



Ketabton.com

اختصاری از وقایع

مهم هفته

۲۲ حوت :
 * بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان در راه مسافرت به عراق ساعت ۳ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر ۲۵ حوت به میان بین المللی کندهار فرود آمد .
 در نزدیک طیاره از بنای علی رئیس دولت و صدراعظم بنای علی سید عبدالاله وزیر مالیه ، بنای علی سلطان محمود غازی رئیس عمومی هوایی ملکی و توریسم ، بنای علی محمد ایوب عزیزوالی و دیگر جنرال محمد نعیم قوماندان قول اردو ، بناروال و عده از صاحب منصبان عالیرتبه استقبال گردیدند .

۲۳ حوت :
 * بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۳ بعد از ظهر ۲۵ حوت بزیارت خرقه مبارکه درکنند هار شرف گردیده و برروح حضرت سرور کینات درود فرستادند .

۲۴ حوت :
 * کلید طلایی شهر بغداد از طرف بنای علی ابراهیم محمد اسماعیل بناروال بغداد در حالیکه بنای علی احمد حسن البکر نیز حاضر بود به بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم بقسم نشانه دوستی بین دو کشور تسلیم داده شد .
 بنای علی رئیس دولت و صدراعظم هنگام تسلیم شدن کلید شهر بغداد این امر را به حیث علامه دوستی بین هر دو کشور با تشکر مقابله نمودند .

۲۷ حوت :
 بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان برای یک مسافرت رسمی و دوستانه ساعت سه بعد از ظهر روز ۲۶ حوت وارد بغداد شدند .

بنای علی احمد حسن البکر رئیس جمهور ، اعضای کابینه ، والی بغداد ، بناروال بغداد ، مامورین عالیرتبه دولتی عراق ، استاد خلیل الله خلیلی سفیر کبیر دولت جمهوری افغانستان در بغداد و اعضای سفارت کبیرای افغانی بنای علی ناصر عبدالقادر الحدیثی سفیر کبیر عراق مقیم کابل و کور دیپلوماتیک مقیم بغداد درمیدان هوایی از بنای علی رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان پذیرایی نمودند .

بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم با هیات معنی شان در دعوت چا شتی اشتراک کردند که از طرف رئیس پوهنتون پنجاب بافتخار شان در افتخار گورنر پنجاب در چندینگر ترتیب شده بود . بعد از صرف طعام بنای علی زال سنگ وزیراعلی ایالت پنجاب شمشیری را به بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم اهداء نمودند .

۲۵ حوت :
 * پوهنتون پنجاب درجه دوکتورای افتخار حقوق را به بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم اعطا نمودند .

۲۶ حوت :
 بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم ضیافتی بافتخار بنای علی فخرالدین علی احمد رئیس جمهور هند در عوئل آشوکار ترتیب داده بودند .

۲۸ حوت :
 * بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم با هیات معنی شان در حالیکه وزیر دولت در کابینه هند نیز با او شان همراه بود از موسسه علوم طبی کل هند دیدن کردند .

۲۹ حوت :
 بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم بنابه دعوت شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش وارد داکه گردیدند . و هنگام مواصلت در داکه مورد استقبال گرم و پر حرارت زعما و مردم بنگله دیش قرار گرفتند .

۳۰ حوت :
 * بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در حالیکه بنای علی شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش با او شان همراه بود در داکه وارد شدند .

۳۱ حوت :
 * بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در حالیکه رئیس جمهور بنگله دیش با او شان همراه بود به سوالات یک عده ژورنالیستان بنگله دیش جواب گفتند .

۱ حوت ۱۳۵۳ :
 * بنای علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم مذاکرات رسمی و دوستانه با بنای علی شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش انجام دادند .

۲ حوت ۱۳۵۳ :
 * یک موافقتنامه همکاری کلتوری و فرهنگی بتاریخ ۲۵ حوت ۱۳۵۳ بین افغانستان و بنگله دیش امضاء شد .

از بالا به پائین :

بنای علی رئیس دولت و صدراعظم در خرقه مبارک برای سعادت افغانستان دعا می نمایند .

بنای علی رئیس دولت و صدراعظم هنگام ایراد بیانات شان در ضیافتی که از طرف رئیس جمهور بنگله دیش به افتخار شان در مهمان خانه دولتی داکه ترتیب شده بود . زن و مرد کندهار از بنای علی رئیس دولت و صدراعظم با حرارت زاهد الوصفی پذیرایی کردند .



در این شماره

افغانستان آباد هدف ۱ انقلاب

است .



حمیرا شریف دختر سبزه در
تعلیم پرورسته در هنرهای زیبا.

سرزمین که در بهار از سبزه و گل
جوش میزند.

در پرتو نظام نوین بهار زندگی
زبان در کشور مایه شگفت.

هنرنامه که بهار میرقص

یادی از امیر بلخ

زمن هنر لاهم بخیلی بخوانی لا ری
روان دی

نوبهار بلخ یا ناواو بهارا

در وصف بهار

افسانه جیل سیستان دختر صابر
شاه و پسر کمال خان

زبانرویان اروپا شیفته قره قل
افغانی

سازبان درهاله فراموش

سرزمین گل و بلبل

وقتی هنر به مردم شناسانده شد آن
را خود، در خدمت اجتماع قرار میدهند.

در تحلیل اوضاع جوی ۵۰ ستیشن
در افغانستان فعالیت میکند.

کرد.

امروز که هفتصدمین سال تبارز عرفانی
امیر خسرو بلخی مشهور به دهلوی تجلیل
بعمل میاوریم به جنبه های عرفانی ثقافت
باستانی خویش در آثار پرارزش این
شاعر متصوف دقیق می شویم و سلسله
پنهاور معارف اسلامی را که از سنائی-
غزنوی تا جلال الدین بلخی آفاق بیکرا ن
را طی کرد دنبال می نماییم . امیر خسرو
شاعر متصوف ، عالم متفکر و عارف کامل
بود .

ما یاد بود این دانشمند گرامی را با
اظہار حق شناسی بی پایان در برابر
دانش و پیشوی احترام و تجلیل می
نمائیم .

در پیام یناغلی رئیس دولت علا و
شده است :

توسط این پیام سخن مختصری به نسل
های امروز و فردا می سپاریم و آن اینکه
بزرگترین راز بقای ملتها در پهلوی
حفظ میراث گرانمای فرهنگی شان ،
شنا سایی کامل واقعیت هایست که قانون
تکامل اجتماعی آنها در جلو شان قرارداده
است و مردم ما خو شیختند که با درک این
واقعیت بزرگ غنای فرهنگی خود را از
نسلی به نسلی به شکل تکامل آن تسلیم
نموده و با وصلت گذشته با حال ،

سا ختمان زندگی فردای خود را با تضمین
و امید واری تکامل وی ریزی نمایند .
باین ترتیب سمینار تجلیل از مقام عرفانی
امیر خسرو فرزند بلخ که در عرفان و
تصوف و در شاعری و سخن بر دازی از
مشاهیر نامور عرصات دانش و فرهنگ و
در موسیقی که زبان گویای مشاعر احسا-
سات و عواطف لطیف و رقیق آدمی است
استاد نوا آفرین است در پایان سالی که
ساعتی بعد بر گ نوبی بر دفتر زمانه می-
افزاید نیز از خاطراتی است که نقش سال ۵۳
و نمود خدمات معنوی نظام نوین ما را
فراموش نشدنی و جاویدان به نسل های
آینده انتقال میدهد .

با ملاحظه آنچه از تحقیق و تدقیق ادب
دانش و سخن فهان که در مجالس تجلیل
یاد بود امیر بلخی ایراد و اظهار گردیده در
سپهگیری این تجلیل از فرزند نامور بلخ
باین مختصر اکتفا می کنیم که :

خوشتر آن باشد که سرد ایران
گفته آید در حدیث دیگران
امید داریم این آخرین شماره در پایا ن
سال نشراتی ژوندون تداعی کننده خاطراتی
باشد که در جریان سالیکه گذشت بمنظور
خدمت بوطن و هموطنان و حرکت
بهوا زات مناسیر و اهداف نظام انقلابی
ما سعی ما متوجه آن بوده است .

سپیک شروندون

«از بیانات رئیس دولت»

بزرگترین راز بقایی ملتها در پهلوی حفظ میراث گرانمای فرهنگی شان،
شناسایی کامل واقعیت هایست که قانون تکامل اجتماعی آنها در جلوشان قرارداده
است و مردم ما خوشبختند که با درک این واقعیت بزرگ غنای فرهنگی خود را از
نسلی به نسلی به شکل تکامل آن تسلیم نموده و با وصلت گذشته با حال ،
سا ختمان زندگی فردای خود را با تضمین و امیدواری تکامل وی ریزی نمایند .

با نشر این شماره آخرین برگ از درخت
کهن سال ۵۳ از کف مارها می شود ، فردا
سال دیگر جوانه می زند و ما در آستانه
مکلفیت ها و کار های نو و آرزو های نو
قرار میگیریم .

با تجدید سال شمسی ، مجله ژوندون
یعنی نشریه خدمتکار شما نیز از سال نوی
استقبال میکند که آرزو مندیم پیرامون آن
در نخستین شماره که هفته آینده تقدیم
خواهد شد صحبت کنیم .

درین شماره سعی ما آن بوده بگوئیم تا
با خوانندگان به گرمی وداع کرده و با
امید دیدار آینده ، مطالب خواندنی و صحافت
بیشتر همراه این شماره باشد .

از مطالبی که در اینجا با خوانندگان
عزیز در میان باید گذاشت باز هم نگاه می
است بروز های رفته رفته ای که پشت
سر گذاشتیم ، آنچه درین هفته گفتگو و اراج
به آن و مطالعه تکرار آن برای ژوندون
بیشتر موافق مرام و طبع است یاد آوری
از برگذاری محفل یاد بود هفتصدمین سال
تبارز عرفانی امیر خسرو فرزند بلخ نامی
است که به مساعی وزارت اطلاعات و
کلتور جلسه افتتاحیه آن در تالار کلتور
نسبای رادیو افغانستان بتاریخ چارشنبه
۲۱ حوت دایر گردید .

پیامی که رئیس دولت بهما سبت تجلیل
معنوی از یک شخصیت عرفانی کشور که

هفتصدسال قبل دیده بدنیا گشود و نام بلخ
کهن ام البلاد عالم را پر آوازه تر ساخت
یکبار دیگر مظهر این واقعیت میشود که
دولت جمهوری ما اهداف گرانمای خود را
در ساحات استواری بنیاد معنوی کشور از
طریق تجدید خاطرات و تقدیر از مقام
معنوی و احیای مضامین و تداعی خاطرات
مورثت فرهنگ و دانش کشور نیز با
کمال موفقیت و صمیمیت دنبال می نماید و
عما نظوریکه در جبهات حیات مادی و
اقتصادی کشور منویات عالی نظام نوین
مصدر خدمات رو بار تقاضا و پیوسته متکشف
میکردد در زمینه های فرهنگی و معنوی
تلاشهای را تنظیم و به ثمر میرساند
تا سر مایه ها و دارایی های معنوی و غن
ما از تطاول زمان و یغمای نیت سوء د
امان بماند .

یناغلی رئیس دولت در قسمتی از پیام
شان این حقیقت را چنین تبارز دادند .
« دو ماه قبل در جلسات علمی و تحقیقی
یاد بود تجلیل یکی از مدافعان سر سخت
آزادی و تمامیت وطن ما با یزید روشا ن
توسط دانشمندان افغانی و کشور های
دوست تذکار بعمل آمد و در تجلیل احوال
و آثارش يك صفحه از تاریخ مبارزات آزاد-
بخواهی مردم ما در برابر تجاوزات بیگانه
در انتظار مردم جهان جلوه خود را تجدید

مشاور مفید و رفیق صدیق

بقلم ع. ك. رها

از امتحان كانكور مایوس بر گشته بود سایه اندوه و دردیکه بر دل و خاطرش سنگینی میکرد چهره اش را خاسف و خاسف تر جلوه میداد ... فکر میکرد دنیا بساااو سرناساز گاری گرفته و بخت و طالع از یاری او سر کشید. میگفت زحمت از این بیش نمی شود ، شب ها رنج بیدار خوا بسی کشیدم و روز عابه درد نا قراری واضطراب ساختم در طول یکی دو ماه اخیر همه فکر و اندیشه ام جز بیک محور ، محور شمول در پوهنتون و ادامه تحصیل نمی چرخید ، مگر آنرا که نامرادی در کمین باشد و ستاره اقبالش نتواند از جرم نحوست فرار کند سر نوشتی جز تیره روزی و نصیبی غیر از غم و ملال در پیش نخواهد بود !

فهمیدم براهه میروم و از حقیقت و انصاف بدور می اندیشد گفتمش غرض از ادامه تحصیل اگر تامین معیشت و تدارك کسب و کاری باشد تو هم اکنون که سست فراغت از دوره ثانوی را داری میتوانی به دفتر و دیوانی پذیرفته شوی و یا شغل و کاری آزاد اختیار کنی که در آن بتوانی به کمک دانش و سر مایه دوازده سال نوشت و خوان موفقیتی بهم رسانی .

چنانکه انگشت بر ، ریش دردمندی گذاشته شود و محل زخم را آزرده تر سازد از حرفهایم عذاب و آزارش بیشتر شد و گفت :

میگفتند حرف مفت ، مسوو گیتی ندارد ولی نشنیده بودم و آن که از غمی نتالیده و دردی نجشیده باشد از حال درد مند و غم رسیده ای نا آشنا و بیگانه خواهد بود ، ندیده بودم ، مگر اکنون که از تو می بینم و می شنوم این را از بر من فاش شده است که میگویند زمینی میدانند که بر آن آتش می سوزد و دل و خیالی که در اندوه و سودایی آشفته و نالان است . برو که از تو بی انصاف تر و بی عاطفه تر بیگانه را ندیدم چه رسد به آنکه ترا دعوی دوستی و مروت بامن در میان هست ...!

صفحه ۴

و عمری را در طریق خود فریبی و عسوام فریبی ضایع کرده ایم ، دل خوش داشتن به چنین امری مانند ملمعی است بر روی زیورات قلبی و یا آرایشی است تصنعی که آرایشگران بر سرو صورت عروس زشت رو می بندند تالی المجلس عیبی را بیوشند ، بر چشم بی مژه ، خنجر مصنوعی بزنند ، رخساری را گلگون و لبی را یاقوت لاف جلوه بدهند که چون چشم و لب دلشکان روی سستیز برای ساعتی تماشایی را اغفال کند ، ولی وقتی محك حقیقت بمیان آید و آبی بر چنین سرو رو ریخته شود ، آبرویی نماند که این رسوایی را وقایه کند .

فکر تو هم در طلب تحصیل ، محصور چنین فریب کاری بوده اگر درس و مضمون را بغاطر یاد گرفتن و دماغ خود را ساختن دنبال میکردی ، آنوقت مغزت متوجه فرا گرفتن علم و کمال میشد و از تو انسانی ساخته میشد که بی پروا از كانكور و آزمون موفق بگذرد زیرا در دماغ علمی و دانشی می بود که ترا در محضر استاد و امتحان یاری کند مگر وقتی از عطف بغضا رفتی ، و رقابت و هم چشمی جای واقعیت را گرفت از تحصیل واقعی باز ماندی ، دیگر خود قضاوت کن آنرا که علم واقعی نباشد ظلم نیست اگر آزمون موفق بگذرد ؟

خموش بود و مبهوتانه می نگریست سایه مبهم تصمیم و رضا در چهره اش افتاده و نگاه کنجکاوش درمان میخواست ...

گفتم : يك سال دیگر باز هم صبر کن تا کفاره تقصیرت را ادا کنی ، تا كانكور دیگر درس و کتابت را بغاطر یاد گرفتن و آموختن دنبال کن و آنگاه بدون آنکه تشویش و نگرانی از عمو زاده ها بانو باشد در مجلس امتحان شجاعانه داو طلب شو ، کامیابی ات بر عهده من ...!

از آنروز سالی گذشت که باز به سراغ من آمد ولی بالبان خندان و چهره نشاط انگیز ، گفت آمده ام سیاس بگذارم که مرا بقیه در صفحه ۶۳

گفتم ، درست فکر نمیکنی تو خود بحال خود بی انصاف تر از هر کس دیگری که نتوانسته و یا نخوانسته ای از حدود تفکرات محدود بخودت شرارت بروی و در جهانی بدین عظمت و بزرگی غیر از ناکامی و نومیدی به چیز دیگری ، برای گه کامیابی میاورد و سر فرازی میسر می سازد ، بندیشی .

آنکه چون جغد اسیر ویرانه های خیال و تفکرات خود باشد از روشنی و لطافتی که در نور آفتاب میسر است چه میداند و جز تاریکی در انتظار چه خواهد بود ...!

گفت : این جفای دیگر از تو که مرا می شناسی و تمییزم از تو پوشیده نیست . بار ها برایت گفته ام که غبار حسادت و همچشمی دیگران بار خاطر مرا سنگین تر می سازد ، دو ، سه پسر کاگایم که نردبان تحصیلات عالی را پیموده و به مدارج عالیتر رسیده اند همه چشم و گوش شان متوجه حال و احوال امروز و فردای من است ، چگونه میتوانم قناعت کنم که در همسری با آنان کفایتی ندارم ؟

از اینجا درد اصلی و علت زبونی او آشکار شد و فهمیدم چرا از آزمون نا کام بر گشته است .

گفتم : دوست عزیز خوب شد که خود ، مرا تبرئه کردی و از تهمت بی انصافی وارستم ... اکنون معلوم شد آنطور که فکر میکردم هم درد پیش تو است و هم درمان در اختیارت ...

برسید ، چطور و چنین حکمی ، بساز چرا ؟

گفتم : درس و تحصیلی که بغاطر ، آموختن و افزودن بر ذخیره دماغ و احراز تدریجی مقام دانشمندی و کمال نباشد اصلا بدر نمی خورد و اگر مدارج تعلیمی را پیمودن ، هدف آن باشد که سند و دست آویزی بدست انسان برسد تا موجب مباحثاتی گردد که دیگران بگویند و از ما تعریف کنند که فلان تا فلان مرتبه تعلیمی را حایز گردیده است ، در واقع مابه خطا رفته

افغانستان آباد هدف انقلاب ما است

۶۰۰

خال و سرزمین دلبران يك فرد هم موجود باشد به هیچ وجه از مطالبه حقوق برادران پشتون و بلوچ خود منصرف نمی شود .

طی یکسال و چند ماهی که گذشت ما ورقای انقلاب ما وظیفه داشتیم نخست از همه امنیت داخلی را حفظ و تامین نمائیم ، و هم وظیفه داشتیم سیاست خارجی را تنظیم بخشیم . و نیز وظیفه داشتیم تا به منظور بسند کردن سویه حیات اجتماعی ، اقتصادی و رفاه قاطبه مردم خود قدمهای برداریم . اصلاحات اجتماعی یکی بعد دیگر عملی خواهد شد ، امید و ارم که نتایج آن برای آینده ملت افغان مفید ثابت شود .

بار دیگر یاد آور می شوم که ما نمی خواهیم برای عده ای خاص و محدود و یا برای يك جمعیت خاص کار کنیم . بلکه میخواهیم هر قسم ما اهداف ما اولتر از همه متوجه اکثریت مردم افغانستان باشد .

برادران عزیز!

ریگانگان مارا گاهی باین متهم ساختند که انقلاب به کمک دیگران انجام شده است ولی به شما میگویم که این انقلاب انقلاب اصیل افغانی بوده و دران جز مغز و کله افغان و غر از همت و ایمان افغانی هیچ کس دیگری داخل نبوده است . یقین داشته باشید که نظام موجوده افغانستان فقط روی اساس ملی و ناسیونالیزم استوار بوده و خواهد بود .

آنچه دشمنان بها و رفقای مانسبت داده اند همه ای آنها شنیدیم و خوب فهمیدیم که چه بود و از کجا سر چشمه گرفته بود . ما مسلحان هستیم و به خداوند خود ایمان داریم .

در ظرف یکسال و چند ماه سعی کامل بعمل آمد تا از نگاه اقتصادی و اجتماعی به لطف خداوند قدم های مهمی برداشته و برای آینده کشور و نسلهای آینده آن کاری انجام دهیم . و نیز قدم های برای بهبود وضع اجتماعی رویدست بوده که یکی بعد دیگر عملی خواهد شد .

قانون اساسی افغانستان به میان خواهد آمد و در افغانستان حزبی نیز بوجود خواهد آمد .

بقیه در صفحه ۷

ملی خود نایل آید در دنیای امروز جز از ایثار و فدا کاری امر دیگری پیشرفت را میسر کرده نمی تواند .

برادران عزیز !

امروز و طایف مایی نهایت مشکل است . ما وظیفه داریم کار های بزرگتر را انجام دهیم ، باید با قدمهای متین و با ایمان و به جرئت کامل پیش برویم و بدین وسیله بد بختی ها و پسمانی های خود را به یاری خدا و ایمان و عقیده راسخ و وطن پرستی رفع نمائیم تا در برابر دنیای دیگر بحیث يك ملت زنده و يك ملت سر افراز و پرو مند زندگی کنیم .

شما میگویم که افغانستان از همه بیشتر و از همه اولتر به اتحاد فکر و عمل نیاز دارد و نا ممکن است يك ملت با تفرقه و بد بینی و خود غرضی بتواند کاری را از پیش ببرد .

هموطنان گرامی !

تاریخ خود را بخوانید ، یعنی تاریخ افغانستان را مطالعه کنید و انگاه بوضاحت خواهید دید روزی که این ملت یکدست و يك زبان بود موفق و پیروز بود . و فقط به وحدت عمل و اتحاد فکر تمام ملت پیشرفت میسر شده میتواند و این یگانه کلید سعادت افغانستان شمرده میشود .

یقین دارم که مردم ما هر شب و روز یز و پاکند دشمنان ما را میشوند . دشمنان ما ، بدگونی ها ، توهین ها و تحقیر های آنها را استماع میکنند ، ما ازین دشمنان ها و از این بد گونی ها هیچ اندیشه ای نداریم و به شما اطمینان میدهم که همه آن بها زدانی رسانیده نمیتواند زیرا ملت افغان خود قضاوت کرده میتواند که حقیقت چیست ؟ و غلط کدام است ؟

من یقین دارم که افغانها هرگز قبول کرده نمی توانند بزرگان و گذشتگان آنها مورد تحقیر و نفرین دیگران قرار گیرد .

یگذازید هر چه دشمن میخواهد بگوید و پرو پا کند که چه این تبلیغات بی مورد و دروغ شانرا مردم ما بخوبی میتوانند تشخیص دهند که پرو پا کنند و خلاف واقعیت محض است و بناء به نفع ما خواهد بود .

یقین داشته باشید تا روزیکه درین

که از انقلاب کشور ما یکسال و چند ماهی بیشتر نمی گذرد .

وظیفه خود میدانم که اول از همه از استقبال گرم و صمیمانه ای که تمام مردم افغانستان نسبت به نظام جمهوری خود ابراز داشته اند از صمیم قلب از طرف خود و رفقای خود تشکر نمایم .

برادران عزیز !

چرا در کشور ما انقلاب شد البته هیچ چیز بی سبب و بی دلیل نبوده است . دلایل آن به هر فرد افغان معلوم است . که عبارت از فساد اداری و بی عدالتی های اجتماعی و دیگر بدبختی ها بوده است .

برای مردمانیکه وطن خود را دوست داشتند و وطن پرست بودند غیر از این راهی نبود که يك حرکت انقلابی انجام دهند و تحولی را به میان آرند . هموطنان گرامی : شما یقین داشته باشید که این تحول روی کدام غرضی بوجود نیامده است .

انقلاب ما فقط يك هدف دارد و هدفش افغانستان آباد و افغانستان باشرف میباشد ، من به شما واضح میگویم که ما برای يك طبقه خاص خدمت نمی کنیم بلکه منظور ما خدمت به همه مردم کشور میباشد .

خواهران و برادران عزیز!

یقین داشته باشید طوری که اردوی فداکار شما در بوجود آوردن نظام جمهوری و انقلاب در افغانستان سهم فعال داشتند بعد از این نیز در راه تحقق اهداف و آرمان های ملی و دفاع کشور و طبقه خود را صادقانه انجام میدهند .

برادران عزیز !

من میخواهم چیز هایی بگویم که واقعیت نباشد حقیقت اینست که وطن ما نهایت پسمانده است . الفاظ و کلمات درد مارا دوا نمی کند .

ما فوق العاده به کار و زحمت ضرورت داریم ، همان طوری که انقلاب افغانستان به اثر اراده بالقوه ملت بوجود آمده است همانطور وطن ما به فدا کاری بیرو جوان و زن و مرد ملت این خالک نیاز دارد و ممکن نیست يك ملت بدون زحمت ایثار و فداکاری به آرزو های

شماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ملی بیانیهای در اجتماع بزرگت شهریان کندهار اتحاد فکر و عمل را وسیله پیشرفت يك کشور خواننده اند .

شماغلی رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۱۰ و ۱۵ دقیقه عصر دیروز در حالیکه شماغلی سید عبدالاله وزیر مالیه شماغلی محمد خان جلال وزیر تجارت شماغلی علی احمد خرم وزیر پلان ، شماغلی عبدالقدیر قوماندان عمومی امنیه شماغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت خارجه ، شماغلی سلطان محمود غازی رئیس عمومی هوایی ملکی و توریزم ، والی ، قوماندان قول اردوی کندهار و یکعده از جنرالها و صاحب منصبان اردوی جمهوری بها ایشان همراه بودند ضمن این بیانیه در مورد اهداف نظام نوین جمهوری مطالبی ابراز نموده و به اجرا آتی اشاره کردند که طی یکسال و هشت ماه بعمل آمده است .

شماغلی رئیس دولت و صدراعظم در حالیکه اظهارات شان با شور و هلهله هزاران نفر از شهریان کندهار و شعار های ژوندی دی وی جمهوری و موسیس او ژوندی دی وی ستر داؤد بدرقه میشد گفتند :

برادران من !

از اینکه امروز موقع میسر شد پس از چندین سال برادران خود را از نزدیک می بینم از صمیم قلب ممنون و مشغوف میشام .

البته و طبقه من این بود که به تمام ولایات کشور سفر کرده و از نزدیک با مردمان آن ولایات ملاقات نمایم . و گزارشات و واقعاتی را که در کشور ما رخ داده است برای شان بیان کنم . متأسفانه بنا بر گرفتاری هایی نتوانستم تاکنون به این آرزوی خود نایل آیم . اما امروز که موقع میسر شد با اغتنام فرصت میخواهم یکعده حقایقی را که بعد از انقلاب و تاسیس نظام جمهوری در وطن ما رخ داده با شما در میان بگذارم .

برادران من !

همه ما و شما اولاد این کشور و همین خالک هستیم و همه ما از واقعاییکه در خالک ما گذشته واقف میشائیم ، و میدانیم

نو بهار بلخ

یا

ناواویهارا

تبیہ و ترتیب از : ر. اشعه

ام البلاد بلخ در مسیر تاریخ با عظمت خود مهد تمدن قدیمی و درخشان بوده و مورخین را عقیده برین است که مهاجرت آریاییها از همین نقطه شروع گردیده است. زردشت مشهور از همین جا ظهور نموده و سرود های اوستا نیز از همین سرزمین الهام میگردد.

شهرت و نام باستانی این شهر با عظمت درادوار تاریخ اشکال مختلف دارد. که یونانیان اعراب، هندی و فارسی هادرادوار قبل از اسلام و بعد از اسلام آنرا بنام های با کثریتان، باختریشی، بخدای، باختر و بالهیک دیس، یاد نموده اند، و این نام هادرتمام مراحل ادبی و تاریخی مملکت شهرت بسزای دارد. نخستین بانی این شهر بزرگ تاریخی بنابر روایات متداوله «بلخ» بن بلخ بن سامان بن سلام، بن حام، بن نوح بوده است. و برخی بنای آنرا به منوچهر بن ایرج بن فریدون پیشدادی و برخی به گشتاسب نسبت میدهند. از آنجا که بلخ زیبا با برق های بلند از زیباترین و معمورترین بلاد دنیا محسوب میشد، چشم حرص و آز جهانگیران به این سر زمین تشنگ و معمور دوخته شد و در اثر تهاجم و حملات پی در پی تقریباً (۲۲) بار اشغال و تخریب گردید، بر علاوه در اثر حمله چنگیز

و سلاله آن، چندین مرتبه جمعیت و نفوس این شهر، قتل عام گردید، سوختانده شد و بجاگدان و خرابه زاری مبدل گردید.

و اینک در دوران تابان جمهوریت به سوی روشنائی هایش میروود و عظمت تاریخی خود را باز می یابد.

بلخ شهر باستانی ماکه از روزگاران قدیم و بخصوص بعد از استقرار آریایی ها تا حالا در تمام ادوار تاریخ، مآخذ، زبانها و لهجه ها شهرت داشته و دارد.

درین شهر افسانوی معبد معروفی موجود است که بنام (نوبهار) یا «ناواویهارا» یاد شده و آوازه شهرت آن از حدود و نفور خاکهای مآذاتسته و در کشور های مجاور مانند هند، ایران و چین حتی دورترها انعکاس افکنده که از اکثر نقاط جهان بوداییان، زوارها و راهبان برای زیارت آن می آمدند.

کلمه (نوبهار) ترکیبی از دو کلمه (نو) و (بهار) میباشد که اشکال سانسکرت آن (ناوا) و (ویهارا) است که اولی (نو) و جدید و دومی (معبد) معنی میدهد که معنی ترکیبی آن معبد نو میباشد.

این نام در تمام دوره های، اسلامی از بین نرفت و یک محله و یک دروازه حصار بلخ بنام نوبهار یاد میشد، چنانچه دروازه نوبهار و کمان بزرگ آن در ضلع جنوبی حصار کهن بلخ هنوز هم موجود است.

نوبهار بلخ از نظر سوابق و اهمیت تاریخی و موقعیت جغرافیایی و رسوم و آداب مذهبی تاریخچه مفصلی دارد که این مختصر از عهده آن برآمده نمی تواند. لہذا دوره های تاریخی راجعاً بنا بجایش گذاشته و (نوبهار) را به حیث یک معبد بودائی معرفی می نمایم.

از احتمال بیرون نیست که در جایگاه معبد (نوبهار) قبلاً معبدی کهنه و قدیمی هم بوده ولی تاریخ تصریح نمی تواند که معبد قدیم و معبد نوبودائی بلخ به چه عصر و زمانی اعمار شده است. اما امر مسلم اینست که (نوبهار) بلخ در زمان امپراتور گنشیکا، بزرگترین پادشاه دودمان کوشانی افغانستان (اواخر قرن اول تا نیمه قرن دوم مسیحی) اعمار گردیده است و اولین کسیکه بزرگترین معبد بودائی بلخ را بنام (ناواویهارا) یاد کرده زایر چینی هیوان تسنگ است. که از روزگار سفر او در بلخ ۱۲۲۷ سال سپری می شود.

نوبهار معبدی بود بزرگ که در ماحول آن ۳۶۰ حجره برای راهبان بودائی ساخته شده بود و عده زیادی از روحانیون بزرگ بلخ در آن حجره ها میزیستند و به معبد مذکور حیثیت یک دانشکده بزرگ مذهبی راداده بودند. اراضی وسیعی در جلگه پهنای بلخ وقف این معبد شده بود.

مجسمه بزرگ بودا، دندان بودا، جاروب و بعضی یادگار ها دیگر و ی دین معبد به ودیعه گذاشته شده بود که از نقاط دور دست تعداد زیادی پیروان بودائی به زیارت آن به شهر زیبای بلخ می آمدند.

و هم باید گفت که پیروان مذ هب بودا علی العموم به دو طریق تعلق میگرفتند پیروان راه بزرگ نجات و پیروان راه کوچک نجات. همه ماکم ویشی در تاریخ اسلامی کشور خود از (برمکی های) بلخ اطلاع داریم که به حیث وزیران متور و کارآگاه و دانشمند چه نقشی رادردربار خلفای بغدادی بازی کرده اند. ایشان اصلاً احفاد متوالی بانی های معبد نوبهار بلخ بودند. چنانچه خاور شناسان فرانسوی شکل قسم نام برمکی هارا در (نوا-گرمیکا) یافته و مینگارد که (گرمیکاها) یا متوالیان معبد نوبهار دودمان متوری بودند زیرا عهده متوالی بودن معبد و قلیقه بزرگ و خطیری بود گرمیکی ها که بعدتر از ایشان (برمکی ها) ساختند با قدرت معنوی نفوذ و شهرت زیادی در بلخ داشتند و معبد نوبهار گانون تربیه علما و دانشمندان محسوب شد و ازین باعث نقش مهمی رادر تاریخ فرهنگی افغانستان قدیم بازی کرده اند.

اعلامیه مشترک افغانستان و هند

د راتر دعوت ښاغلی فخر الدین علی احمد رئیس جمهور هند ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم جمهوریت افغانستان از تار یخ ۱۹ تا ۲۳ حوت ۱۳۵۳- اژهند بازدید رسمی بعمل آوردند.

رئیس دولت افغانستان در دهلی جدید بارئیس جمهور، صدر اعظم و سایر رهبران هند مذاکره کردند.

ایشان از موسسات فرهنگی و اقتصادی در دهلی جدید و چند یگر دیدن نمودند.

پوهنتون پنجاب درجه دکتور ای افتخاری حقوق رابه ښاغلی رئیس دولت افغانستان اعطانمود. رئیس دولت و صدراعظم افغانستان مو رد استقبال بسیار گرم مردم و حکومت هند که نشانه روابط نزدیک و دوستانه غنغونی بین دو کشور و آرزومندی صمیمانه مردمان آنها برای تحکیم و توسعه همکاری در همه ساحات است، قرار گرفت.

افغانستان آباد

سیاست خارجی ما موفق بوده و یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد. سیاست خارجی ما موفق بوده و یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد.

یکبار دیگر از احساسات نهایت گرم و پذیرائی برادران کندهار از صمیم قلب متشکر هستم و از خداوند بزرگ برای همه تان سعادت می خواهم. گفتنی ها بسیار دارم و انشاء الله باز موقع خواهد رسید تا با هم ببینیم دیگر تایید کردند.

و با هم درد دل کنیم. و در نهایت میگویم یک نظام و یک عدم انسللاک را که برای جا معه حکومت وقتی استوار و زنده بوده بین المللی خدمات شایانی انجام داده میتواند که ملت آن زنده باشد و در تاکید نمودند. ایشان به اهمیت وحدت عقب آن باتمام قوت خود پایداری و تساند بین دول غیر منسلک موافقه کنند.

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگام ملاقات با شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش.

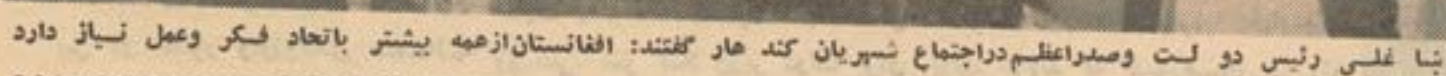
ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگام عزیمت از پنجاب جانب دهلی، در میدان هوایی پنجاب از یکتن از مشایعین حمایلی ازگل را می پذیرند.

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان در میز مذاکره با مدیران اندرا گاندی و عده از اعضای کابینه ایشان. ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم حین پذیرفتن شمشیریکه وزیر اعلا ی ایالت پنجاب به نمایندگی از مردم پنجاب به ایشان اهداء نمود.



ایشان همچنان موافقه کردند که همکاری بیشتر بین کشورهای منطقه جهت تامین انکاء بغود که برای آن امکانات متمرری موجود است لازمی میباشد. ایشان تقاضا کردند که جا معه بین المللی نیز تدابیر عاجل و واقعی اتخاذ کند تا کشور های در راه انکشافی که از همه بیشتر صدمه دیده اند بر مشکلات موجوده غا لب شدم و آهنگ رشد خویش را حفظ نمایند. با ارتباط با این موضوع ایشان موافقه کردند که باید به مشکلاتی که کشورهای محاط با خشکه، مخصوصا در ساحه تجارت و تسهیلات ترانزیتی موا جه هستند توجه لازم بعمل آید.

جانبین خواهان حل فوری بحران شرق میانه که هنوز هم صلح جهان را



دراندر دعوت و رئیس جمهور و
جمهوریت مردم بنگله دیش شیخ
مجبیب الرحمن رئیس دولت جمهوری
افغانستان محمد داؤد از تاریخ ۲۵ تا ۲۳
جوت ۱۳۵۳ از بنگله دیش بازدید رسمی
بعمل آورد. در این بازدید با ښاغلی
رئیس دولت جمهوری افغانستان
ښاغلی محمد خان جلال وزیر تجارت
ښاغلی علی احمد خرم وزیر پلان، ښاغلی
سید وحید عبدالله معین وزارت امور
خارجه و یکمده از مامورین عالی رتبه
حکومت افغانستان همراه بودند.
طی این بازدید رئیس دولت جمهوری
افغانستان بر محل یادگار ملی شپیدان
در ساواری گل گلد اشتند.
رئیس دولت جمهوری محمد داؤد با
ښاغلی شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور
بنگله دیش نیز ملاقات کردند. رئیس
دولت جمهوری محمد داؤد در طول
مسافرت خویش با گرمی و صمیمیت
زیادی که نماینده علایق عمیق
دوستی، تفاهم و احترام متقابل بین
مردمان برادر دو کشور است از طرف
مردم و رهبران بنگله دیش پذیرایی
گردیدند.
ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت
جمهوری افغانستان با ښاغلی شیخ
مجبیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش
روی مسایل مورد علاقه ذات الیومی
شامل علایق دوجانبه و موضوعات

مهم بین المللی مذاکرات بعمل آوردند
این مذاکرات در یک فضای دوستی و
صمیمیت و تفاهم و اعتماد متقابل کامل
صورت گرفت طی مذاکرات مذکور
ښاغلی رئیس دولت جمهوری دیش
افغانستان را ذوات آتی همراهی
میکردند.
۱- ښاغلی محمد خان جلال وزیر
تجارت .
۲- ښاغلی علی احمد خرم و وزیر
پلان .
۳- ښاغلی سید وحید عبدالله معین
وزارت امور خارجه.
۴- ښاغلی عبدالله قادر شارژ دافیر.
ښاغلی رئیس جمهور بنگله دیش
را اشخاص ذیل همراهی می نمودند .
۱- ښاغلی سید نذر الاسلام معاون
رئیس جمهور .
۲- ښاغلی ام منصور علی
صدراعظم .
۳- ښاغلی خندکار مشتاق احمد و وزیر
تجارت داخلی و خارجی وعده ای از
مامورین عالی رتبه جمهوریت مردم
بنگله دیش .
در جریان مذاکرات طرفین دریافتند
که بر مسایل جاریه بین المللی و تقویت
و استحکام مزید علاقه برادری بین
دو کشور تشابه نظر و توافق کامل

تقریب دارند.
رئیس جمهور بنگله دیش به
مهمان عالی مقام خویش را جمع به
موفقتیت های مردم بنگله دیش بعد از
استقلال در ساحات سیاسی و اقتصادی
معلومات تقدیم کرد . رئیس دولت
جمهوری بنگله دیش تحت ذعامت
ښاغلی شیخ مجیب الرحمن در ساحات
رئیس جمهور بنگله دیش ابتکارات
سیاستمدارانه ښاغلی محمد داؤد رئیس
دولت جمهوری افغانستان را برای حل
معضلات تقدیر نمود .
جانبین از اعلام اقبانوس هند
بعثت یک منطقه صلح پشتیبانی
کردند. ایشان اظهار امید کردند که
فیصله های مربوط ملل متحد در این
مورد احترام و به آنها عمل گردد.
جانبین پشتیبانی و تساند خود را
بامردمان برادر عرب در مبارزه عادلانه
ایشان علیه تجاوز یکبار دیگر تأیید
کردند ایشان تأکید کردند که اعاده
سرزمین های عرب که از طرف اسرائیل
بصورت غیر قانونی اشغال شده و
تحقق حقوق ملی حاکمیت مردم فلسطین
برای یافتن یک راه حل دایمی در
شرق میانه اهمیت اولی دارد. ایشان
شناخت موسسه آزادی فلسطین را
بعثت یگانه نماینده مردم فلسطین



بنا غلی رئیس دو لت و صدراعظم موقعه احترام گارد تشریفاتی را درمیدان
عواصی داکه قبول می نمایند .



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم چنینکه از طرف ام.ام چودری گورنر ایالت
پنجاب پذیرایی گردیدند.

افغانستان و بنگله دیش در همه
ساحات بشمول ساحه تجارت اقتصاد
کلتور معارف و هوانوردی ملکی استقبال
نیک کردند . ایشان عزم خود را برای
توسعه مزید ساحات همکاری مشمر
بین دو کشور دوباره تأیید کردند.
ایشان امکانات تزئید بیشتر تجارت
و علایق اقتصادی را بین دو کشور
بصورت مثبت ارزیابی کردند.
دور رئیس دولت موافقه کردند که یک
پروگرام دوجانبه همکاری تکنیکی
در ساحات منتخب ترتیب و تطبیق
گردد. برای این منظور یک هیات
اقتصادی و پلان گذاری بنگله دیش
عقرب از افغانستان دیدن خواهد
کرد .
جانبین با رضایت ملا حظه کردند
که بازدید بناغلی محمد داؤد رئیس
دولت افغانستان سهم قابل ملاحظه
و دوامداری در تحکیم روابط دو سستی
و تفاهم برادرانه بین دو کشور داشته
است.
بناغلی محمد داؤد رئیس دو لت
از بناغلی شیخ مجیب الرحمن رئیس
جمهور بنگله دیش دعوت کردند تا
در موقع مساعدی از افغانستان دیدن
نمایند .
رئیس جمهور بنگله دیش این دعوت
را با مسرت زیاد پذیرفتند



و ناممکن است يك ملت با تفرقه و بد بینى و خود غرضى بتواند كاری را از پیش ببرد.

بقیه صفحه ۷

اعلامیه مشترک افغانستان و هند

ایشان اقدامات اخیرى را که سبب
تحريك مسابقه تسليحاتى و تشويق
نیروهای که خواهان مقابله و کشیدگی
هستند گردیده و موجب تاخیر در امر
عادی ساختن او ضاع جنوب آسیا
میشود با تأسف متذکر شدند. ایشان
موافقه کردند که در مورد انکشافات
سیاسی، اقتصادی و سایر انکشافات
منطقه در تماس نزدیک باشند.
جانبین پیشرفت همکاری اقتصادی
تخنیکی و تجارتی را بین دو کشور
مورد مطالعه قرار داده و با رضایت
ملاحظه کردند که در این ساحات
پیشرفت مثبتی صورت گرفته است.
ایشان تصمیم گرفتند که ساحات
همکاری بین دو کشور را تحکیم و
توسعه دهند.

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان
از رئیس جمهور و صدراعظم هند دعوت
بعمل آوردند تا در فرصت مساعدی
از افغانستان بازدید رسمی بعمل آورند.
رئیس جمهور و صدراعظم هند
این دعوت را با مسرت زیاد پذیرفتند .

اعلامیه مشترک افغانستان و بنگله دیش

جانبین پشتیبانی خویش را از
نهضت های آزادیخواهی و مبارزه
علیه استعمار تسلط بیگانه و تبعیض
نژادی ابراز نمودند.
جانبین از انکشاف مثبت روابط

تهدید میکند گردیدند.
ایشان موافقه کردند که این بحران
باید بر اساس تخلیه قوای اسرائیل
از همه سرزمین های اشغال شده حل گردد
ایشان اظهار عقیده کردند که
صلح دایمی ناوقتی امکان پذیر
نست که حقوق ملی مردم فلسطین
در وطن آبابی ایشان به آنها اعاده نگردد.
جانبین اهمیت قرار گرفتن اوقیانوس
هند را بحیثیت يك منطقه صلح و عاری
از پایگاه های نظامی خارجی و رقابت
و کشیدگی کشور های بزرگ برای
کشورهای ساحلی و غیر ساحلی منطقه
تاکید کردند.

ایشان از همه کشور ها تقاضا
کردند تا مساعی خویش را برای تحقق
این هدف از سر بگیرند .

جانبین تصمیم خویش را برای
تولید فضای صلح و همکاری در جنوب
آسیا و دوام جستجوی راه حل برای
اختلافات موجوده از طرق صلح
آمیز بار دیگر تأکید کردند.

استقبال نموده و از اینکه موسسه
ملل متحد به رهبران موسسه آزادی
فلسطین موقع داد تا نظر خود را
در مقابل این قانون جهانی بیان دارند
اظهار رضایت کردند.

ری
چار
لانی
ف
مل
راز
اقع
او
بود
شد
ارد
سم
انپ
خانه
گرم
و
رو
هند
ف
اس
ندی
را
یلی
سی
له
س
رف
ل
ود
بی
ن
مین
م
را
طر
ست
مپ



مترجم : ناهض

اگر برای طفل نان مادر خوب باشید! غذای طفل باید همواره کنترل گردد

دقت در این امر وابستگی مستقیم به صحت و سلامت جسمی و روحی
او دارد.

نازمانیکه احساس راحت نماند اهمیت
ندارد. البته اگر دروضع فعالیت معده یک تغییر
گشت.

وقتی عمل طفل به تعویق افتد و بعد از آن بطور غیر
طبیعی بیاید معنی آغاز یک سر مایه خوردگی،
گلودردی و یا کدام نوع مریضی دیگر را دارد،
اما ضرور نیست چنین باشد. بطور عمو می
وقتی یک طفل اسهال می شود بلغم درمواد
غایبه عمومیت می باشد و این موضوع
علامه دیگری است که روده ها تکلیف
دارد.

وقتی جدیداً درغذای طفل سبزی یجات علاوه
می شود، هرگاه این موضوع نیز علامه
تکلیف روده ها و معده را سبب شود مانند
اسهال، بلغم در دفعه دیگر آنرا بسیار کم
بطفل دهید و اگر دادن سبزی یجات سبب
تکلیف نشود آنرا ادامه داده و یا تدریجاً
افزایش بخشید تا آنوقت که بتواند طور
مطلوب هضم نماید. بخاطر باید داشت که

نوشته - رفیع الله

ترس در اطفال

از حس صیانت ذات یعنی از میل
فطری که موجود زنده به حفظ جان
و تامین مصالح حیاتی خویشستن
دارد و جنب و جوش و تکاپویش
برای انست. در عا طفه منشعب
میگردد که عبارت اند از ترس و خشم.
ترس در صورتی عارض میشود
که شخص خطری را (از فرو شدن

سوزن در پوست بدن گرفته تا
نا خوشی سخت و خطر مرگ -
(احساس کند و حالت دفاعی
بخود بگیرد - و خشم هنگامی دست
میدهد که شخص در رسیدن به
هدف خود به مانعی بر خورد و نتواند
به آرامی و آسانی آنرا از بین ببرد
(بقیه در صفحه ۵۸)

اطفالی که بوسیله شیر گاو تغذیه میگردند
معمو لا در اوایل بین ۱۰ تا ۱۲ دفعه در یک روز
معده خود را تخلیه می نمایند و یک طفل که
قبل از ۱۰ ماهه معده تولد میگردد (با اصطلاح هفتگی)
ممکن است ۱۶ دفعه تخلیه معده صورت گیرد.
طوری که طفل بزرگ شده برود و زانه
به ۱ یا ۲ دفعه تقلیل خواهد یافت.

عموما ناراحتی و مزاحمت از ناحیه فعالیت
روده ها و معده اطفالی که با شیر گاو تغذیه
می شوند تعادل به سختی مواد غایبه
می باشد.

و یک عدد بسیار کم اطفال متذکره حالت
عکس آن دیده می شود. این موضوع معمولا
در ماه های اول وقتی پیدا می شود که در فارمول
شیر طفل شکر بیشتر مخلوط گردد.

البته در حالات شدید خراب شدن و فسخ
معده طفل مراقبت و توجه داکتر را ایجاب
می نماید، هرگاه در جاها قرار داشته باشید

که دسترسی شما به داکتر میسر نشود، از
مخلوط نمودن شکر یا بوره بطور مطلق در شیر
طفل خویش خود داری ورزید.

تغییرات در فعالیت معده :

در صورتیکه همیشه فعالیت معده یک طفل
نسبت به طفل دیگر یک کمی فرق داشته باشد



پدر و مادر در هر حالی صمیمیت و مهربانی را که نیاز نخستین طفل را می سازد از او دریغ
نمی ورزند

در پر تو نظام نوین

بهار زندگی زنان در کشور مامی شگفت

نوشته: راحله راسخ

طبق قانون طبیعت فصول سال یکی پی دیگر می آیند و یکی جای دیگر را میگیرند ، بهار هم از جمله يك ورقیست از اوراق سال که طلیعه و آغاز نوشدن همه پدیده های طبیعی و اجتماعی را در بر داشته و در فضای عطر آگین و گوارایی این فصل است که مرحله زندگی نباتات و حیوانات ورشد و نمو ی آنها در دشت ها و کوه ها و در دستگاه های پیچ در پیچ کائنات آغاز میگردد و هم تاثیر شگرفی در خانواده بشریت میگذارد .

بهار با ارتباط ناگسستنی خود با جوامع ، در

میان ملل گوناگون با موج های متفاوتی بسراغ هر کوه و برزخ میرود . و مردمان نیز با تفاوت های محیط زندگانی و اجتماعی ، بهار را استقبال نموده و به پیشواز آن میروند .

از آنجائیکه بهار پیام آور پدیده های نو و يك خوشبختی هاست در کشور ما آنرا (نوروز) می نامند و با خوشی و سرور وصف ناپذیری در دشت ها و دره های زرخیز و در گوشه های دور و نزدیک این مرز و بوم بغاطر احترام و بزرگداشت فصل نیکی و شادمانی همه یکجا برای آن کف میزنند .

در بهار است که سبزه هاسر میزند ، گل های می شگفتند ، لاله های سرخگون می رویند و بلبان خوش العان الهام آور کار و بیکار و همکاری و هم تنوایی اند .

اینجاست که زنان هموطن ما با الهام از آمد ، آمد بهار از ترنم پرندگان خوش آواز با روحیه نشاط آواز نسیم آکنده و روح پرور بهار با سرور و خنواژ بلبان مزده بخش ازین فصل استقبال مینمایند و آنرا برای آیندگان به فال نیک میگیرند . امیدواریم بهاری را که در انتظار آن زمان میگذرانیم برای همه و مخصوصا برای زنان رزمنده این خطه باستانی سال موفقیت ها و پیروزی ها باشد ، سالی که بوی دوبهار از آن به مشام جان میرسد ، بهاران طبیعت و بهاران جمهوری .

عطف با بهاران طبیعت و جمهوری است که منادی بهار بابانگ رسا از فراز ابر بارچه های زیبا ، ازورای قلل سربه فلک کشیده ، از خلال زمزمه های شور انگیز جویبار بیام پیروزی و تو آوری را می آورد و در لابلای آن وظایف و مسئولیت های مارا بر ملا و نمایان میسازد ، بلیا! بر اصل ایده و مقصد ، بر مسوولیت های زنان است که نسیم دل انگیز بهار خط زربنی در شفق روشنائی آور فصل

اول سال می کشد و زنان ما را متوجه تلاش های خستگی ناپذیر میسازد و این تلاش ها وقتی شاعر پیروزی را در آغوش دارند تا از هم تفکیک و روشن شوند و به همین هدفست که به استقبال بهار بر رسالت زنان در جامعه انگشت میگذاریم . به این ارتباط نیازی به اثبات ندارد که زنان مادر بهاران سال نو با خود می اندیشند و از گذشته ها جدی تر و زیاده تر در سایه نظام مردمی جمهوری روحیه نزدیک و همگویی را میابند و در پرتو آن در تریه نسل آینده به حیث عضو فعال و تساوی الحقوق جامعه میگویند .

بخصوص اینکه جمهوری جوان ما امکانات وسیعی را برای گسترده شدن سهم گیری زنان در حیات اجتماعی در نظر داشته که این دید وسیع برای زنان کشور دریایی (خطاب به مردم) با امیدواری چنین برجسته شده است :

«دولت جمهوری برای ایجاد شرایط لازم جهت تامین و تساوی حقوق زنان افغان با مردان در کلیه شئون حیات اقتصادی ، اجتماعی سیاسی و فرهنگی اقدام خواهد نمود .

با گذشت اندک زمانی دیده شد که دولت جمهوری اندرین راه در محدوده امکانات تصامیمی را اتخاذ نموده و مخصوصا در تجلیل از سال بین المللی زنان درین طریق کار ها شده که در مقطع تجلیل زمانی ارزشمند می باشد .

بقیه در صفحه ۱۴

حمیرا شریف دختري شایسته در تعلیم پیراسته در هنرهای زیبا

مصاحبه از پیغله ر، ر

از بازی با پینسل رنگا رنگ، پاستل
ورنگ آبی مضمون میسازد و زیبایی
میاورد

جای بس خوشی و مباحثات است که امروز
زنان محروم ورنج کشیده افغان، در جهت
احراز حقوق مدنی و آزادی اجتماعی، این آرزوی
دیرین خود، بزرگترین موفقیتها و نوید های
رادر آئینه تابناک آینده مشاهده می نمایند .
و در تمام شئون مملکتی بامردان دارای حقوق
مساوی اعلان میگردند ..

زنان روشنفکر و تحصیل کرده ما، بغویی
درک نموده اند و میدانند، در صورتی قادر خواهند
بود به معنی واقعی از لمرات موهبت عظیم
مساوات برخوردار گردند که تمام مسا یل
اجتماعی را بطور آگاهانه و اصول درست تعقیب
نموده و نتایج صحیحی ازان بگیرند .

اکنون که در کشور ماوسایر کشور های
جهان طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور
ملل متحد اصل تساوی حقوق زن و مرد اعلام
گردیده بر کلیه زنان و دختران تحصیل کرده،
روشنفکر و فاضل ماکه دارای وجدان بیدار
اجتماعی هستند و نسبت به نیک و بد و فساد
اجتماعی و چگونگی سطح معلومات و شخصیت
انسانی خواهران و مادران هموطن خود احساس
مسئولیت می کنند فرض است که از هیچگونه
کمک و همکاری اخلاقی مفید و سالم و آموزنده
دریغ ننمایند .

همچنان شمول زنان در کلیه وظایف خطیرو
حساس اجتماعی نشانه بزرگ اهمیت شان
در جامعه است بر آنهاست که از ین فرصت
طلانی که عدالت و مساوات و دیموکراسی
حقیقی و واقعی در معرض تطبیق و تعمیل است
مصدر خدمات مفید برای مردم و جامعه خود
گردند .

چنانچه نظریه پیغله حمیرا شریف محصله
جوان پیرامون موقف اجتماعی زن و آزادی و
مساوات در شرایط فعلی چنین است .



پیغله حمیرا شریف در دیکور منزل ذوق و مهارت هردو را نصیب است



وی ضمن تماس با سابقه این هنر در دنیا و بخصوص در اروپا چنین اضافه کرد: هنررسمی و نقاشی بعد از رنسانس اروپا مخصوصا در یکی دو قرن اخیر که زنان دست به این هنرها یافتند، آنقدر در حیطه آن پیشرفت کردند که در بعضی جاها با مردان رقابت کرده و گاهی مردان نقش پای زنان را تعقیب میکردند و امروز دارای مکاتب بخصوصی در رسامی و نقاشی میباشند از آن جمله میتوان از (سوفونیسبا) ایتالیا بی نام برد، این دختر زیبا و پر استعداد به سال ۱۵۲۷ در شهر (کرمون) چشم به جهان گشود.

این محصله جوان و با استعداد که آرزو دارد در آینده وظیفه مقدس معلمی را انتخاب نماید نظریاتش را بر ابرامون کمی و کیفی معارف و ریفرم بنیادی که تازه در معرض اجرا قرار گرفته چنین گفتند:

از آنجاییکه آینده افغانستان عزیز به جوانان متعلق است روی همین مفکوره بود که دولت جمهوری تصمیم گرفت در چوگات معارف کشور ریفرم و پالیسی تغییر بنیادی را برای رسیدن به اهداف اساسی و همه جانبه طرح نماید. تانسل جوان بتواند ذوقها و استعداد های خویش را با تبارز دهند و شگوفان سازند و با روحیه وطن پرستی و تقوا در میدان کار زار تاریخ به حیث معماران و سازندگان افغانستان نوین، اجتماع مسعود و مسلح با فرهنگ مترقی را ایجاد نمایند.

همچنان بغاظر انکشاف بیشتر صنعت در کشور پروگرامی در ریفرم مترقی و بنیادی معارف گنجانیده شده که اقدامات امیدوارکننده زیار در مورد انکشاف صنعت قبلا هیچگونه پالیسی وجود نداشت.

پیغله حمیرا دختر بیست و شش ساله و ذوق اندیش، سخنانش سنجیده و معقول و وقتی نظرش را درباره تجلیل از سال بین المللی زن پرسیدم نظرش ابراز کرد:

تجلیل از سال بین المللی زن دوی این منظور برگزار شد تا جهانیان یکبار دیگر رسم احترام خاص به شخصیت اصیل و کرامت جمیل زن را بجا نمایند.

این مراسم در همین عزیز ماکه روزگارانسی خیلی پیشین گهواره پرورش مدنیت های جهانی بوده و زنان و مردان دوران ساز و افتخار آفرین را در آغوش تاریخ کهن و دامان مادران روشن خود بزرگ کرده است، باشکوه مندی تمام که بیانگر علاقمندی عمیق دولت انقلابی ما، در ادراج گذاری صادقانه به نهاد های دیموکراتیک و عالی انسانی میباشند تجلیسل خواهد شد، چنانچه رهبر انقلاب در پیامشان به مناسبت روز اعلامیه حقوق بشر چنین تذکر داده اند:

(بمسرت ملاحظه میکنیم که سال ۱۹۷۵ از طرف مجمع ملل متحد بنام سال بین المللی زن اعلام شده است. قرار است به منظور تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی با مردان اقدامات وسیعی در سطح بین المللی انجام گردد.

در ترسیم تابلو هایش از سبک ریا لزم بروی می کند

تأمین حقوق، آزادی و مساوات (زن) در شرایط فعلی معنایش اینست که جامعه باید زمینه رشد شخصیت معنوی زن را طوری فراهم سازد که او کرامت خود را از ابتذال مصئون نگاه دارد و در طی و طریق حیات خانوادگی با اعتماد و اتکاء به نفس خود حرکت کند. امروز که روزه های آزادی به سوی آزادی، مساوات و حقوق بروی زنان باز گردیده و زنان ما با شکستاندن (دیوار های حرام سراها و قسار گرفتن در یک انقلاب آرام) در جهت دست یافتن به مقام منزلتی که شایسته زن است به پیش در حرکت اند. تجلیل به سطح ملی و بین المللی از موقف اجتماعی زنان خبریست مسرت انگیز باشکوه و تاریخی. و استقبال صمیمانه و گرم ازین سال در پرتونظام نوین و مترقی جمهوریت جوان مامیتر و امید بخش تر است.

اکنون زن افغان میتواند مطمئن باشد که در پناه یک چنین نظام ملی و مترقی آزادی، کرامت و موقف اجتماعی او تا مین گردیده و با غرور و افتخار از موقف اجتماعی کنونی خویش رضایت داشته و منتظر نمره های نیک در زمینه اند.

حمیرا شریف راعصر یکی از روز هادر دفتر مجله ملاقات کردم او را دختری یافتم نهایت گرم و صمیمی اما کمی خجول و تشریفاتی. وقتی درباره خودش درباره مکتب و فاکولته اش پرسیدم چنین گفت:

تحصیلاتم را تا صنف ۱۲ در لیسه ملالی ختم نموده و شامل پوهنخی تعلیم و تربیه گردیدم و اکنون در صنف سوم دیپارتمنت انگلیسی این پوهنخی درس میخوانم. و در امتحان نهائی درین صنف محصل و محصله حایز درجه اول گردیدم.

وقتی از پیغله حمیرا درباره مصروفیت های فامیلی اش پرسیدم چنین توضیح داد: مصروفیت های فامیلیم را مانند سایر دختران هموطن مطالعه کتب، خیاطی، بافت و غیره امور مربوط به منزل تشکیل میدهند همچنان به رسامی و نقاشی نیز علاقه مفرط دارم و همیشه وقت فراغتم را با رنگ و مویک و پنسل رسامی میگذرانم...

پیغله شریف همچنان ادامه داد: کودکی بیش نبودم که توجهام را پنسل های رنگارنگ باستل و رنگ آبی و غیره به خود معطوف کرد. و بعد وقتی بزرگتر شدم فامیلیم درک کردند که در رسامی و نقاشی استعدادم هر آن شگوفان تر میشود لهذا زمینه را بیشتر برایم مساعد کردند و تشویق نمودند تا بتوانم روزی تابلوهایم را استادانه و موفقانه در نهایت مهارت ترسیم نموده و رسام چیره دست گردم.

هرچه آرزو داشتم تا نزد استادی این هنر را مطابق اساسات فنی بیاموزم مگر در گذشته متاسفانه به علت محدودیت های اجتماعی و قیودات خانوادگی از جهت آمیزش با مردم چنین امری مجاز نبود و اما باید افزود که پرداختن به این یک مقدار زیاد تعلیمات و تمرینات را ایجاب می کند اما نات آن به سهولت در دسترس زنان نمی توانسته قرار بگیرد.

بقیه صفحه ۱۱

ولی کار درین جایان نمی پذیرد و همراه
با بهار طبیعت درین مسیر کامیابی جدی تر
برداشته خواهد شد و در آن صورت رسالت
و وظیفه نیز حکم می نماید که در اجرای امور از
خود دلگرمی نشان دهیم و با گرفتن انرژی از
فضای پراپیت بهار با جدیت کوشا باشیم .
چنانچه گذشت زمان و آینده میسراند که
زنان میتوانند در امور نو سازی و بهسازی و
ساختن جامعه نقش فعال و اکتیف داشته باشند
و گذشته ها نیز به این مطلب اذعان و اعتراف
میکنند .

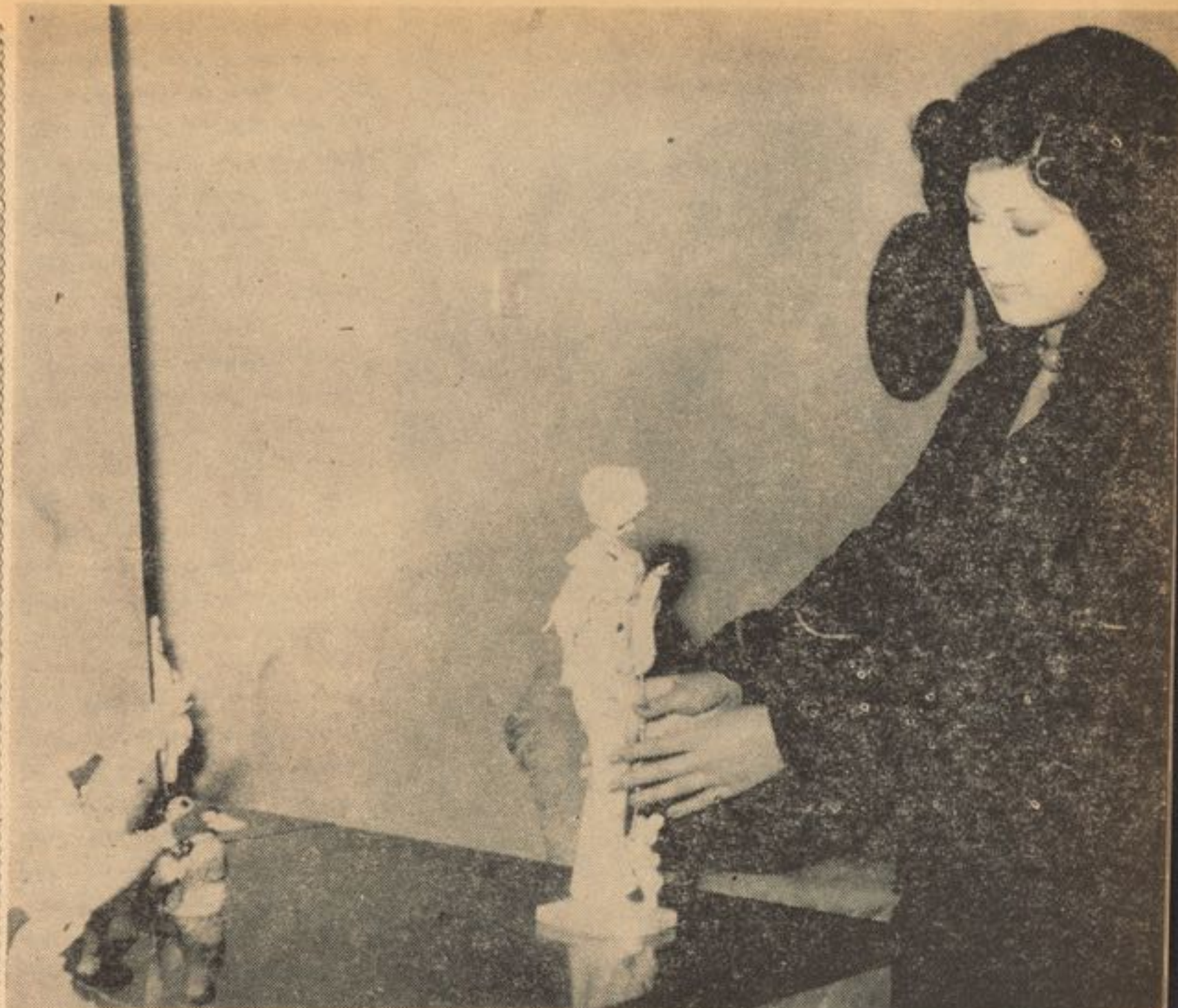
باساس امیدواری هایی از بهار و وطن آرزو
های پیشرفت درین فصل باید توجه داشته
باشیم . برای خدمت به هموطنان و وطنداران تا
انجا که خود گذری یک مادر و شگوفانی
نونهالان حکم مینماید و احساس می آفریند با
تعقل ، همراه کاروان ارتقاء و تعالی پیش برویم
و عقب ماندگی را نپذیریم و چون عنکبوت بدور
خویش نه بچیم . و این خواسته را آنچنان که
شایسته زنان پاکدامن و زحمتکش افغان است
در بخش های آبادانی وطن ، هم در اقتصاد ،
فرهنگ ، سیاست و فنون مختلفه در گرسری
خواهند نشانند .

به استقبال ازدوبهار ، یعنی بهار طبیعت
و بهار پرورزی های زنان افغان می بشیم که
وطن ما ، مردم ما و مخصوصا زنان مادر حالیکه
به استقبال این دوسال نومیروند به چه
مشکلات ، پروبلم ها و عقب ماندگی های
واجبه اند که متأسفانه از قرون گذشته بها
میراث مانده است .

اکنون وظیفه زنان روشنفکر و چیرفهم کشور
است که در چوکات شرایط وطن ، وظایف و
مسئولیت های راکه به عهده دارند درست
انجام دهند .

زیرا وضع کنونی زنان افغان نظریه ایجابات
عصر و زمان و ناموس و شرف و تکامل سخت
عقب مانده و درخور تعجب و شگفتا جریست .
و درین فرصت که سال بین المللی زن درجه
نقاط کشور تجزیل میشود و بهار زیبا یعنی
فرصت کار و فعالیت آغاز میگردد ، که البته بزرده
رسان پلانهای انکشافی در همه ساحات مینماید
به این ملحوظ باید گفت که تبدیلی و خود سازی
و تقلید های بی جا و بی مورد و در خود فرو رفتن
و از جهان بی اطلاع بودن هرگز دردی را دوا نمیکند
و گری را پیش نمی آرد ، در عوض چاره نیست ،
خود گردی ، مطالعه و درک حقایق است که در
عملی ساختن وظایف کمک می کند و برجستگی
زنان می افزاید .

درین شرایط که برای آبادانی و کار های
خلاق می کوشیم جهت رفع نقایص و زدودن
گردهایی از خاطره های ملول ، رسالتی را که
در راه صلح و دینان در منطقه و جهان داریم
باستجاش ژرف درین راه قاطعانه و فعالانه با
تأثیر باشیم و از بهار به وجه احسنی استقبال
نمائیم .



کودکی بیش نبودم که توجهام را پندل های رنگارنگ ، پاستل ، رنگ آبی و غیره ، خود معطوف کرد.

زیرا به وضع ناگوار و وقف انحطاط نگه داشته
بود .

بیغله همرا در حالیکه طرف دار بارتی های
سالم جوانان میباشد نظرس را درباره مسئولیت
های اجتماعی جوانان چنین اظهار کرد :

از آن جائیکه جوانان معماران و بناگذاران
تمدن جدید و یگانه وسیله ترقی و ارتقای
اجتماع و کشور خویش اند ، لهذا هر جوان
وظیفه و مسئولیت هائرا نسبت به اجتماع
و مردم خود داراست که فقط به انکاء نرزی
اکام جوانان در گذشته ، حال و آینده و تسلسل
منطقی پیروزی های امروزی بکشد را میسراند .
همچنان وظیفه ایمانی همه جوانان است که
با دقت ، وفاداری ، خود گردی ، وحدت و اتحاد
در کار هر یک برای سعادت و سازگاری هموطنان
مفید است کوشا بوده و رسالت خویش را در
پرتو نظام نوین جمهوریت ادا نمایند .

و جوانان امروز که سازندگان افغانستان
آینده اند بکوشند تا خود را شور شایه و باید
به زیور علم و دانش آراسته نموده تا از میدان
عمل پیروز میدان و موفقانه بدر آیند و صدر
خدمات ارزنده و توفیق دتر برای اجتماع گردند.

حکومت افغانستان از این تصمیم مجمع عمومی
استقبال نموده و در راه تطبیق پروگرام مربوطه
در افغانستان مساعی لازم را معمول خواهد
داشت .

این استقبال صمیمانه یشاغلی محمد داود
رئیس دولت و صدراعظم جمهوریت جوان
افغانستان که خود بدان گذار نبشت نویسن
زبان در کشور اند روح تازه ترقی و تریزه
جامعه نسوان این مرز و بوم می بخشد .
اینکه سازمان جهانی سالی را به اسم زن
سمتا نموده و آنرا برای تکریم و تجلیل از مقام
و منزلت او تخصیص داده معنایش این نیست که
اهمیت و ارزش زن دیگر سالها محلی ندارد
و باید فراموش گردد . و یا اینکه پیش از آغاز
سال ۱۹۷۵ زن اصلا از حقوق انسانی خود و از
اصالت ذاتی خود آگاه نبوده است . نه خیر
زن مادر بشر و صانع حیات بوده ، و خواهد بود .
مقام والای زن در واقعیت امر به نص قانون ازل
تثبیت و تأیید گردیده است . نظام آفرینش و
سازمان خلقت از دیر زمان اهمیت بسزای را به
زن بخشوده و حقوق کامل را به او اعلا نموده
است . ولی باناسف یاد آور می شویم که
تعدی به حقوق زن و تحقیر آنچه خدایش داده



بیغله همرا شریف فرصت فراغت را به
مطالعه کتب مفید و ارزنده سپری می کند

آرایش و

پیرایش

در مصر

زن مصری به قدری که عطرو بود ورنک ناخن صر ف میکند، غدا نمیخورد و به همان اندازه که به نجل و زیبایی خود علاقه دارد به خورد و نوش خود باشوهر خود علاقه مند نیست. همه ساله یکمقدار هنگفت پول از این ز هگذر به جیب مؤ سسات زیبایی و آرایش موی میریزد و یکصد و بیست کار گاه که محصولات آن به خارج نیز صادر می گردد بایک میلیون و سه صد و پنجاه هزار پوند سرمایه خود را سیبب و آرایش زنان را تهیه میکنند. سالانه سی و هفت هزار در جن لبسین روی لبهای زنان مصری آب می گردد و دو صد هزار دسته «فون دی تان» دور چشمشان را سیاه میدهد. سالانه سی و پنج هزار لیتر کلونیا به اندام زیبای شان خوشبو میبخشد اما مصرف روی با ستنای گردن نه هزار دسته سامان آرایش است و بیست انگشت دست و پا مقصدار زیادی است و تین ورنک ناخن به مصرف می رسد.

برای اینکه زن مصری همیشه زیبا بماند هفت هزار مرد در ششصد و پنجاه مؤ سسه آرایش در قاهره و اسکندریه کار می کنند. در اوا یل اکتو بر کنفرانس بین المللی زیبایی در قلب پاریس تشکیل گردید که سه هزار نفر به نمایندگی از هفتاد و پنج مملکت در آن اشتراك نموده بودند. در این کنفرانس که هدف آن بحث و مذاکره پیرامون تازه ترین طریقه های فن آرایش بود از طرف جمهوریت عربی متحد نیز پنج نفر متخصص آرایش موی اشتراك داشتند. اکنون آرایش شکل فنی و صنعتی را در مصر گرفته است که متخصصین شب و روز به آن اشتغال دارند و با استفاده از اسرار این فن نوا قص و عیوب چهره ها را می زدایند. تاریخ آرایش در مصر بسی طولانی است و دانسته آن تا عصر فرعونها امتداد دارد. فن آرایش در این کشور تاجنگ عمومی دوم دجار

زن ازهر نگاه

هنکا میکه سخن از زیبایی میان می آید، بلا درنگ تصویر زنی در نظر مجسم می شود. چرا که زن، برای مرد، مظهر همه زیبایی ها و جلوه های بهشت آسای زندگی می باشد. زن نه تنها در نظر ممالك متمدن دارای ارزش و اهمیت است بلکه آن عهده ز ثانیگی در میان قبایل سیاهو ست افریقا و استرالیا و در نژاد های مختلف و در دشت های سیبب و خاموش قطب شمال زیست دارند، نیز مظهر زیبایی ها و معجزات خلقت شناخته شده است. چنانچه همه شعرا، غزلهای شو و انگیز خود را به عشق زیبا روئی که دل در گرو او نهاده بودند سروده اند. تمام نویسندگان کلاسیک و رمانتیک و مکاتب دیگر، قهرمانان خود را، و اله و شیدای ماهر خنساری ساخته اند و انگیزه های داستان های خود را تحت تاثیر جذبه حاد و آفرین او بوجود آورده اند. تمام نقاشان و بیکر ترانسان مدل های قابل ستایش خود را به الهام از چهره و اندام او پرورانید تمام آهنگسازان، ابتدا دل خود در مجرای عشق ملکوتی زن به نیا و داشته اند و آنگاه نغمه های شو انگیز و جاودانی خود را از زبان ساهای زهی و نای های نی سروده اند. داستان های عشق مجنون به لیل خسرو به شیرین، و رتر به شارلو و ر مئو به ژولیت و جهانگیر یاد شد هندوستان به مهر النساء و آلبا عشقی و تاریخی بسیار دیگر که استایش زیبایی زنان حکایت می کند شهرت جهانی دارند.

بسمانی و ر کورد بود و بعد از آن به تدریج انکشاف کرد. مثلا صنعت عطر سازی از شکیل ابتدایی خود که توسط طوایف در بین کافه ها و و سایط نقلیه به مشتریان عرضه می شد به پیشرفت آغاز کرد. چون با شروع جنگ دوم جهانی توريد عطر از خارج قطع گردید برای رفع ضرورتات مردم دستگاه های کوچک عطر سازی نصب گردید و به تولید شروع نمود. و در اثر فزونی مصرف و انواع تولید نیز زیاد تر شد.

دروصف صبحی

آمد بانگ خروسی موذن میخوارگان
صبح نخستین نمود روی بنظر گمان
که بکتف بر لگند چادر بازار گمان
روی بمشرق نهاد خسرو سوار گمان
باده فراز آورد چاره بیچارگان
فوموالشرب الصبح، یا ایها النائمین
می زدگانیم ما، دردل مانم بود
چاره ما بامداد رطل دمام بود
راحت گزدم زده، کشته گزدم بود
می زدمراهم یعنی دار وومرهم بود
هر که صبو می زند بادل خرم بود
بادولپ مشکبوی، بادووخ حورعین
خوشا وقت صبح، خوشامی خوردنا
روی نشسته هنوز، دست بمبرد نا
مطرب سرمست را باز هشی آوردنا
در گلوی او بوی پاده فروگردنا
گردان در پیش روی بابزن وگردنا
ساعت اندر یسار، باده ات اندریمین

کرده گلو پر زبادهامی ستجای پوش
کبک فروریخته مشک بسو راخ گوش
بلبلکان بانشاط، قمریکان باخروشی
در دهن لاله مشک، دردمن نعل نوش
سوسن کافور بوی، گلبن گوهر فروش
زمی اردبشت کرده بهشت برین

شاخ سمن بر گلو بسته بود مخفه
شاخ گل اندریمین بسته بود منطقه
ابر سیه را شمال کرده بود بدرقه
بدرقه رایگان بیطمع و محرقه
بادسحر گاهیان کرده بود تفرقه
خرمن در و غریق برهمه روی زمین
چوک زشاخ درخت خویشتن آویخته
زاغ سیه پردوبال غایه آمیخته
ابر بهادی زودر اسب برانگیخته
وزسم اسب سیاه لولو تر ریخته
در دهن لاله، باده ریخته و ریخته

بیخته مشک سیه، ریخته در نمین
سرو سماعی کشید بردولپ چوپیار
چون دور ده جتر سبز درد وصف کارزار
مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار
چون سیر خیزد ران بر سر مرد سوار
گشت نگارین تلرو پنهان در مرغزار

همجو عروسی غریق درین دریای چین
وقت سحر که کلنگ تعبیه یی ساخته است وزلب دریای هند تاخزان تاخته است
میخ سبه بر لغاش تیغ برون آخته است
طبل فرو کوفته است، خشت پیته آخته است
ماه نو مخفف درگلوی تاخته است
طوطیکان با حدیث، قمریکان با اینین

کوبی بط سید جامه بصابون زده است
کبک دری ساق پای در قدح خون زده است
برگل تر غنایب گنج فریدون زده است
لشکر چین در بهار خیمه بهامون زده است
لاله سوی چوپیار خرگه بیرون زده است
خیمه آن سبز گون، خرگه این آتشین

ازدم طاووس نر ماهی سر برزده است
دستکی موده تر، کوبی بر برزده است
شانککی زانبوس، اهدد بر سر زده است
بر دو بنا گوش کبک غایه قرزده است
قمریک طوقدار کوبی سر دزده است
در شبه گون خاتمی، حلقه او بن تگین

چون تو بگیری شراب مرغ سعادت کند
لاله سلامت کند، زاله وداعت کند
از سمن و مشک و بیدباغ شراعت کند
وزگل سرخ و سید شاخ شفاعت کند
شاخ گل مشکبوی زیر فراعت کند
عبر های لطیف، گوهر های گزین

باز مرا طبع شعر سعت بهوش آمده است
کم سخن غنایب دوش بگوش آمده است
از شغب مردمان لاله بهوش آمده است
زیر بیاتک آمده است، بم بخروش آمده است
نسترن مشکبوی مشک فروش آمده است
سیمش در گردن است، مشکش در آستین

باد عبیر الکتد در قدح وجام تو
ابر گهر گسترده در قدم و گام تو
باز سمن بردهد بوسه براندام تو
مرغ روایت کند شعری برانام تو
خوبان نعره زنند در دهن و گام تو
در ایشان سبیل درکشان یاسمین

جوش بهار

قامت سرو تو برده زحیاء تاپ بهار
چشم زیبای تو برده زبرم خواب بهار
گل و گلریز بود سینهی سیماب بهار
ای بر از گل زرخ دامن مهتاب بهار

سرفزبانی تو رنگ گل و آب بهار
محو زیبایی حسن تو گل و باغ و چین
آتش افروخته بر کوچه و بازار و دمن
نکن زلف تو بنمود، به عشاق نکن

میکند از رخ وزلفت گل و سنبل خرمن
بسکه آورده به هم حسن تو اسباب بهار
قامت سرو شود پیش تو در پای سچور
دموژون تو در گلشن امید نه بود
نالهی زار مرا گوش تو نه شنود چه سود
جلوه خط چقدر رونق حسن تو فرود

میتوان گفت که این سبزه بود باب بهار
موسم جوش بهار دامن صحرا کم نیست
نشق بارد زوفا سینهی مارا نم نیست
آهوی تیز روم میرود اینسان دم نیست
اینکه بر چهره گل می نگری شبنم نیست
محور خسار تو شد دیده پر آب بهار

اشعهی خانه عشق پر تو رخسار تو نور
خوش بیاموسم زیبای بهار است سرور
عاقبت کرد مرا قامت زیبای مسحور
بلبل از نشی او سر خوش و نورگس محمور
تا که در ساحل گل و یغیت می ناپ بهار
سحر چشمان بتان و لب نوشین بنگر

طرز رفتار ببین چهره یزین بنگر
عشق سرهاد بیا از لب شیرین بنگر
دانهای جگر لاله خونین بنگر
مر نداری خبری از دل بیتاب بهار
اشک حسرت شود از دیده عاشق جاری
در پی لیلی عشق پیشی مجنون زاری

(عاکف) المسوس که در هیچ توهم خوباری
دوسه روز یکبار بود جلوه گلشن (قاری)
دامن گل مکش از گل شب مهتاب بهار
زوندون

در وصف بهار

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
صوفی از صوفیه گوخیمه بزن بر گلزار
که نه وقتست که درخانه بغفتی بیکار
بلبلان وقت گل آمده که بنالند از شوق
نه که از بلبل مستی تو بنالای هشیار
آفرینش همه تنبیه خداوند دلست
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بردود یوار وجود
هر که فکر نکند نقش بود بر دیوار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
نه همه مستمعی فهم کن داین اسرار
خبرت هست که مرغان سحر میگویند
آخرای خفته سراز خواب جهالت بردار
هر که امروز نبیند اثر قدرت او
غالب آنست که فرداش نبیند دیدار
ناکی آخر جو بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تودر خوابی و نرگس بیدار
که تواند که دهد میوه الوان از چوب
یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار
وقت آنست که داماد گل از حجله غیب
بدراید که درختان همه کردند نشاء
آدم زاد اگر در طرب آید نه عجب
سرو در باغ برقص آمده وید و چنار
باش تا غنچه سیراب دهن باز کند
بامدادان جو سر نافه آهوی تشار
مزدگانی که گل از غنچه برون میاید
صد هزار آنچه بریزند درختان بهار
باد نسوی درختان چمن شا نه کند
بوی نسرين و قرنفل بدمد در افطار
زاله بر لاله فرود آمده نزدیک سحر
راست چون عارض گلبوی غرق کرده یار
بادبوی سمن آورد گل و نرگس وید
در دکان بچه رونق بگشاید عطار
خبری و خطمی و بلوفر بستان افروز
نقاشیکه در او خیره بماند اصرار
ارغوان ریخته بر دره خضره چمن
همچنانست که بر تخته دیا دینار
این هنوز اول آثار جهان افروز است
باش تا خیمه زند دولت نیشان و ایار
شاخها دختر دوشیزه با غنچه هنوز
باش تا حایله گردند بالوان شمار
عقل حیران شود از خوشه زرین عنب
فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار
بند های رطب از نخل فرو آویزند
نخلبندان قفا و قدر شیرین کار
تانه تاریک بود سایه انبوه درخت
زیر هر برگ چراغی بنهند از گل نار
سیب راهر طرفی داده طبیعت رنگی
هم بر آنگونه که گلگونه کند روی نگار
شکل امرو تو گویی که ز شیرینی و لطف
کوزه ای چند نباتت معلق بر بار

هیچ دربه نتوان گفت چه گفتی که به است
به ازین فضل و کمالتش نتوان کرد اظهار
حشو انجیر جو حلوا گر استاد که او
حب خشخاش کند در غسل شهد بکار
آب در پای ترنج و به و بادام روان
همچو در زیر درختان بهشتی انبار
کو نظر باز کن و خلقت نارنج بین
ایک باور نکنی فی الشجر الاخضر نار
یا که و بی عیب خداییکه بتقدیر عزیز
ماه و خورشید مسخر کند لیل و نهار
یا دشاهی به دستور کند یا گنجور
نقشبندی نه بشتگر ف کند یا رنگار

چشمه از سنگ برون آرد و باران از میغ
انگبین از مگس نعل و دراز دریا بار
نیک بسیار بگفتیم در این باب سخن
واندکی بیست نگفتیم هنوز از بسیار
تا قیامت سخن اندر کرم رحمت او
همه گویند و یکی گفته نباید ز هزار
آن که باشد که نبیند کمر طاعت او
جای آنست که کافر بگشا ید ز نار
نعمت بار خدا با ز عدد بیرون است
شکر انعام تو هرگز نکند شکر گذار
این همه پرده که برگرد ما میپوشی
گر بتقدیر بگیر ی نگذاری دیار

نا امید از در لطف تو کجا شاید رفت
تا پ قهر تو نیاریم خدایا ز نهار
فعلپانی که ز ما دیدی و نیست دیدی
خداوندی خود پرده بیوش ای ستار
سعدیا راست روان گوی سعادت بردند
راستی کن که بمنزل نرود کج رفتار
چندا عمر گر انجایه که در لغو رفت
یارب از هر چه خطارت هزار استغفار
درد پنهان بتو گویم که خداوند منی
یا نگویم ؟ که تو خود مطلق بر اسرار
از شا عر متصوف سعدی شیرازی



بلبل

ای پرندۀ زیبا که شبان دراز بیداری، بهام
چه میگوئی ؟ برای خدایادست از نالیدن بردارو
خاموش شو، یا آهسته تر بنال !
مگر نمی بینی ماه نه بناله تو گوش میدهد زنه
زمزمه آبشار را می شنود !
نمی بینی که خاموش براه خود میرود و
پاسخی بتو نمیگوید؟ اما من از پنجره خویش
گوش بنغمه موزون تودادنام و در شب زنده داری
خود، هنگامیکه همه چیز و همه کس در خواب
رفته، روح مشتاق خویش را بسوی تو میفرستم.
ای پرندۀ عزیز و کوچک من، کاش من نیز
بالهای ترا داشتم ! خوب میفهمم که تو مراد
نغمه سرانی دلپذیرت بکدام سو میخوانی .
امامیله های فلس مرا ببین، چطور از من توقع
پرواز داری ؟

ای پیامبر سبکروح شب، خبری در انسان
بمن ده : آیا در گذشته، توانستند آشیان ترا
در زیر شاخه های غرق گل نسترن پیدا کنند ؟
بگو: آیا هنوز آنها را مثل گذشته در چمنزاریکه
از زاله های بهشتی سیراب میشود سر گرم
خنه و بازی می بینی ؟

بگو: آیا هنوز انجیر ها جامه برگهای بهاری
را بر تن دارند؟ آیا هنوز مادرمن بکنار آنها میاید
تا با بچه های زیبای خود بازی کند؟ آیا صدای
آوبه همان اندازه گذشته شیرین و لطیف است؟
او میشنیدند تا نوشته کتابی را کلمه به کلمه
عجی کند؟

آیا هنوز کوچکترین این بچه هابرو ی زانو ی

بامدادی از آن مینوشی ، زمزمه کنان در حوضچه،
غرق گل فرو میریزد ؟

آیا هنوز آب آن چشمه ای که توییش از سپیده
آیا مادرمن هنگام شنیدن این صدای اختیار
قطره اشکی سوژان از دیدگان خود در آیکه
گلبهارادر برگرفته است فرو نمی چکاند ؟ بگو:
آیا هنوز آنرا که عزیزش دارم بدیدن این جویبار
که تصویرم رادر عالم خیال در امواج آن منعکس
می بیند ؟

ساربان در هاله فراموشی

مرا تحت فشار قرار داد.. ولی نشد.. من راهی را که آغاز کرده بودم، تر که نکردم...

نخست به صحنه رفتی .. چگونه به آنجا راه یافتی ؟

ساربان می گوید:

صاحب .. یگرو ز در حمام با خودم زمزمه می کردم .. یکی بپلویم نشسته بود..

او برایم آدرش را داد و فردا نزدش رفتم.. بلی فردا به تیاتر رفتم از من امتحان گرفتند

و از آن روز به بعد در درام های بسیاری حصه گرفتم.. طیب اجباری ، شعله های سرد،

پرند مجروح و درام های دیگری ساربان بسیر ساده و صمیمی حرف می زند جملاتش روان و فصیح است، اما نگاهش حالت عجیبی

دارد و از غوغای فکری اش ، حکایت میکند.. او میگوید:

من در وقفه های تیاتر آهنگ می خواندم، رشید جلیا، برایم در برابر هر

کنسرت شانزده پول میداد.. بلی صاحب شانزده پول.. و هر روز ده تایم کنسرت می

دادم و در برابر ده تایم کنسرت، دو ونیم روپیه حق الزحمه من میشد ..

یگرو ز هم، جلیا سی روپیه برایم بخشید و یگرو ز هم برایم نهونیم هزار افغانی دادند،

میدانید صاحب نهونیم هزار افغانی پول بسیاری بود.. من این پول را برای خسر

دادم، تا خرج کنند.. او دکان برنج فروشی داشت.. و لی پول را قبول نکرد..

می گویم:

یکی ازدواج کردی ؟

ساربان بروی کوچ کمی دراز میکشد، بالشت را بریز شانه اش می کشد.. بعد می گوید:

صاحب .. نمی دانم پانزده ساله بودم یا شانزده ساله ، که ازدواج کردم.. حالا چهار

اولاد دارم می پرسیم..

باهمسرت زندگی میکنی ؟

میگوید:

نه آنها جدا زندگی میکنند .. دلم نمی خواهد باز هم باشم .. اینطور .. بهترم ..

اصه لاخوش دارم تنها باشم .. تنها.. و راستی هم ساربان تنها است.. برادرش درگوشم میگوید:

او روز های اول بیماریش بسیار عصبی میشد همه را فحش میداد.. همه چیز را می شکست... ولی حالا مدت ها ست آرام شده..

بسیار آرام روز ها تا شام تنها در زیر لجامی

او هر لحظه تعارف میکند .. میگو شد، تایاله بی بیشتر ، جای رابه خورد مسا

بدهد.. می پرسیم

ساربان .. گذشته را بخاطر می آوردی؟

میگوید:

بلی!

می گویم:

چرا به هنر علاقه گرفتی؟

لبخندی می زند ، چشمانش که هر لحظه حالت عجیبی پیدا میکند اینبار گرد تر می شوند.. میگوید:

وقتی به مکتب می رفتم ، ترانه می

خواندم .. به درس و تعلیم ، چندان علاقه ای نداشتم .. مرا به مکتب تخنیک بردند.. بالا می

دستگیر دروازه می ساختند .. از مکتب گریختم..

تخنیک را تر که کردم .. به سوی تیاتر

اوردم روزی (خیال) مرا برادری خواند (سایر هراتی) با من مشق کرد و فرخ افندی، مرا با

موزیک باسر تال آشنا ساخت.

او خاموش میشود ، سگری بر میدارد، بها تعارف می کند.. تشکر می کنم .. وقتی دود

سگرت فضای اتاق را می شکافت و بالا می رود، باز صدای ساربان را می شنوم.. ادامه

میدهد:

صاحب.. پدرم بسیار قهر شد.. مدتی

یافتم...

او دیوانه نبود. با صمیمیت با ما دست داد. ریشش کمی رسیده و موهای سرش ماشین

کرده بود با گونه های استخوانی و چشمان عمیقش، حالت خاصی داشت .. یک جفت

ابروی سیاه، پر پشت و بزم پیوسته، او را ساربان را، از دیگر برادرانش مشخصتر می ساخت.

جای آوردند ، بیاله بی نوشیدم.. او حرف میزد از این درو آن درو.. از هنر.. از

هنرندان و از کتاب هایی که می خواند...

و من به او خبره شده بودم ، به هنر مندی که روزی سر آمد تیاتر بود، به آوازخوانی که آهنگ ها یش ، هنوز هم شنیده می است..

ساربان بیمار است .. او دیوانه شده... ایشا، سخنانی است ، که از ذهن ها شنیده میشود ..

وقتی آنروز می خواستم ، بدیدن او بروم بخودم اندیشیدم که او را چگونه خواهم یافت؟

آیا او دیوانه است آیا با من حرف خواهد زد؟..

ولی وقتی بایک دوستم ، که ساربان را، از دیرزمانی به این سو می شناخت، دروازه اتاق را گشودیم ، او را طوری دیگری

ژوندون :

* بیاید ... ای هنردوستان!

تاساربان را نجات دهیم !

* او دیوانه نیست ... مردی غمگین، افسرده و گوشه گرا

شده است ..

* مردم فریاد می زنند که آهنگهای ساربان کهنگی

ندارد !

* لحظه به لحظه زندگی هنر مندی بیمار ...

یافتم...

او دیوانه نبود. با صمیمیت با ما دست داد. ریشش کمی رسیده و موهای سرش ماشین

کرده بود با گونه های استخوانی و چشمان عمیقش، حالت خاصی داشت .. یک جفت

ابروی سیاه، پر پشت و بزم پیوسته، او را ساربان را، از دیگر برادرانش مشخصتر می ساخت.

جای آوردند ، بیاله بی نوشیدم.. او حرف میزد از این درو آن درو.. از هنر.. از

هنرندان و از کتاب هایی که می خواند...

و من به او خبره شده بودم ، به هنر مندی که روزی سر آمد تیاتر بود، به آوازخوانی که آهنگ ها یش ، هنوز هم شنیده می است..

ساربان بیمار است .. او دیوانه شده... ایشا، سخنانی است ، که از ذهن ها شنیده میشود ..

وقتی آنروز می خواستم ، بدیدن او بروم بخودم اندیشیدم که او را چگونه خواهم یافت؟

آیا او دیوانه است آیا با من حرف خواهد زد؟..

ولی وقتی بایک دوستم ، که ساربان را، از دیرزمانی به این سو می شناخت، دروازه اتاق را گشودیم ، او را طوری دیگری

ژوندون :

* بیاید ... ای هنردوستان!

تاساربان را نجات دهیم !

* او دیوانه نیست ... مردی غمگین، افسرده و گوشه گرا

شده است ..

* مردم فریاد می زنند که آهنگهای ساربان کهنگی

ندارد !

* لحظه به لحظه زندگی هنر مندی بیمار ...



هرگز او را اینطور نشناخته اید:



(سوچ رادیو را می چرخانید، صدایی برمیخیزد موزیکی می شنوید و بعد آهنگی.. ساربان می خواند .. با دقت به آن گوش میدید.. لحظات میگذرد و وقتی آهنگ پایان میرسد ، سری تکان میدهد و زیر لب میگوید:

چه خوب خواند !

سالها گذشته از آنروز یکه ، ساربان بر پشت میکروفون رادیو ایستاد و آخرین آهنگش را لبث کرد، زمانی طولانی سپری شده ولی آهنگ ها یش ، آهنگ ها یی که معدود اند، کم اند و بسیار زیبا، هنوز کهنه نشده، هنوز خاطر عارانه آزرده و هنوز آنها را،

تاوبرای تداوی اش بخارج برود، هنر مندان
ونلیقه خودرا در برابر يك همكار يك همقطار
شان انجام داده اند...

مجله زوندون حاضر است تا با هنر مندانی
که بخواهند، با کنسرت های شان، به ساریان
کهک کنند، مستقیما حصه بگیرد و زمینه را،
مساعد بسازد.



چه سر گر می بی داری .. زندگی ات
چگونه می گذرد ؟
ساریان می گوید :
مطالعه می کنم، من کتاب های که به سبک
سابق نوشته شده باشد، حروف در شستی
داشته باشد، می خوانم .. ولی بسیار پیرشانم.
نگاهش را، بسوی برادر کو چکترش می
گردانم .. بعد می گوید :

هر کدام از برادر هایم را که می بینم، پنج
روپیه وده روپیه می گیرم ..
ساریان، لحظه به لحظه زند گی اش را یاد
دارد، او قدم بقدم سفر ها یش را بخارج، برایم
قصه میکند .. بعد از نزدش خدا حافظی می کنم
رویش را نزدیک میکند، تار های سیدریشش
می درخشند .. رویش را می بوسم و از ساریان
وداع میکنم .. از هنر مندی که در ها له
فرا موشی رفته ..

راستی، چرا هنر مندان، برای ش کهک نمی
کنند ؟
به عقیده من اگر هنر مندان یکی دو کنسرت
دا بپر کنند و عاید آنرا، برای ساریان بدهند،

یکروز به شعبه رفتم .. من را رادیو قرار -
داد، داشتم که هر ماه چهار اهنگ ثبت کنم
نمیدانم چه گفتم .. پیاده شعبه اعتراضی کرد
خشمگین شدم .. او را با لگزددم .. کار به -
ماموریت کشید .. و روز دیگر مرا از رادیو
بیرون کرده بودند .. آنها حق داشتند اعصاب
من بسیار ضعیف شده بود .. بسیار خشمگین
می شدم .. من ۱۳ و نیم روز خا ضری را امضاء
کرده بودم و حال سالها ست، سالها که هنوز
سزده و نیم روز معاشم را، رادیو نبر داخه
است ..

می گویم ..
ساریان .. اگر باز از تو بخوا هند اهنگ
می خوانی ؟
می خندد، خنده غمگین .. چشمانش حالت
اندوه باری پیدا میکند .. می گو ید:
بلی .. ولی به شرطی برایم وقت بدهند
برایم آزادی بد هند و یا من تمرین کنند ..
آخر سالها ست که من نخوانده ام .. نمی
دانم نفسم توان خواندن را دارد، یا نه ..
می گویم:

می خزدوبا هیچکس سخن نمی زند ..
بسوی ساریان نگاه می کنم لحظه یی با
خیال خودش رفته .. می پرسم :
چند سال با رادیو همکاری داشتی ؟
خودم نمیدانم .. ولی آنها می گویند پانزده
سال همکاری داشته ام ..

باز می پرسم:
بیشتر کمپوز های کی را می خواندی؟
می گوید:
کمپوز های خیال، سر مست، فرخ افندی
تنگیالی، نی نواز، شاه ولی اهنگ، شاهین،
سلیم و دیگران ..

ساریان حافظه عجیبی دارد .. او حتی تک
تک کلمات رول ها یش را، در درام ها، به یاد
دارد ..

راستی چرا ساریان، از رادیو را نده
شد ؟
این سوالی است که همه علاقمندان آوازش
می پرسند من از خودش، از هنر مند بیمار، از
جوان صمیمی می پرسم، صادقانه جواب می
دهد .. و در هر کلمه همان تکیه کلا مشس
را، صاحب، صاحب را تکرار میکند، می گوید:



هنر مند فرا موش شده ای که لحظه به لحظه زندگی را به یاد دارد، قدم به قدم سفر های خارجش را برایم قصه کرد.



نگاه، جفایی و نیلوفر در صحنه‌ی ازدحام عشاق ابله

آشنا شویم :

نامش ستار جفایی است ، از فارغان موسسه هنرهای زیست، در رشته اکت و تمثيل مدتی هم، در عهده تحصیلات عالی پرداخته است . درام های زیادی را، دایرکت کرده و خودش از بین نمایشنامه های که بروی صحنه آورده، قصه باغ وحش و کجری قروت را می‌پسندد. ازدواج نکرده و تنها زندگی میکند. او سال گذشته جایزه اول دایرکتري را، در اولین جشن جمهوریت بدست آورد.

هنر، بایستی وسیع و با مفهوم گسترده بی‌که دارد، هرچه در آن پیچید و تاهریسمانه یی ، که از آن گفتگو کنیم، باز هم تازگی دارد و تکرار آن، ملالتی نمی آورد ..

هنرمند، همیشه پرازاز است، پراز گفتنی ها و پراز خاطرات ... سخش شیرین است و خاطراتش دلچسپ و شنیدنی ...

ایشان سخن از اوست ، از ستار جفایی، مردی که روزی هنرمند تیاتر بوده، زمانی دایرکتور و اوقاتی هم عکاس ...

هنر وسیله برای تفنن و شالوده نخل است، چگونه میتوان ، آنرا، در خدمت اجتماع گماشت ؟

جفایی، در برابر این پرسش، میگوید :

نخست باید هنر، با مفهوم حقیقی آن، به جامعه شناسانده شود، وقتی مردم ، با شناخت کاملی از هنر، با آن روبرو شدند، خود، هنر را برای می گشایند و در جبهی رهبری میکنند، که در خدمت اجتماع قرار گیرد و به عبارت دیگر، هنر زمانی، تاثیر دارد که آشنایی محیط و جامعه ، از پدیدهای آن، کامل باشد.

هنر چیست و تاثیر آن، در جامعه چگونه است ؟

این پرسش را نیز، ستار جفایی، پاسخ میدهد ، او میگوید :

• تیاتر نمایانگر واقعیت هاست !

• مهارت يك عكاس، در تزئین اوست و ضبط حالت ها، چه بیروزی یا شکست، از ریزه کاری های عکاسی

• تیاتر مثل احساسات و خواسته های انسانی است .



نمونه یی از عکاسی مدرن ...

ستار جفایی : -

ازگ، سراب

وقتی هنر به مردم
شناسانده شد
آن را خود، در خدمت اجتماع
قرار میدهند



بلکه آنچه دیگران کرده بودند، روی خودخواهی از بین برده و خود خواسته راهی تازه و مسیری نو، در پیش گیرد... به این ترتیب هنر در هر دوره، گاهی به پیش رفته و زمانی عقب مانده است.

می پرسیم:

هنر تیاتر را چگونه میتوان انکشاف داد؟
سگرتهی روشن می‌کند، گوگرد را، به طرز مخصوصی خاموش می‌سازد، بعد میگوید:

نخست باید ببینیم که مردم را چطور می‌توانیم باتیاتر عادت دهیم؟

وقتی مردم، باین هنر آشناسند و آشتی کردند آنوقت تیاتر در افغانستان، انکشاف سریع تری میکند.

به عقیده من باید تیاتر را، جزء سرگرمی های مردم بسازیم، تیاتر را به معارف راه دهیم تا نوجوانان دانشجو، فردا حامیان و پشتیبانان تیاتر گردند.

(بقیه درس ۴۸)

عواطف، احساسات و خواسته های انسانی است که در قالب حرکات و کلمات ارائه میشود. تیاتر، در کشور ما چگونه است؟ جفایی در برابر این پرسش سکوت میکند، لغزش می‌اندیشد، بعد میگوید:

- وقتی به تاریخچه این هنر، نگاه می‌بندازیم، پی می‌بریم که، هنر تیاتر، در طی عمر طولانی اش، یک مسیر انکساری را طی کرده است، روزگاری روبه ترقی نهاده و ایامی هم، در برابر حوادث، به شکست و تا سرحد سقوط به پیش رفته است، از عواملی که باعث پسمانی هنر، در کشور مانده، خودخواهی دسته‌بی و احترام نگذاشتن به هنر هنرمند، دسته بی دیگر است.

هنر تیاتر، هر چند صباخی، بدست هنرمندی قرار داشته و هر یک، که درین راه پیشگام شده، راه هنرمند، یا آنکه قبل بر او، درین راه تلاش کرده، به پیش نگرفته است،

- هنر، در حقیقت امر، برشی از نیم رخ جامعه است، که واقعیت عارایان میکند و به نحوی از انحاء، حقایق را، با همه تلخی‌ها و شیرینی‌هایش واپس، برخ جامعه می‌کشد. اما در مورد تاتیران، به عقیده من هنر، در یک اجتماع خواهی نخواهی، تاثیر می‌اندازد، اما نحوه تاثیر آن در هر اجتماع، بسته به پذیرش مردم، آن است.

وقتی می پرسیم:

تو که هنرمند تیاتر هستی، این رشته از هنر را، چگونه تعریف میکنی؟

او، طبق عادت همیشگی اش، دستی به بروت های پایین آمده اش میکشد، آنگاه میگوید:

- هنر تمثیل را میتوان، هنر اجتماع، یا اجتماعی خواند در ابتدا انسانها به وسیله حرکات، افهام تفهیم می‌کردند، تمثیل ترجمان



عکسی که با استفاده از تخنیک های مدرن عکاسی از آخرین درام خود گرفته است

در یکی از نمایشنامه هایش وقت شکست می‌خورد خود را بدار می

يك منبع مدیریت فورکاست ، در مورد تحلیل اوضاع جوی و پیشگویی های هوا ، میگوید :

- فعلا پنجاه استیشن اقلیمی، در نقاط مختلف افغانستان نصب و فعالیت دارد، که این دستگاه ها، اوضاع جوی ساحات مربوط را ، به مرکز مخابره می کنند. درپهلوی این معلومات شعبه فورکاست، بااستیشن های هوا شناسی ممالک همجوار و دوروزنزدیک نیز در تماس است و قسما نتایج بررسی های آن ها نیز مستقیما ، یا توسط مرکز آنها، که در بیروت است، همه وقت مخابره میگردد .

منبع می افزاید :

- درهر يك ازاستیشن های اقلیمی نقاط مختلف افغانستان مامورین فنی، موظف اند و راپوردار و نتایج ثبت شده ماشین ها را، بصورت متواتر، شب و روز، به مرکز مخابره می کنند .

مخابرات استیشن های اقلیمی پنجاه نقطه افغانستان توسط رادیو تیلیفون های مرکز ، که درمیدان هوایی بین المللی قرار دارد ، اخذ گردید . و به موظفین شعبه فور کاست سپرده میشود، درینجا معلومات حاصله مطالعه و نتیجه گیری شده، به اساس آن به پیشگویی اوضاع جوی يك منطقه پرداخته میشود .

منبع میگوید :

چون افغانستان يك کشور کوهستانی است گاهی جبهات جوی، درقسمتی از فضا نابود میگردد و بعضی اوقات، اختلال در سیستم مخابرات استیشن های اقلیمی، سبب میشود، تا درپیشگویی های ما، فیصدی کمی، غلطی رخ دهد. البته این نقصه نیز درآینده با ازدیاد دستگاه های اقلیم شناسی در کشور، مرفوع میگردد .

این منبع دربرابر پرسشی ، طرز کار، استیشن های هواشناسی را، اینطور توضیح میدهد :

- درهر يك ازاستیشن های ما، که درنقاط مختلف ولایات افغانستان نصب است، آلات فشار سنج، ترمومتر، بارومتر و آلانی برای اندازه گیری ضخامت طبقه برف و مقدار باران بادستگاه های مخابره وجود دارد، مامورین موظف مقدار فشار، وضع هوا و نتایج ثبت شده ماشین های مذکور را، به مرکز مخابره می کنند و برویت آن، ساحة حرکت و تالیف جبهات فوقانی و تحتانی بررسی و تعیین میگردد .

منبع ، دربرابر سوالی میگوید :



معلومات استیشن های هوا شناسی تحلیل و بررسی می شود .

در تحلیل اوضاع جوی ۵۰

ستیشن در افغانستان

فعالیت میکند

راپور از : - زاء - نون

هرشب ، پس از اخبار رادیو ، تحلیل اوضاع جوی کشور را می شنوید و چه بسا اوقات که به اساس پیشگویی های وضع هوا که از طریق شعبه فورکاست صورت می گیرد و نشر میشود، کار های روزانه خود را عیار مسازید ... در کشور های پیشرفته جهان، در پهلوی فعالیت های هوا نوردی ، ساپروگرام ها و امور پروژه های اقتصاد و اجتماعی ، بسا استفاده از تحلیل های اوضاع جوی و پیشگویی های وضع هوا، تنظیم و عیار میگردد .. در افغانستان، درپهلوی موسسه هواشناسی شعبه (فورکاست برای تحلیل و پیشگویی وضع جوی کشور فعالیت دارد .

فشار های پست و بلند، درج حرارت گرم و سرد نقاط مختلف کشور، مسیر بادها، جریان های هوا، سرعت بادها، مقدار بارندگی و برف همه، توسط همین شعبه بررسی ، ثبت و تحلیل و تجزیه میگردد .

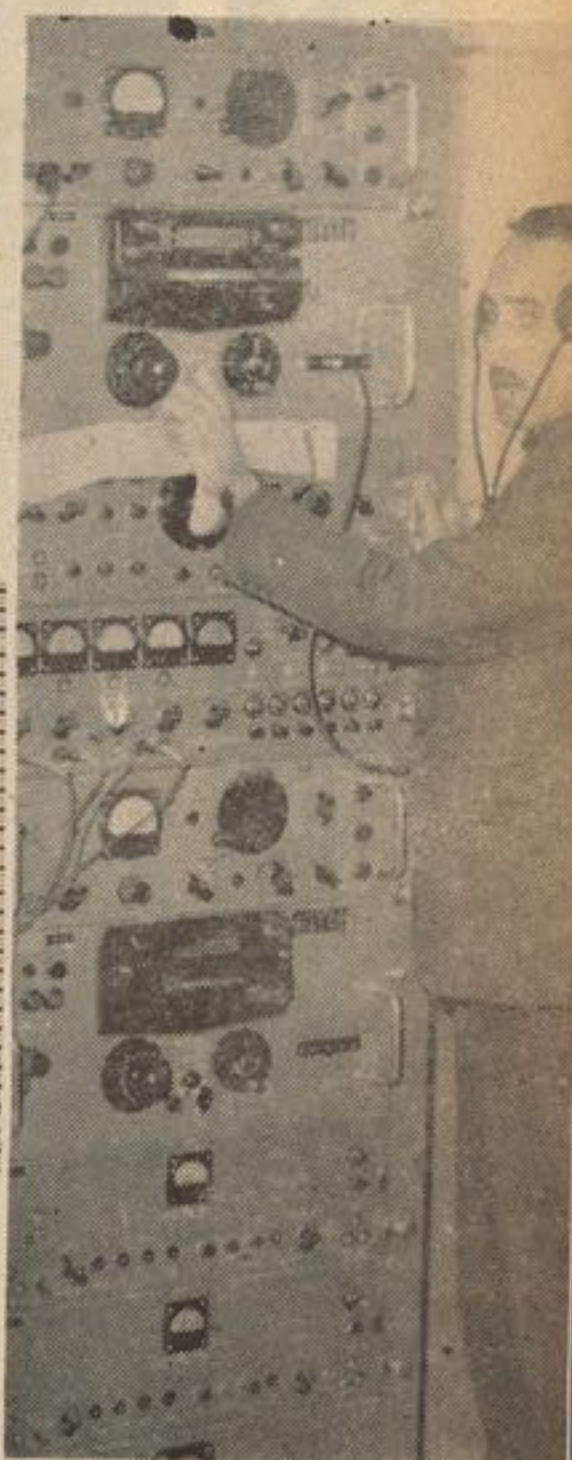
* در تحلیل اوضاع جوی و پیشگویی های عمومی افغانستان بااستیشن های ممالک مختلف در تماس است .

* دستگاه های هواشناسی ، شب و روز متواتر فعالیت میکند .

* معلومات جالبی پیرامون، هوا، جبهات جوی و هواشناسی ...



دستگاه هوا شناسی که هر روز اوضاع جوی را پیشگویی می نماید.





تاشکند، امرتسر، ستانبول، روم، دهلی، لبنان، انقره، فرانکفورت، تهران، آبادان، کراچی، لاهور، جده و بغداد، همکاری دارند. حالت عمومی اقلیم منطقه افغانستان مستقیماً یا از طریق مرکز این استیشن ها که در بیروت است، به اختیار آن ها گذاشته میشود و از آنها به کابل مخابره میگردد.

همچنان تاشکند، نقشه های جوی را دریافت و توسط رادیو های مخصوص، به کابل و شهر های فوق الذکر خارج مخابره میکند.

منبع از ارتفاع سه هزار متری تا شانزده هزار متری فشار، طبقه فوقانی و پایتتر از آن را، طبقه تحتانی خوانده، میگوید:

- در افغانستان جریانات جوی در طبقات تحتانی و فوقانی فرق میکند. معمولاً در پنج ماه دوم سال حرکت جبهات، از سمت غرب به سوی شرق میباشد.

پرسش دیگرم در مورد پیشگویی های طویل المدت است.

منبع در پاسخ میگوید:

- در موسسه هوا شناسی، شعبه فعالیت آغاز کرده، که درین مورد کار میکند، این شعبه در آینده قادر خواهد شد، تا در عوض ۲۴ ساعت، وضع جوی یک منطقه را، از یک هفته یا بیشتر از آن پیشگویی کند.

منبع در آخر میگوید:

- مقدار بارندگی امسال در افغانستان بسیار زیاد بود و ارقام واحصایه های ما نشان میدهد، که فیصدی باران و برف، در نقاط مختلف افغانستان به تناسب سال گذشته، بسیار زیاد تر است و این امر، نوید سال شاداب و مساعدی برای زراعت میدهد.

- دونوع ابرها، معمولاً در فضا مشاهده میگردد، یکدسته ابرهای محلی است، که به اثرات ابرهای کمی و زیادی درجه حرارت بوجود می آیند و بدون بارندگی می باشند:

دیگر ابرهای جبهی هستند که با باران و برف همراه می شوند. به اثر بلند رفتن انرژی قشر زمین، بسوی فضا اکثر در تابستان پراکنده است. اما ابرهای جبهی حالت دیگری دارند، در موسسات هوا شناسی، وقتی راپور ابرنازکی، مثلاً در یک نقطه افغانستان داده میشود، نشانه دگرگونی هوا است. ابرهای نازک در یک منطقه ثابت میسازد که در فاصله چند کیلومتری دور تر از آن، یک جبهه در حرکت است...

مشاهده ابرها، در نقاط مختلف افغانستان و کشور های همجوار و پیمانه فشار و درجه حرارت، با تحلیل فشار های فوقانی و تحتانی شعب فورکاست را قادر میسازد، تا در مورد هوای یک منطقه پیشگویی دقیق نمایند.

منبع پرسش دیگرم را، در مورد ممالکی که درین ساحه با افغانستان تماس دارند، اینطور پاسخ میدهد:

- معمولاً شعبه فورکاست هوایی ملکی دو نوع فعالیت دارد، یکی تحلیل اوضاع جوی داخل کشور و سنجیدن مقدار بارندگی ها، در هر منطقه است، که البته ازین تحلیل ها در پرواز های طیارات در داخل نیز استفاده میگردد.

نوع دیگر فعالیت های ما، بررسی دقیق مسیر پرواز طیارات افغانستان و طیارات ممالک دیگری که از فضای افغانستان عبور میکنند، می باشند.

پیلوت های طیارات قبل از پرواز از میدان های هوایی کشور، بررسی وضع هوا، سرعت باد، مسیریاد، درجه حرارت و پیشگویی وضع می پردازند.

هوا را، از یک نقطه تا نقطه دیگر پرواز، از ما دریافت میکنند و بعد مطابق آن به پرواز میپردازند معمولاً درین مورد، ما با شعب فور کاست



از تاسیسات مودرن هوا شناسی در کشور بالا: دستگاه نقشه گیری از وضع هوا. وسط: اپریتر هوا شناسی در شعبه تحلیل اوضاع جوی. پایان: آلات تثبیت درجه حرارت.



قمر گل وایی:

زموږ هنر لاهم

پخپلې پخوانۍ لارې

روان دی

دمحبوبې سندرغاړې میرمن قمرگل سره یوه مرکه :

ددې په عقیده :

دېښتنو اوبلو څو وروڼو مچا هدی خپل وروستی پراوته رسیدلې دی .
قمرگل دخپل ژوندانه یوه لنډه کیسه گوی

تمامه شپه واوړه اوباران وریدلې، کوڅې اولارې له واوړواوڅوډکې دې، خواوسوړڅ اوژدی لس بجې کیدونکې دې، هو اتوده دماو دذیر لمرودی پلوسی ورو، ورو واورې ویلوی اوله هری خوانه څڅوې را څاڅې، زه دنوی کارنی په دیار لسم سړک کې ورو، ورو پرمخ روان یم، څوچې یودوه پوړیز کور ته رسیدم ددروازی مخې ته درېرم او گوته دزنګ تګمې ته وروړم، دروازه خلا صیږی اوژده دننه ننوځم دانگر له یوه اړخه دمحبوبې سندر غاړې لمرگل سترګې راپاندې لګیږي، زما هر کلي ته رادروم، په څوړې ژبې اوساده کلماتو راسره روغېرکوي اویوی کوټې ته می بیایي، زه هلته کینم څو قمر گل دکوټې نه بهیږي کوم کار مشغولېږي، بیا هم یو ځل کوټې ته روانه وځي اوله مانه معافې غواړي او دیوی لنډې شیبې لپاره بیا انگرته ځي، زه یوه شیبې دکوټې شاوخوا له نظره تیروم، آخوا پر یوه میز باندې یو ښکلی گلدهان ایښودل شوی اوڅنگ ته یې یوه وده ښکلی مجسمه پرته ده، زه ددې څو ژبې هنرمندی دژوندانه ددې واده محیط څرنگوالي ته په جرت کې تللی وم او دافکرې کونو چې ښه ده د میرمن قمر گل دکورنۍ ژوند ظاهري بڼه خوښه او دډاډ وږده زه همدې جرت کې ورک وم چې میرمن قمر گل راتنه وځي اوماله جای راوړي، په بیالې کې راته جای اجوی او څنگ ته می پر څوکۍ کیني او خوښیې دخپلو ور څڼو مشغو لیتو نو په باب پخپل کور کې راسره په خندا خندا اویوه خاص انداز کې خبرې کوي، زه هم دجای په ځپلو بوخت یم، څوچې بوښتنه می څښي وکړم.

شپه نو، نوری خبرې به پرېږدو! او س نوکه نه خپه کېږي نولومړی تر هرڅه د خپل ژوندانه یوه لنډه کیسه راته وکړم! په دې خبره خاندې بیاسر څوژې اوپه هاسی حال کې چې خپل نری څړو کۍ په سر سمو ی نووایی :

ها .. ژوند ؟ .. دغه ژونده نو .. گوده یی! بیا یوه شپه دکوټې ددروازی خوا گوري، ماشوم زوی یې کوټې ته راتنه وځي او څنگ ته یې کیني اوپس له لږ فکره په داسې حال کې چې راته په څرڅیر گوري وایی :

اصل کې خوداسی ده چې زما نیکونه دوزیر اوکړی په سیمه کې اوسیدل، ډیر عمر و نه یې هلته تیر کړی و... څوچې بیا خداشته څه ور پیښیږي او له هغه ځایه دکنړو نو ښه و او شګې ته را ځي، هغوی هم محلی سازیان او هنرمندان و، ډیر یرد خلکو ترمنځ محبوبیت درلوده، زما پلار گلشیرین خان هم یوولسی سازی و، او همداسې زموږ ټوله کورنۍ هنرمند ان و، ورور می ځان شیرین څو تراوسه هم دهغې سیمې یوولسی هنرمندی! دخپل زوی په سر ورو، ورو لاس را کاري او بیا پس له یوې موسکاوايي :

شپه نوچې کیسه اوږده نشي، پوره پنځه ویشت کاله پخوا ما هم په همدې هنرمندی کورنۍ کې سترګې دنیا ته را پرانیستي، ها، ها، څوچې پسی رالویښوم او خپل پسی او کین لاس می وپیژانده او همداوخت زما په ژوند کې دوه پېښې منځ ته راځي، اوله داچې همدا وخت ز ما سره دسترو دبللو سخته مینه زده ته را لو پړي او زه دلومړي ځل لپاره دخپلې هنر مندی کورنۍ له خوا دې ته هڅیرم چې زه دېښځو له ډلې هنرمند شم، داهم کېږي خو بېله سیمه پېښه داوی چې زه دخپل دتره دزوی په نامه کیرم او څو کاله لاتیر نهوی چې ورسره واده کوم څو سره ددې هم زه له خپله هنره لاس نه اخلم اوپه ولسي ودونو کې سندرې وایم، څوچې ورو، ورو خلک زما لږ خوښوی او هر کله چې زه پنځلس کلنۍ ته رسیدم نودنگر هار دولايت اوښاروالی لغوا له مانه داهیله کېږي چې زه دخپلوا کې دجشن په ویاړ دستیز پرمخ سندرې ووايم زه داغوښتنه منم اوپه ډیر سوق او ویاړ دې ته حاضر یرم چې دخپلوا کې دجشن په ویاړ دخپلو خلکو تر منځ سند ري ووايم، داوخت هم دټولو له خوا زما پوره پوره او تود هرکلي کېږي او زه لایسې تشویق کیرم اولاد پر کلونه نهوی تیر شوی چې زه دژا خیل اوښاغلي خیال په مرستی او تشویق را ډیو افغانستان ته راځم اوپس له څو ورځو څخه پنځه سندرې په راډیو کې لیتوم نو کله چې زما لږ په دنگو غرونو، ښکلو درواو په زړه پورو سیمو کې دراديو افغانستان دخپو لاری دخلکو تر غوږه کېږي نو بیا هم زما پوره هر کلي کېږي او ټول زما لږ خوښوی.

قمر گل یوه لحظه راته گوري او بیا په داسې حال چې خپل دکمیس لستو یې ورو، ورو پورته کوي وایی :

دغه وه نوزما دژوند کیسه ! اوس نو کولې شي چې نوری یو ښتني راته وکړي او زما لږ دنگو غرونو، ښکلو درواو په زړه پورو ولسي بڼه لری پام کېږي او تری پوښتم: بلکه چې دموډ سره ډیر مینه نه لری که څنگه ؟ خاندې، خپلو جاموته گوري او وایی :

هو ! ټک ده... زما څو دولسي جامو سره ډیره مینه ده او داڅکه چې جامي څو زموږ دکلتور نه څه ناڅه نمایندګي کوي، اوزما تر هر موده داوولسي جامي څو ښیر ی بله بوښتنه می تری داده :

آبادیوی ښکلی سندرې لپاره کوم تعریف کولې شي؟! یوه شیبې سر کښته اجوی او بیا په موسکاوسکا کې وایی :

شپه سندر زماله نظره هغه ده چې د خلکو له غوښتنو او خوښو سره برابره وی ښه شعر (تصنیف) ښه موزیک اود سندرغاړې ښه غږ او په ښه استعداد اوڅوند سره دهغې بلل هم



ځاوند ده نو ددی یو پښتنی ځواب چې (آیا له خپلو سندرو څخه دی کومه یوه پخپله ډیره خو نښیږي او آیا کومه سندره ستا دډیر شمېرت سبب شوه) دا سړاګوی:

— یوه هنرمند ته خپل هرڅه پښه ښکاري، دافصاوت دنورو په لاس کې دی، اوداهم ویلی نه شم چې زما کومې سندری ماته ډیر شمېرت وگاڼه ځکه زما ټولې سندری پښې استقبال شويدي اوږه له ټولو گرانو اوریدو نکو څخه ډیره خوښه یم، خو هغه یوه سندره چې زما ډیره خو نښیږي دهغې سردادی (مازديگر راته په نللو ارکه زما یاري!) قهر گل چې افغاني احساسات یې په گروږو کې له ورايه بریښي اولاهم هسې په زړه او صورت ځوانه تر نظر کېږي نو زما مادي پوښتنې ته په ځواب راګو لو کې چې (آیا دهنر اوسنۍ وضعه زموږ په هیواد کې څنگه ده؟) لږ څه سوچ وهي اووایی:

زموږ هنر لاهم پخپلې پخوا نه لا دی روان دی، نه بیرته پاتې شوی اونه هم پرمخ تللی دی، بیا ورته وایم:

— ښه نو!... دا څو څرګنده ده چې تا دپښتو نستان لپاره هم ډیری سندری ویلي آیا دپښتونستان په باب څه احساس لري؟ نو لږ جدي کېږي او هسې چې دیوې میرنۍ میرنې بڼه غوره کوي وایی:

— دپښتو نستان آزادۍ زما دژوند وروستی هيله ده، او اوس څوڅو شعله په دې یم چې د پښتو اوبلوڅو وروڼو مجاهدي خپل وروستی پراوته رسیدلي او خامخا پخپله آزادۍ گټي! اوپه دې لاره کې به ښځې اونارینه څنگ تر څنگه سربازي کوي.. داحساساتو ستاینه یې کوم او بیا ورته وایم:

— ښه... دخپلو هنري سفرو نواو هنري تقدیرو نوبه باب هم لږ څه خیال څر گند کړه؟ نووایی:

— زه په هغه اول کال کې چې راډیو ته راغلم نو شوروی اتحاد ولاړم.. او تر اوسه پوری څلور واره شوروی اتحاد، یوځل یوګوسلاویا او څلور ځله هم پښورته تللی یم.. او زما ډیر لوږ تقدیر دسرو زرو یو مهال دی.. (پله پوښتنه داسې کوم:

— آیا کولی شې دخپلې هنر مندۍ څخه دلاس اخستلو لپاره ځانته کوم مالومه موده وټاکي؟) بیا هم جدي کېږي او په خندا خنداګي وایی:

دیوې پښې سندری له مشخصاتو څخه گټم.. بیا ورته وایم:

— آیا ستاسو له نظره سندری بلل ښکلی اومشکل هنري اوکه موسیقي؟ بې له کومه څنډه نرۍ وروځې پورته وهي، سرخو زوی اووایی:

— څرګنده ده چې دواړه هنرو نه ښکلی دی، خو زما پخپل نظر سندری بلل تر موسیقي لږولو آسانه بریښي... (اوله دی خبرې سره سم یې وخنډلې بیامسې تر ی پوښتنه وکړه:

— له پله کومه هنره سره مو ډیر علاقه ده؟ او آیا د موسیقي له کومې آلې سره هم پلډه یې اوکړه؟ له ټنډې یې لږ خواشیني را بریښي اووایی:

— زما د موسیقي د لږولو له زدکړې سره ډیره مینه ده اوددې مینې د تر سره کیدو په خاطر می غوښتل چې باجه (هارموني) ښه زده کړم خو ځینو مشکلا تو له امله تر اوسه بریالی شوی نه یم.. ورته وایم:

— دښتیا داراته ووايه چې آیا یوه سندره غاړې هنرمند څنگه خپلو خلکو ته خدمت کولی شي؟ یوه شېبه غلې کېږي او بیا وایی:

— زما دخیال دی چې هر څوک لکه دنورو ضرور یانو په څیر د موسیقي او سند رو اوریدلو ته هم اړه لري اوالېته... دایواځسې سندره غاړې یاسندره غاړې ده چې دی معنوی اړتیا ته ځواب ویلی شي، میرمن قهر گل چې نرۍ اومتوسطه ونه لري زما ددی یو پښتنی په باب چې (آیا ستاسو په نظر زموږ له اوسنیو هنرمندانو څخه کوم کوم دوخت له غوښتنو سره سم پخپل کار کې بریالی دی؟) په شمېرلو کلماتو ځواب راګوی:

— البته چې ټول ښه دي... خو اوس چې زه وینم نوبه پښځمنو کې مېوش او په نارینه وګي احمد ظاهر پخپل هنر کې مخکې دی.

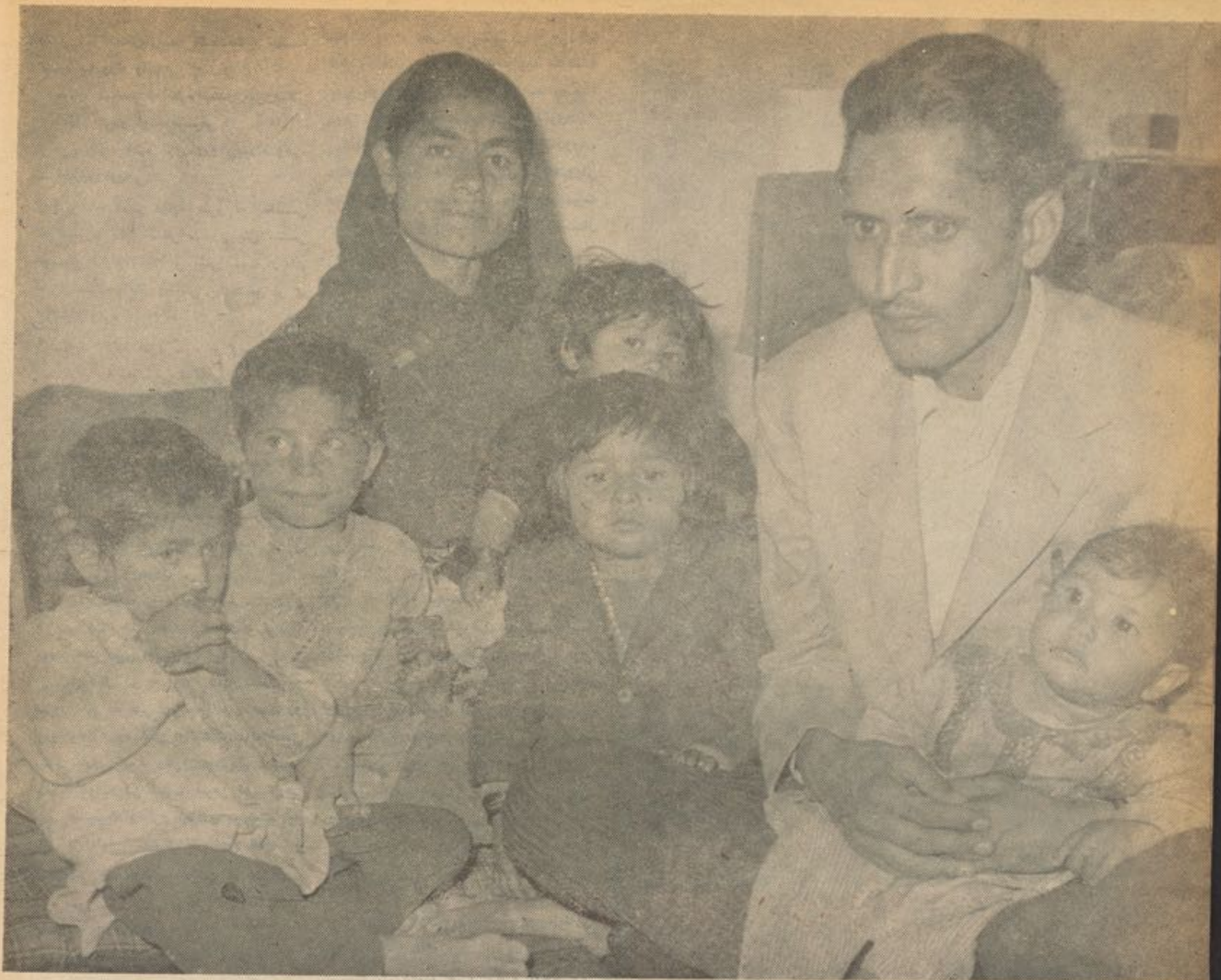
قهر گل چې تر اوسه پوری یې له څلورسوو اهنګونو څخه زیاتې سندری پخپل غږ په راډیو کې لېکې کړې نو زموږ دولسې او امانسور سازونو او ولسي سندرو په باب وایی:

— زه پخپله دخپلو ولسي او فلکلوري سندرو اوساز ونو سره ډیر ه ډیره مینه لرم، ښه یې گټم او پخپله یې هم زیاتې وایم خو دوخت د غوښتنو او ځوانانو د هیلوسره سم آمانسور موسیقي هم بده نه گټم! قهر گل چې دسواد له نعمت څخه دځینو عوا ملو له امله بې برخې پاتې شوی خو دپوره ذکاوت



پورته: دښه او زړه وړونکې آواز ځاوند قهر گل دخپل کوچنی ماشوم سره دمور ولۍ مینه تمښلوی.

ښکته: قهر گل د موسیقي دسر متدل نومي دیوې آلې سره چې دغه سندره غاړې دارموني برخای ورڅخه کار اخلي، دتمرین او مشق په حال کې.



دراډيو افغانستان د پښتو سندر غاړې ميرمن قمر گل له خپلو ماشومانو او ميره سره.

نه نه ... خو چې ژوند یې یم نو خپل هنر به
مخکې بیایم ... حتی تردی چې که یوه خوله
سره می پاتی وی نو هم که کندی شود سندرې
په ویلو به یې له لاسه ورکوم! ددی یا هم
ستاینه کوم او ورته وایم :
- آيا غواړی چې ستاسو اولادونه هم ستاسو

په شان هنرمندان شی ؟ نو لږ ژمنه تریوووی
اووایی :
- وایه ... که دهنر وضعه همداسی و ی
خوزه به راضی نشم چې زما اولادونه د ی
هنرمندان شی او که نه نو... خامخادی هنر مند
شی! او خپله وروستی پوښتنه تری دا سی

طرجه کوم :

- زینتیا ، د پښتنو دکال د تمانخلو په باب
خواایی ؟ نو دخوښی یوه څه یی پر مخ
غوریزوی اووایی :
- دا خو ډیر ښه دی چې د پښتو د نهفت
د ژوندی ساتلو په باب په نړیواله سوبه یو کال

ونمانخل شی . زه په دی مهال ډیره ډیره
خوښه یم او په دی تو که خپل احساسات ټولو
خویندو میندونه رسوم او ډیری هیله یی کوم!
لږ څه نور هم داخو د مجلس دوامومی ، که
مورم چې وخت راتلل شوی اوزه باید و لاړ
شم نو ورسره خدای پامانی کوم او تری
روانیرم .

بقیه صفحه ۵۴

افسانه جهیل سیستان

روزی قلعه وحصار صابرشاه زیرآب شو د
وکهال خان از خشک آبی بهیرد .
همان بود که بعد از عروسی مجلل دختر
صابرشاه گاهیکه کاروان عروس به سوی

خانه داماد به راه افتاد توفان آب هم به سوی
زمین های صابرشاه حمله برد و به زودی برج
وباره صابرشاه به حلق امواج آب فرو رفت .
سطح آب جهیل سیستان نیز بایان افتاد و

زمین های کهال خان نیز آزاب بدوروشنه لب
ماندند، این تشنه لبی مزارع وسیع و حاصلخیز
را به صحرای خشک و بیابان شن زار تبدیل کرد
و عمر هابیدین متوال گشت .

داماد و عروس نزد عوام به بدطالعی و ننگون
بختی شهرت یافتند ولی با قسمت و نصیب
ساختند، سعی و کوشش بخرج دادند، تادوباره
بنای بند و سد را به کمک مردم گذاشتند .

زمین ها و املاک یی حاصل را برای خانواده ها
تقسیم کردند تا هر کدام به عمت خود آنرا آباد
سازد و از آبیکه طبیعت ازدل کوهها ی پیرف
سرازیر میسازد همه بهره بگیرند، هنوز فرزند
کهال خان و دختر صابرشاه زنده بودند که
آبادیسهای وسیع و مزارع پهناوری بجای دشت
های بی آب و علف عرش وجود نمود و مردم
در سایه تدبیر آنان به زندگی راحت و آسوده
حالی دست یافتند .





رونده به جایی نمیرسد

ناچار رفته اند ره آنکه رسیده اند

یادی از امیر بلخ

از مریم محبوب



در مجلس یاد بود امیر خسرو بیست چند از اشعارش دیگلمه گردید.

تاریخ بر میگردد. مرزها فرو میریزند،
حصارها و دیوارهای پیشین هستی شانرا
بازگراین نام از دست میدهند غباریکه اندیشه

ادب را در لایق چندین قرن پیچیده است
زود وده میشود. فاصله زمانی و مکانی در
خلال این یاد بود محو میگردد و زمانی در
سطح ذهن شکل میگیرد که خارج از دنیای
عادی و معمولی نیست. زما آنکه امیر خسرو با

تسلی چند از ادب با و شعرا
همدوره اش در بزم شاه عریان نشسته.
درجلسه که با نگر احسانات درونی و
الهامات هر شاه عریست فرو رفته و بناگاه با
کلمات گهر بار خویش که گویی از قعر دریا
برمی خیزد بزم شاه عریان را چنین رنگین می
سازد.

لذت وصل نداند مگر آن سوخته یسی
که پس از دوری بسیار به یاد می برسد
قیمت گل نشاند مگر آن مرغ اسیر
که خزان دیده بود پس به بهاری برسد

و ما با آغاز این با شاعر شیرین کلام
خلوت میکنیم و به سیر و سفر معتقد میشویم
همینا میشویم و لحظه اتمام بلورین شعرش
سیراب میگردیم. با خضوع و خشوع یا دی
از امیر الشعراء می نمایم و سخن چند پیرامون
شخصیت فنا ناپذیرش قلم میزنیم
و مشغول افغانها آستانه ای

شاعر بزرگ

نوشته شد. شاه محمد اف

ترجمه از: شرعی

سختی که زنگ اندوه و الم قلب آدمی را
بزداید، از هر خامه ای بیرون نمی ترواند.

(امیر خسرو)

دردانه های آثار گرانبهای که از خامه استاد
بزرگ، سخن امیر خسرو (بلخی سم) بیرون
تراویده، بمشابه ثروت بزرگی در گنجینه
ادبیات بدیع جهان جاگرفته است...

عذیر نوایی این شاعر بلند پایه را که



اعماق جان و احساس آدمی نفوذ میکرد، روشنی از برقی که بیاد امیر خسرو بلخی تجلی کرده و بر مغل یاد بودش پر می - افشاند ... من چنان احساس میکردم که گویی همین اکنون امیر زنده است، امیر در بزم شاعران است امیر در خیالات نامحدود - جهان پهنایش غرق است، امیر در آن خلوت سرایی که اندیشه ها در اطراف او جان میگیرد میخواهد بزمش را روشن کند، و فر آورده های ذهنش را بر روی صفحه ای هستی بریزد و هنوز تالار همچنان درخاموش بر عظمت و بر ابهتی غرق و نیمه روشن معلوم میشد که :

مجلس باقرات پیام بنا فلسی رئیس دولت رهبر محبوب ما افتتاح گردید و این افتتاحیه چنین بود .

هموطنان عزیز دانشمندان گرامی : مسرورم که یکبار دیگر موقع میسر می گردد تا مغل یادبود یکی از فرزندان این سرزمین را بوسیله این پیام افتتاح می نمایم ده ماه قبل در جلسات علمی و تحقیقی یادبود تجلیل یکی از مدافعان سرسخت آزادی

ورق بزنید

صفحه ۲۹

شد که بکثرت زیاد از دانشمندان خار جی و شخصیت های ادبی کشور پیرامون این مرد تاریخ، سخن رانی های کردند. چنین فکرمیکشم هر کس وقتی داخل تالار رادیو میشد این برگشت تاریخی را با همه عظمتش میدید، تابلوی خیالی از امیر خسرو، آن بالا چنان چشمه را جلب می کرد که روشنی خیره کننده تا

امیر خسرو در محیط نزدیک بزمی در بار نشو و نمایافت و امکانات آن، برایش میسر گردید تا یک پرورش یابد و خوب دانش فرا گیرد . هنگامیکه پدرش در سال ۱۲۶۰ (۱۲۶۱) ملی جنگی بشهادت رسید ، خسرو هشت ساله بود.

نظریه گفته خودش را عر جدش خما و الملك به تریب او اهمیت زیادی قایل شد و در راه آموزش و بلند بردن سطح دانش او توجه فراوانی مبذول داشت. تحصیل اساسی خسرو در دهلی صورت گرفت .

خسرو بیست ساله در سال ۱۲۷۱ (۱۲۷۲) به سرای کیسلو خان که بنام خواجو شهرت

هزاران بیت می رسد وی به عمر ۷۴ سالگی دنیا را بدرود گفت: در حالیکه معانی بیگرانی از سرمایه ای معنویش بجا ماند و سینه به سینه از قرن به قرن دیگر به ارث رسید. اکنون هفت قرن از تولدش و شش و نیم قرن از زمان شاعریش سپری میشود در رادیو افغانستان به همین مناسبت مظلی ترتیب

کیش (۱) را ترک بگوید و به هندوستان هجرت نماید. یحیی الدین خسرو یکی از فرزندان برومند او بود.

از آنجا که امیر خسرو یک قسمت زیاد عمر خویش را در دهلی سپری کرده بنام ((دهلی)) شهرت یافته است .

یکی از سلاطین دهلی شمس الدین ایلکو تمیش (التمیش) - ۱۲۱۱-۱۲۳۶ عنوان امارت بوی بخشید و او در سرای سلطان حبشیت و اعتبار بزرگی بدست آورد.

(۱) عدد بزرگی از محققان تاکید نموده اند که زادگاه اصلی سیف الدین محمود، بلخ میباشد. بنابراین او فرزند بلخ گزین است.

مترجم

از محیط زادگاهش بروی مستولی شده است سرچشمه میگیرد وی تاحد توان کوشید، آن غنایی را که در اثر حمله چنگیز و هم رکانانش از زبان دری و شعر دری به یغما و جورچیا و لفته رفته است . باز گرداند و تاریخ ادب داری را بی مایه نگذارد. اشعارش شامل برغز لیا، رباعیات، قصیده، مثنوی و به

ک انسان دوست

آفریده های ادبیش، قلب آدمی را شور و شوق پایا ن تأثیر می بخشد و سخنانش مشحون از اندیشه های ژرف و لایزال از نکته های مختلف فراوانست ، بنام ((ساحر هند)) یاد کرده شود .

نام کامل او یحیی الدین ابوالحسن خسرو (معروف به) دهلوی است. وی در سال ۱۲۵۱ (۱۲۵۳ میلادی) متولد گردید. نام پدرش سیف الدین محمود است ... او هنگام استیلای چنگیزیان ناگزیر شد زادگاه خود

شماره ۵۲

بمناسبت این حادثه در د انگر چنین انعکاس داده است :

يك هفته ز بخت تفته من
گم شد دو سه دو هفته من
ماتم دو شد وغمم دو استاد
فر یا د که ما تمم دو افتاد
خو نشد دلم از دریغ خو ر دن
و ز ناله همچو تیغ خو ر دن
چو مادر من بز یو خا کست
گرخاکه پسر کنم چه با کست
ای مادر من کجا یی آخر
روی از چه نمی نمایی آخر !
رفتی وز پشت من تو ان رفت
بی پشت شدم چو پشتیان رفت
نام تو ز نقش دو لست ا نباز
هم دو لست بند بود و هم ناز
نما ند دو لستم جفت
ناز از که کنم چو دو لستم خفت
نی نی که ترا چونام ز نده است
خود دولت من همان بسته است

طوری که از آثار شاعر و برخی منابع دیگر برمی آید، خسرو دودختر و چهار پسر داشته است .
شیخ نظام الدین اولیا که سمت مرشد امیر خسرو را داشت ، در حیات او موقع خاصی را اشغال میکند . همچنان تأثیر این شخصیت معروف عرفانی را میتوان در ایجاد های ادبی شاعر و نیرومندی ایده های صوفیانه در وی به وضاحت مشاهده کرد.
عبدالرحمن جامی در مورد مناسبت امیر خسرو با نظام الدین اولیا چنین نوشته بود :

((بعد از وفات سلطان محمد شاه بلخی در خدمت دایمی حضرت شیخ نظام الدین اولیا قرار گرفت و به ترک دنیا روی آورد ...))

شاعر که از حیات قاسد سرای بسته آمده بود، طبعاً برای تحقق بخشیدن به ایدآل های خویش در آن روزگار، راهی جز تصوف نمیتوانست سراغ نماید.
ایده های تصو فی که طی قر نهای ۱۲-۱۳ در سراسر هندوستان انتشار یافته بود ، شدیداً او را تحت تأثیر قرار داد. شرایط زمان نقش مبر خود را به صفا زندگی و مقام آثار وی بجا گذاشت.

یکی از شاعرانی که در ایجاد ادبی ، مخصوصاً در غزلسرای پروری تأثیر بخشیده اند، شیخ سعدی شاعر بزرگ است .

امیر خسرو در آثار سعدی عمیقاً وارد بود و نسبت بوی احترامی عمیق داشت ، از میراث ادبی الهام میگرفت و سنن او را در غزلسرای و اناساندوستی ا دامه میداد .

باقی دارد



پوهاند دکتور نوین در محفل یاد بود امیر خسرو بلخی در تالار رادیو افغانستان هنگام ایراد بیانیه

زینت داده است، ناگهان این صدا باآله دیگر موسیقی در هم می آمیزد، اوج میگیرد، در عقب آن کف زدنها و ابزار شور و هیله استاد سرآهنگ رابه وجد می آورد ، صدایش که یکی از راگهای امیر را میخواند در تالار می پیچید بلند میشد و لحظه به لحظه اوج میگرفت همه مانند من خود را فراموش کرده بودند و لای سرو تالو زیر ویم آهنگ های موج - چشمان بیننده زمانی به تار های دوتار و گاهی به انگشتان سحر آفرین که طبله را نوازش میداد خیره می ماند و زمانی هم صدای دل انگیز استاد سر آهنگ همه را متوجه چه کیفیت و جذبه عرفانی خود میساخت و به این قسم در لای لای سرود های نرم و ملایم مجلس افتتاحیه پایان پذیرفت.

در یک سلسله آثار خویش از پنکه میجو ر است در خدمت اشخاص مادن از خود بگذراند ، سخت مینالد :

مسکین من مستعندی تو ش
از سو ختگی چو دیگ در جوش
شب تاسحر وز صبح تا شام
در گوشه غم تکیسرم آرام
باشم ز برای نفس خود رای
پیش چو خودی ستاده بر پای
تا خون نر وی ز پای پسر سر
دستم نشود به آب گس تر

شاید نتیجه چنین حیاتی بوده است که شاعر در اواخر زندگی خویش دستخوش حالات صوفیانه میگردد و به اندیشه های عزت پسندانه روی می آورد.

از خلال آثار شاعر میتوان بخصوصیات تمام جوانب زندگی او پی برد .

سال ۱۲۹۸ (۱۲۹۹) برای امیر خسرو سال دشوار و غم انگیزی بود، در همان سال او مادر مهربان خویش دولت ناز خانم و برادر کوچک خود حسام الدین قوتل سوغ را از دست داد. شاعر تأثرات عمیق خویش را



باسرودن اشعار شیو ای عارفانه و داستانی و تاریخی که تعداد ادبیات آنها کمتر از یکصد هزار بیت نبود راه را برای گسترش ادبجری انتشار فرهنگ خراسا ندر سرزمین هند باز کرد.

بعد از بیانیه پوهان د نوین پیام سکرتر جنرال یونسکو به مناسبت مجلس بزرگداشت این عارف بزرگ کشور توسط شاعر بلخی با تویک آمراداره پروگرام انگشانی موسسه ملل متحد در افغانستان قرائت گردید.

سر انجام بعد از سخنرانی هایی از جانب دانشمندان اشعار وی همراه ، با موسیقی دکلمه شد :

بعدا صدای بر می خیزد گو یی از آن طرف قریب و دیوار ها از بزم امیر ره آورده و مجلس را

شاعر بزرگ

داشت فراخواند ، شد و سراز همان تاریخ در ارتباط با سرای حیات پسر برد و از نزدیک شاهد حملات مهاجمین مغل بر هندوستان گردید.

شاعر در یکی از اشعار خود این سالیهای پراز مصائب را چنین تصویر مینماید :

واقعست این یا بلا از آسمان آمد پدید
آفت است این یا قیامت در جهان آمد پدید
راه در بنیاد عالم داد سیل فتنه و
رخنه ای گامسال در هندوستان آمد پدید
مجلس یاران پریشان شد چو بر کگل ز باد
بر گریزی گویی اندر بوستان آمد پدید

امیر خسرو از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰ در سرای سلاطین دهلی بخدمت اشتغال داشت. او که در طول حیات در خدمت هفت سلطان منسوب به سه سلاله قرار گرفته بود ، ناگزیر بود مطابق سنن آن زمان آثار خویش را بنام آنها اهدا نماید.

با اینکه امیر خسرو خود شاعر سرای بود، شرایط محیط زندگی آنجا را نکو هشی میکنند و

و اما میت وطن ما بایزید روشن تو سسط دانشمندان افغانی و کشور های دوست تذکار به عمل آمد و در تجلیل احوال و آثارش یک صفحہ از تاریخ مبارزات آزاد یخواهی مردم مادر برابر تجا وزانه بیگانه در انظار مردم جهان جلوه خود را تجدید کرد .

امروز که از هفتصدمین سال تبار عرفانی امیر خسرو بلخی مشهور به دهلوی تجلیل بعمل می آوریم به جنبه های عرفانی ثقافت باستانی خویش در آثار پر ارزش این شاعر متصوف دقیق مشویم و سلسله پنهان و معارف اسلامی را که از سنایی غزنوی تا جلال الدین بلخی آفاق بیکران را طی کرد دنبال می نماییم امیر خسرو شاعر متصوف عالم متفکر و عارف کامل بود.

ما یاد بود این دانشمند گرامی را با اظهار حق شناسی بی پایان در برابر دانش و بیش وی احترام و تجلیل مینماییم و با افتتاح - سمینار تحقیق احوال و تحلیل آثارش توسط این پیام سخن مختصری به تسلیهای امروز و فردا میسپاریم و آن اینکه بزرگترین راز بقای ملت در بیلوی حفظ میراث گران - بهار فرهنگی شان، شناسایی کامل واقعیت ها بیست که قانون تکامل اجتماعی آنرا در جلوشان قرار داده است و مردم ما خوشبختند که با درک این واقعیت بزرگ غنای فرهنگی خود را از نسلی به نسلی به شکل تکامل آن تسلیم نموده و با وصلت گذشته با حال ساختمان زندگانی خود را با تقسیم و امیدواری تکامل و پی ریزی نماید .

نارفته ره رونده به جایی نمیرسد
ناچار رفته اندره آنگه رسیده اند
بعدا پوهاند دو کتو نوین وزیر اطلاعات پیرامون این مرد بزرگ و اشعار آبدارش سخنرانی نمود و اظهار داشت.

(امیر خسرو مشهور به دهلوی یکی از فرزندان بلخ است که در قرن هفتم هجری در آنتیگام که سیر ادب بر الرحله چنگیز در این ناحیه آسیا متوقف و رکود تهدید میشد

از ع. ک. دها

سرزمینی که در بهار از سبزه و گل

جوش می زند



مزار شریف مرکز ولایت بلخ است که از ولایات تاریخی و مشهور کشور بوده، با اکتشاف صنایع جدید و آبادی های عصری که روز بروز درین شهر تاریخی تعمیم و توسعه میابد از یکطرف اهمیت تجارتي و اجتماعی آن بیشتر تبارز می نماید و از جانبی این گوشه باستانی کشور از نمود های مدنیت امروز آباد و آبادتر عرض وجود میکند.

ولایت بلخ در قسمت شمال افغانستان به جنوب دریای آمو تقریباً بین خطوط ۶۶ درجه ۲۵ دقیقه و ۶۸ درجه و ۴۰ دقیقه طول البلد شرقی ۳۵ درجه و ۱۰ دقیقه و ۳۷ درجه و ۳۰ دقیقه عرض البلد شمالی واقع است.

در قرون وسطی شهر مزار شریف که اکنون مرکز ولایت بلخ است بنام دهکده خواجه خیران یاد میشد این شهر به فاصله چارده میلی شرق بلخ افتاده است، بعد از سال ۵۳۰ هجری (۱۱۳۵-۱۱۳۶ میلادی) در زمان سلطان سنجر و نیز در ۸۸۵ هجری (۱۴۸۰-۱۴۸۱ میلادی) در دوره سلطان حسین بایقرا آرامگاه خلیفه چهارم شاه ولایت مآب در اینجا کشف شد و باین اساس بنام مزار شریف مسمی گردید.

آب و هوای مزار شریف نظیر وضعیت اراضی صحرايي و دوری از بحر تابع ورزش باد و تلاش آفتاب بوده اقلیم آن خشک و بیری است، در تابستان روز ها گرم و شب ها نسبتاً سرد می شود، موسم بهار و خزان آن کوتاه است زمستان بارانی و تابستان دراز و خشکی دارد در ولایات شمال کشور عموماً هوا سرعت تبدیل و گاهی شدت گرم گردیده و بعضاً نهایت سرد میشود که از همین جهت در بین مردم به ملک پکه و پوستین شهرت یافته است.

در اوایل بهار دشت ها و بادیه های مزار شریف تماماً سرسبز و پر گل میشود، لاله

شماره ۵۲

صنعتی و استفاده بیشتر از قوای بشری منطقه میسر میسازد

باین مقدمه مختصر از خوا نندگان عزیز دعوت می کنیم تا همرا ی ما با مطالعه این صفحات به یکی از سرسبزهای باستانی کشور که درین شب و روز از هجوم سیاحان داخلی، جهانگردان خارجی و زائرین و علاقمندان میله گل سرخ پر جمع و جوش است سری زده به مسافرت مختصری بپردازند تا از منظره بدیع و دلکش گل و سبزه که دشت هارنگارین و نیه هارا خرم ساخته است بی بهره نمانند و ضمناً با عرف، عادات، رسوم و رواج ساکنان یکی از گوشه های معروف سرزمین خویش مختصر معلو مانی کسب کنیم.

بعد از عبور از شاهراه سالنگ و گذشتن از بلخمری، سمنگان و خلم به شهر پر خروش مزار شریف میرسیم. این شهر میان دشت شور، دشت شادیان، دشت گورمار و دعات متعلق بلخ با همه جنب و جوش روبه افزایش و شکوفائی قرار دارد. علاوه بر شبکه آبرسانی عصری آب مورد احتیاج مردم از نهر شاهی نیز قسمی بدست می آید که این نهر یکی از عژده نهر یست که از دریای بلخ جدا شده است گادی های فراوان در میان کوجه ها و بازار هار و صدای غریبی ایجاد کرده و سکوت نیمه جان آنرا می شکند.

مردم مزار به اصطلاح خودشان غریب کار اند. غریز تجارت، صنایع دستی چون آهنگری زرگری، مسگری، نجاری و غیره آنجا بازار گرم دارد. مردم زمین دار و فصلی بیشتری را تشکیل میدهد. و بزرگترین زمین دار تاده هزار جریب زمین دارد که دهقانان زیادی در آن مصروف عرقریزی اند. دهقانی اکثر ارضی است. پدران دهقان فرزندان دهقان و نواسه های دهقان بار می آورند. تربیه مواشی بنابر وجود چراگاه های کافی در نزدیک شهر رواج دارد و مردم با تبه پشم و پوست قره قل در تسریع و تقویه چرخهای اقتصاد کشور عزیز سهم بسز و بگ و موثری دارند.

مزار خربوزه فراوان دارد و انواع مشهور آن خربوزه دشت شادیانی ایشان توغناق، بوری گلشی، برگنی، (سبز مغز)، امیری است همچنان انواع انگور مانند آقلی، قندهاری، شور تالک، حسینی، کشمش و غیره نیز پیدا میشود. گذشته از این هامیوه های دیگر مانند سیب، ناک، شفتالو، زرد آلو، بهی و غیره باغهای مزار شریف و بادیه های ماحول آن را تمبرار می سازد.

توب دنده، کشتی، سنگ اندازی بین بچه هادر شمار بازی ها و ورزش عامه مول است. بزرگش و تربیه اسب های خوب، اسب دوانی طرف علاقه مردم آن سامان میباشد. تربیه کبوتر برای پرواز و تربیه کبک و مرغ گلنگی برای جنگ و تربیه بوده برای خاندن و جنگ بین مردم معمول است.

مردم شهر مزار عشق مفرطی به تعلیم و تربیه دارند و بنابران در مورد بنا و افتتاح مکاتب عزیز همواره همدست و هم نوا بوده اند. لیسه باختر با سابقه بیست و شش ساله اش برای پسران و لیسه سلطانیه رضیه که تاکنون چندین دسته فارغ التحصیلان خود را به جامعه سپرده برای دختران مراکز تعلیمی سویه عالی حساب میشود.

علاوه بر اینها تخنیک عالی مکتب های ابتدایی برای پسران و مکاتب ابتدایی برای دختران دارد.

مکتب لیلیه امیر شیر علی خان که در سال ۱۳۳۸ تاسیس گردیده شاگردان اطراف و نواحی شهر را می پرورد و در راه آموزش فرزندان روستاهای مزار مفید ثابت شده میتواند.

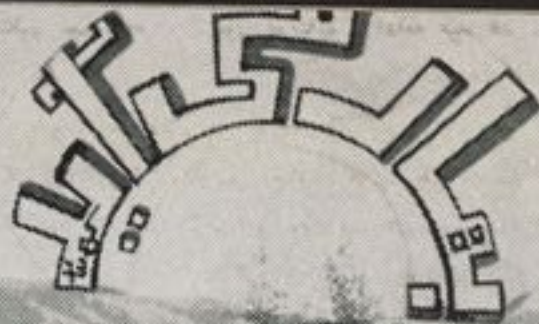
خرابه های بلخ بامی و یاد های از گذشته پرافتخار با خاطره های جنگ و لشکر کشی هنوز ذهن مردم آنجا را به خود مشغول میدارد و از آن رومردن نیمه با سواد آن سرزمین بخواندن جنگ نامه ها و کتب تاریخ تمایل شکفت آوری دارند و گذشته از آن روحیه و این خواست مردم سبب به وجود آمدن موزیم تماشایی و با ثروت مزار گردیده است که همه داشته آن توسط مردم آن ولا فراهم شده است. مزار حضرت علی از ابدات تاریخی است که در مرکز شهر قرار دارد که زیارتگاه عام و خاص است. آتش بریده، منتو، چشیره و یک نوع قابلی مخصوص از غذاهای طرف علاقه مردم است. مردم مزار چین می پوشند و دستار می بندند. چین سازی و اله چه باقی آنجا زیاد معمول است و اله چه های مزار در سراسر کشور نظیر ندارد. در کوجه های مزار لنگی بافی، کلالی، و کرباس بافی به صورت پراکنده و غیر متشکل از سالبان دراز بنظر می خورد که هنوز هم از جانب مردم با همان علاقه پیشین استقبال میشود.

از آلات موسیقی، طنبور، دنبوره، زیر بغلی و ریاب را مردم دوست دارند و در عالم ادبیات و شعر هم نظام الدین انصاری، ناقب، نیازی مرحوم خسته، جاهد، رقیم، ندیم بلخی، و نصف و مضطرب را این سرزمین ادب پرور به جامعه تقدیم داشته است.

در حوالی مزار شریف چشمه شفا از محلات معروف ولایت بلخ است آب این چشمه که از لحاظ مزه شور آن قابل شرب نیست با داشتن مواد معدنی برای امراض جلدی مفید است و از این لحاظ منبع این آب به چشمه شفا شهرت یافته است.



روضه مطهره شاه و لایتما آب (رض) درمزار شریف که با حلول سال نو مردم فراوان به زیارت آن می شتابند و میله گل سرخ با افراشتن علم مبارک آغاز میگردد.



مادر سالو ن تمرین قرار داریم پیشروی
 مایینه عریضی سراسر دیوار را گرفته و پکه
 های برقی بالای سر ما در حرکت است.
 در سالون به آهنگ مو زو ن قدمهای دهها
 دختر جوان که با نهایت دقت و ظرافت روی
 زمین نهاده میشود، خاموشانه گوش نهاده-
 ایم. چند لحظه بعد هنگامیکه جوان دختران
 لباسهای قشنگ، موج دراز خود را دربر
 نمایند، در نظر تماشا چنان طوری جلوه -
 خواهند کرد که گویی بدو ن تماس پابزمین،
 در هوا شنا ورنند. اما حالا همه در سالون
 تمرین با لباسهای عادی گرد آمده اند.....
 یکی پیراهن دراز (کیسه یی) دیگری لباس
 کوتاه بر تنهای روشن و سو می پتلون عادی
 پوشیده است .. با آنهم حرکات رقص آنها
 چنان هماهنگ و مو زو نیست که بیننده وجود
 لباسهای مخصوص رقص را از یاد می-
 برد.

جنبه دراماتیک

مکر مه تور غو بنا بوا - ر هیر انسامیل
 (بهار) به دریافت عنوان (هنر پیشه مردم)
 موفق گردیده و دارند ه نشا نهایی متعددی
 باشد. او از تمام رقاصه های گروه خود سطح
 بسیار عالی اجرا و در ک عمیق جنبه های
 دراماتیک هر رقص جدید را حتی در ابتدایی
 ترین مراحل مشق و تمرین توقع دا رداو
 میگوید:

دختران باید قبل از هر چیزی و ظایق را
 که برای شان سپرده میشود در ک نمایندوبه
 عمق آن پی ببرند .. بعدا یکجا با همه اجرای
 رقص مورد نظر آغاز مینماییم . بنظر من هر
 گاه انسان مطمئن گردد که در ورای کاری که
 انجام میدهد، چه هدفی نهفته است . باستانی
 میتواند دشواری ساعتهای طولانی کار
 شبانه را تحمل نماید .

انسامیل (بهار) حیثیت یک اکادمی-
 رقص های مردم را دارد که از همان آغاز
 تاسیس خود توسط مکر مه تور غو بنا بوا
 رهبری میگردد. او ضمن صحبت به گفت:
 در قصای دستجمعی بزرگ متضمن
 مشکلات زیادی است که در رقصهای فردی
 وجود ندارد از همین ر هگلر آماده ساختن
 گروهی در کب از پنجاه هنر پیشه برای -
 اجرای رقص جمعی، عملیه ای بس دشوار
 و طاقت فرسا میباشد. زیرا مثلا تنها برای
 اینکه رقاصه ها قدرت توقف را در فواصل
 معین داشته باشند و بتوانند خط حرکت
 متناسب را حفظ نمایند، به مشق و تمرین
 پیگیر و دو مدار روز مره نیاز مندند . فعالیت
 مابر اساس بر نسبی (همه برای فرد و فرد
 برای همه) متکی میباشد .

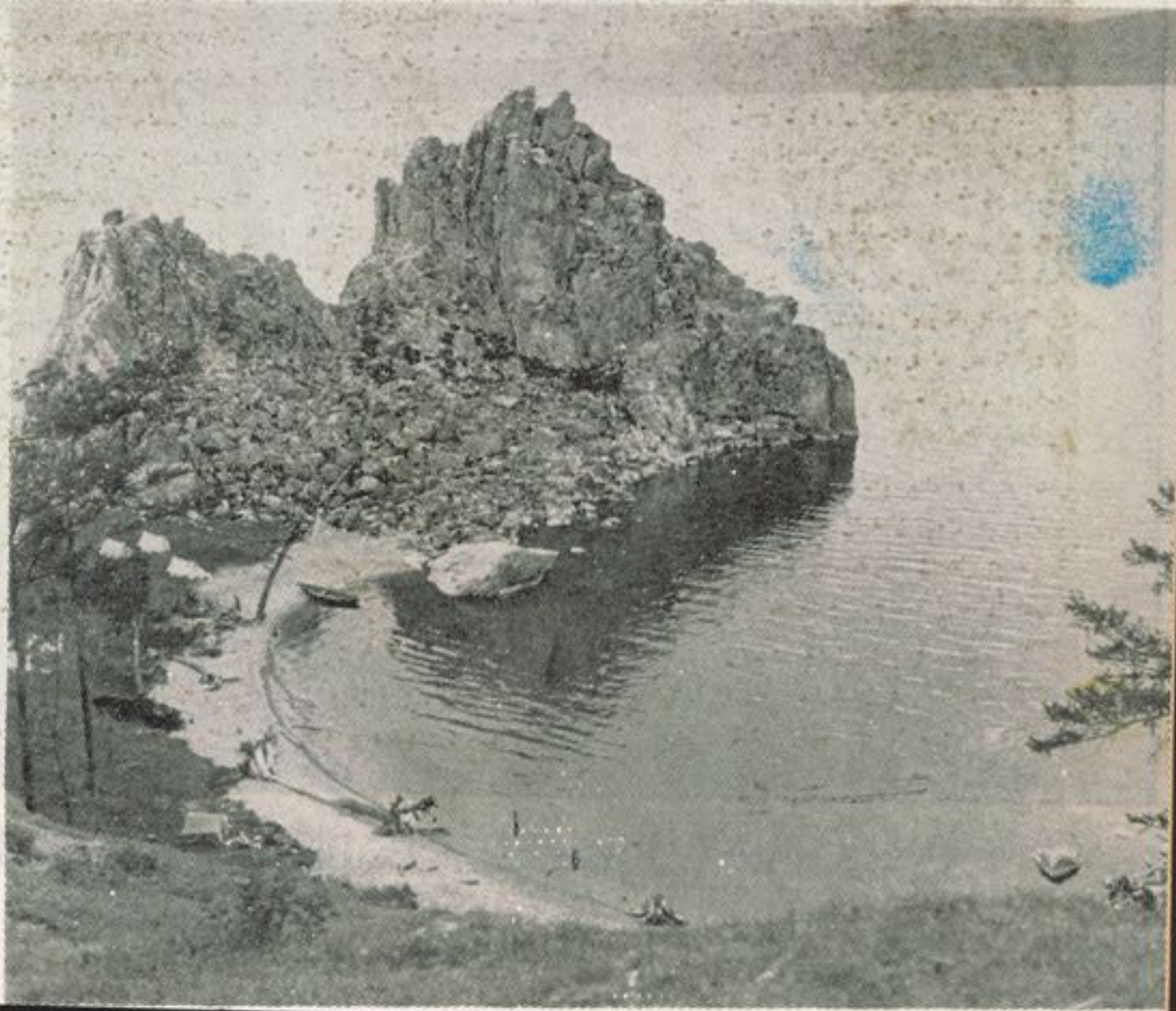
دلسوزی به هنر پیشگان خرد سال
 غالبا جزین واقع میشود که آدم به نسبت
 دشواری مشق و تمرین طولانی و نبودن
 فرصت کافی، به هنر مندانی که سن شان -
 بسیار زیاد نیست، دل میسوزاند همه
 ژوندون



ترجمه: شبتاب

هنگامیکه بهار میرقصد

بهار ر مز سادایی و سمبول جوانی است .
 این هنر پیشه در ۱۶ سالگی نقش یک مادر مسن را در یک اوپرا بازی کرد



آنها جوانان نورسند چه میتوان کرد، خود آنها این رشته دشوار - پیشه رقص را برگزیده اند... بنا بر آن تسهین این گروه بنام «بهار» که رمز شادابی و سمبول جوانی می باشد، تصادفی نیست....

م. تورغونایو شادگرد پانزده ساله یکی از مکاتب فرغانه بود که روی سستیج چوبی مورد توجه استاد علیم و تمارا خانم قرار گرفت. آنها از وی دعوت بعمل آوردند تا در تیاتر موزیکال تجربی سمبولی که تازه افتتاح گردیده بود، کار کند دختر راهشهر سمرقند را در پیش گرفت و بتاريخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۹ به (گروه) هنرندان تیاتر ملگور پیوست و سر از همان تاریخ سمت حرکت خود را بسوی دنیای هنر - دنیای رقص معین ساخت.

در آن روزها تیاتر از قلم هنرپیشگان با مشکلات زیادی مواجه بود. لذا او را موظف ساختند تا نقشهای مختلف و متفاوت نقش اطفال و کلا نسلان را ایفا نماید... او در آن واحد هم میرقصید و هم میروید دوستانش او را (امبولانس سر یح السیر) لقب داده بودند، زیرا حافظه نیرومند بوی کمک می کرد تا متن تمام نمایشنامه ها را حفظ نماید و این برایش امکان میداد در صورت غیاب هر یک از رقصانش - بنابه مجبوریتهایی که برای شان دست میداد - در نقش آنها روی سستیج ظاهر شود. بنابر آن هیچگونه وقفه ای در کار نمایش روی نمیداد و این عدم توقف در آن روزها خیلی ضروری بود.

واینده کشور

در آن روزگار نمایندگان هنر جدید در هر گامی که می نهادند، آینده در خشان کشور خویش را در نظر داشتند هدفی که در برابر ابداع و ایجاد آنان قرار می گرفت نه تنها مقتضی مهارت هنری عالی، بلکه مستلزم مبارزه اجتماعی حادی بود که در سر اسر مملکت جریان داشت و این امر روح قهرمانی و فداکاری بزرگمی میطلبد که نمیشد بدون داشتن احساس عالی و طند وستی ازانجام آن موفقانه بدر آمد.

کند:

م. تورغونایو هنوز سن ۱۶ را تکمیل نکرده بود که نقش یک مادر قهرمان مسن را در اوپرای (حلیمه) موفقانه ایفا کرد. وی - خاطرات آنروز را چنین یاد آوری میکند. - هنگامیکه اجرای این نقش را بمن محول ساختند، خیلی متردد و ناراحت بودم با خود میگفتم: در صورتیکه رول های حقیقی را بمن نمی سپارند، معلوم میشود که شایستگی اجرای هیچکاری را ندارم. من به ایفای نقش زنان و دختران زیبای جوان بسیار علاقمند بودم. اما رفیقهایم که تجربه و سابقه بیشتر از من داشتند پی برده بودند که در جمله آنها فقط من شایستگی ایفای اینگونه نقش های ممتاز و فوق العاده را دارا میباشم...

تمثیل این شخصیت ها بسود من است و - ساحه تجاربم را وسعت می بخشد. - باری چنین اتفاق افتاد که چند نقش مختلف را در یک نمایشنامه ایفا کردم... واقعا ایمن - موسسه برای من آمو زشکار زیبایی بود. از تجاربم معلوماتی که در آنجا اندو ختم، بعدا هنگامیکه بحث طراحی و پرو دیوسر رقص بکار پرداختم زیاد استفاده کردم. همچنان اشتراک در نمایشنامه های دراماتیک بمن موقع داد تا مواد بی شماری برای موضوعات هنری رقصهای آینده جمع آوری نمایم. زیرا هنر رقص حرکت مجرد محض نبوده، امری محسوس، نمایشی و دراماتیک است که از مشخصات هنری متعددی ترکیب میابد.

زنی که منتظر دلدار خود است

یکی از مهمترین کارهای م. تورغونایو نمایشنامه (تاتور) در سال ۱۹۴۲ میباشد که بارقص اجرا میشود و این اثر را با خاطر بزرگداشت از زنانی که شوهران دلیر شان در جبهات جنگ بزرگ وطنی علیه دشمنان

مهاجم مسغول نبرد بودند، تنظیم نموده است. .. زنی در انتظار دیدار محبوب خود است همیشه به باغچه منزل قدم میگذازد، می بیند اوبه فاصله ای نزدیک در کنار درختان استاده است... اما جرات نمی کند بسوی نزدیک شود. چه عاملی جرات او را سلب میکند... حجب و حیا ترس؟ هیچکدام... احساس و مشاعر زن بعدی از عشق خود رسیده و به سوی (او) متمرکز گردیده که حتی بر داشتن یک گام هم در نظرش دشوار مینماید: اما آیا (او) میتواند این نکته را درک نماید؟... خیر... پس بهتر است خودش نزدیک بیاید در اولین لحظه بر خورد سعادت و شادگامی آغوش میگشاید زن، محبوب خویش را در کنار خود می بیند، بر رویش چشم میبازد و با وی راز و نیاز میکند. بنظر تماشاچی چنین میرسد که او محبوب خود را مورد عتاب قرار میدهد و ناگاهش را بزبان می برد... تمام این حالات با حرکات گویا و هماهنگ افاده میگردد.

تورغونایو ادامه میدهد:

- هر چند اجرای جنبه های هنری این رقص با مشکلات بزرگی مواجه نگردد، با آنها (تاتور) مرا خیلی خسته ساخت. زیرا برای من ممکن نبود حتی برای یک لحظه هم ازدقت و مراقبت دقیق چشم پیوسته، چه هر حرکت و اشاره ای میبایست در اوج قدرت و زیبایی اجرا میشد.

بنا بقیده من (بازی صامت) دشوارترین وظایفی است که بر دوش هنر پیشه گذاشته میشود.

باین حساب او باید این نقش را در کمال مهارت اجرا نماید تا در افاده خود بلیغ تر و رساتر از کلمات باشد.

سمبول عشق لطیف و آتشین

نمایشنامه (تاتور) در ازبکستان شوروی سمبول و فاداری و رمز عشق لطیف آتشین شناخته شده است این نمایشنامه مولف خود را که در عین زمان نقش اول را در آن بر عهده داشت، باو چشهرت رسانید و (تاتور) بقیه در صفحه ۵۵



دیوانه‌یی در

کوچه ما

سگ سپید و کوچکش همیشه با او بود و هیچگاهی اندو جدا جدا دیده نمیشدند، زمانیکه هوا سرد شده میرفت آنگاه روزها هردویشان در (بیتو) هالم میدادند، او بروی دوبای نشست دامن پیراهن گیبی خود را تا بجلک‌ها پایین می‌آورد و دودست خود را بالای زانو میگذاشت سر خود را روی دستهایش قرار میداد و بفکر فرو میرفت، همینطور سگ سپید و فشتگش پهلوی او و یاد در مقابلش با سرو بدن پشم‌آلود گوشهای لمیده و پت پر دراز میکشید و سخود را بروی پاهای خود می‌نهاد و مثل آنکه چیزی را بغیر می‌آورد، در اندیشه دور و درازی فرو میرفت.

تابستان هالم هردو در سایه دیوار هاویا زیر درختها کسل و تنبل می‌خوابیدند و سگ سپید در حالیکه زبانش را از شدت گرمی بیرون می‌کشید و با تنفس‌های پیپیش تکان‌های مرتب می‌خورد، نیز صاحبش را تیرک نمی‌گفت:

در آنوقت‌ها همه مادر یک کوچه زندگی میکردیم، کوچه ما هم از همان کوچه‌های کهنه شهر بود با همان خانه‌های پست و بلندش، بادپوارهای «سنجی» یک خشته و صاحب این سگ نیز با ما و از بچه‌های بالاخره با همه خصوصیات زمانش.

اهل کوچه خود مابود، هر چه سالها یکی پشت دیگر می‌گذرند مگر نام‌ها و خاطره‌های

سگ سپید و کوچکش همیشه با او بود و هیچگاهی اندو جدا جدا دیده نمیشدند، زمانیکه هوا سرد شده میرفت آنگاه روزها هردویشان در (بیتو) هالم میدادند، او بروی دوبای نشست دامن پیراهن گیبی خود را تا بجلک‌ها پایین می‌آورد و دودست خود را بالای زانو میگذاشت سر خود را روی دستهایش قرار میداد و بفکر فرو میرفت، همینطور سگ سپید و فشتگش پهلوی او و یاد در مقابلش با سرو بدن پشم‌آلود گوشهای لمیده و پت پر دراز میکشید و سخود را بروی پاهای خود می‌نهاد و مثل آنکه چیزی را بغیر می‌آورد، در اندیشه دور و درازی فرو میرفت.

تابستان هالم هردو در سایه دیوار هاویا زیر درختها کسل و تنبل می‌خوابیدند و سگ سپید در حالیکه زبانش را از شدت گرمی بیرون می‌کشید و با تنفس‌های پیپیش تکان‌های مرتب می‌خورد، نیز صاحبش را تیرک نمی‌گفت:

در آنوقت‌ها همه مادر یک کوچه زندگی میکردیم، کوچه ما هم از همان کوچه‌های کهنه شهر بود با همان خانه‌های پست و بلندش، بادپوارهای «سنجی» یک خشته و صاحب این سگ نیز با ما و از بچه‌های بالاخره با همه خصوصیات زمانش.

اهل کوچه خود مابود، هر چه سالها یکی پشت دیگر می‌گذرند مگر نام‌ها و خاطره‌های

سگ سپید و کوچکش همیشه با او بود و هیچگاهی اندو جدا جدا دیده نمیشدند، زمانیکه هوا سرد شده میرفت آنگاه روزها هردویشان در (بیتو) هالم میدادند، او بروی دوبای نشست دامن پیراهن گیبی خود را تا بجلک‌ها پایین می‌آورد و دودست خود را بالای زانو میگذاشت سر خود را روی دستهایش قرار میداد و بفکر فرو میرفت، همینطور سگ سپید و فشتگش پهلوی او و یاد در مقابلش با سرو بدن پشم‌آلود گوشهای لمیده و پت پر دراز میکشید و سخود را بروی پاهای خود می‌نهاد و مثل آنکه چیزی را بغیر می‌آورد، در اندیشه دور و درازی فرو میرفت.

اواز بچه‌ها لبایش را از هم می‌گشود و این اواز از لای دندانهای زرد و چرکینش بیرون میشد و در کوچه می‌پیچید:

«برین گمشین»

ربانی همیشه باعث سرگرمی مابود و وقتی مشغولیت دیگری نمیداشتیم یا ی صحبت اومی نشستیم و می‌خندیدیم.

ربانی با چشمان نمود افتاده و الاشه‌های فرورفته و استخوانی و لباس نامرتب زولیده اش بیشتر ساعات روز، وقت خود را در کوچه می‌گذراند، کاکایش که سرپرستی او را بعهد داشت هرگز به این امر مغالفت نمیکرد.

سه سال پیش کاکای ربانی که در عین حال سرپرست اونیز بود، فهمید که از او چیزی ساخته نیست و حافظه و مغز درست و حسابی ندارد از مکتب اخراجش کرد تا بدرکارهای خانه بخورد ولی اینکار هم سودی نبخشید زیرا بارها صبح خمیر رادر نانواپی برده و تاشام دیگر بغانه برنگشته بود و در هر جا یسی که اسباب سرگرمی اش فراهم میشد می‌نشست و همه چیز را از یاد می‌برد.

او پدر و مادرش را پیش از آنکه دست راست و چپ خود را بشناسد، از دست داده بود و با کاکایش که صاحب چند فرزند و دختر بود زندگی میکرد.

ما هم هیچ وقت از کوچه یا بر نمی‌چیدیم و همیشه زمانیکه مورد خشم و عتاب پدر و مادر هاتر می‌گرفتیم طعنه‌ها قست باربانی را میشنیدیم.

هرگز فراموش نمیکتم که یکشب پدرم مرا نیز که بار هاتوصیه کرده بود از کوچه و بازی با بچه‌ها صرف نظر کنم. گوشمالی مفصلی داد و سپس رویش رابه من برگشتاند و گفت: «تو هیچ وقت از کوچه گشتی سیر نمی‌کنی از صوب تالی شام کتی همی بچه‌های کوچه هم هستی نمی‌فاهم که چه وقت اصلاح میشی وقتی مادر این هارا می‌گفت پدرم که دل خوشی از اینکار نداشت میان حرفش می‌گفت:

«خوبش کدی، نی شو آرام داره نه روزی، نی سبق خاندنش مالوم اس نی نبشته کنش»

پدرم با لحن خشمگین و عصبانی علاوه میکرد:

«ای کور شده سبکه چی میکنه، سبکش همو گپای کوچه اس، ای ده‌آزاد دیوانه چه یادداشت گرفت»

کتی از اولانگیری بشینه و سر مردم، سرگیا و سگ ربانی خنده گتن غیری برن جنگ گتن و لت بغرن و شوزده و زخمی ده‌خانه‌بایان.

پدرم کاملاً حق بجانب بود و شب هیچگاهی نمیتوانستم درس بغوانم زیرا در طول روز آنقدر می‌تیدم که دیگر حوصله و توانی برای

درس خواندن نمیداشتیم و صبحها هم با عجله چند جلد کتاب را از روی تقسیم اوقات بر میداشتیم بسوی مکتب می‌شتافتم و اما هنگامیکه زنگ مکتب رخصتی را اعلام میکرد برایم مثل آن بود که زنگ خوشبختی بصدایم درآمده باشد با همان عجله که مکتب آمده بودم با همان شدت سوی خانه میدویدم و آنهم بعلمت اینکه باز در کوچه با بچه‌ها می‌بودم یا با آنها بازی میکردم و یا اینکه ربانی را بیادشوخ می‌سخره می‌گرفتیم.

ماسر گرمی‌های زیادی داشتیم، (پرزده) گفتن بر بچه‌های دیگر، جدال و جنگ با آنانیکه از کوچه ما میگذاشتند، شوخی با ربانی و... با گذشت روزگاران که ما بزرگتر شده میرفتیم، ربانی بهمان حد آرامت و کم حرفت شده میرفت و بیشتر از هر چیز دیگر توچپش بسوی سگش که او را (پایی) صدا میکرد، معطوف میشد.

(پایی) ربانی همیشه پاک و چون برف منموند و ربانی درین باب توجه خاصی داشت روز هاربانی نزدیک (پایی) می‌نشست و در گوش او چیزهایی زمزمه میکرد و (پایی) هم خموشانه به چهره استخوانی صاحبش دیده میدوخت و به نجوایش گوش میداد و باتکان دادن منظم دمش نشان میداد که به قصه‌ای دل صاحبش گوش داده، وقتی مابه آنسو نزدیک می‌شدیم، ربانی هم صدایش را می‌برد و خاموش میشد و اینطور وانمود میکرد که هیچ مطلبی در میان نبوده و اگر می‌پرسیدیم:

«ربانی، کتی سگت چی میگفتی؟»
ربانی با صدای گرفته و آرام جواب میداد:

«چیزی نمی‌گفتم»
اما دست بردار نبودیم و بالحن خشمگین میگفت:

«بشماچی؟»
و ماهنوز دست از آزارش بر نمیداشتیم:

«(تر والله بگو)»
لحظه‌یی خاموش میشد و بعد با شر مندی میگفت:

«(سرم خنده میکنن، رشخندم می‌سازین؟)»
ما قول میدادیم و می‌گفتم:

«(چرا سرت خنده کنی؟ چرا رشخندت کنیم؟ بگو)»

ربانی چهره اش می‌شگفت و بامنتسبای ساده دلی شروع میکرد:

«(برش میگفتم: اگه زمین پیدا کنم ده مابیش یک کو تی جور میکنم، دماو کوتی کاکایمه کتی اولادایش می‌برم، بری خودم خانه می‌سازم برسگم جای جور می‌گنم)»

و ما با کنجکاو و شوخی بیشتری پرسیدیم.

«(دگه چی میگفتی؟)»
«(می‌گفتم که ... می‌گفتم که باز او

وخت ...))

وربانی خاموش میشد، مامی فهمیدیم که اوچه میخواهد و یکی از بچه ها صدا میکرد.

- « باز اووخت مریمه میگیره. »

- ((آن- کتی مریم آروسی میکنم))

باکفتن این جمله رنگش سرخ میشد و چهره اش گل میکرد، دهانش می شکفت و خنده های ناخوش آیند ی روی لبهاش نقش می بست. ماهم می خندیدیم و او از جیش برمیخاست و برآه می افتاد و سگش نیز از دنبالش ازجا بلند میشد و بدتش را بروی پاهایش کش می کرد تاخستگی رفع کند و بعد بنویدن آغاز میکرد.

ربانی به مریم دختر کاکایش دلپا خسته بود، مریم دختری بود باقدر سا واندام متناسب، چشمهای سیاه و گیرندوموهای چوتی بسته، مریم هر روز او را بیاد استیوا و مسخره میگرفت و وقتی چشمهای سیاهش را بطرف ربانی بر میگذاشت او در خودلرز و لذت بخشی احساس میکرد و به مریم میگفت: - ((مریم مه که تره می بینم دلم می لرزه، دل تو ام می لرزه؟))

و مریم با آن و مگری چوتی های د راز موهای سیاهش را از جلو به پشت شانهاش می افکند و میگفت:

- ((برو دیوانه، خدا گمت کنه، تره مانده وای گپا، اگه یک دله دگه بگو بی بابمه میگم تو برو پیش سگت تو و امو سگ)).

ربانی وقتی که این گپ هارا از زبان مریم می شنید ترس برش میداشت و از تکرار آن تذیر زمانی خود داری میکرد. ربانی این جمله را بارها با وجود ترس و اضطراب به مریم به نحوی از انجا بیان کرده و هر بار بجای روی خوش دشنام شنیده بود.

این قصه ربانی راهمه مامی فهمیدیم و زمانیکه دیگر مصرو فیتی نمی داشتیم به آزارش می برداختیم و او میگفت:

- خنده کنین، خوب خنده کنین، مه دیوانه استم، مه بری خنده شماستم، آخر چرا؟

مگم مه دل ندارم؟

وربانی همواره این جمله اش را با خشم ادا میکرد و ما از او می پرسیدیم:

- ((خی چرا قصیده بری سگت میگی؟))

- بری ای که شما سرم خنده می کنین، کاکایم ام سرم خنده میکنه، (او) ام سرم خنده میکنه، مگم سگم، پایم، او دگه سرم خنده نمی کنه و گیایمه گوش میکنه و دم خوده شو ریمته و گیایمه قبول میکنه.))

روز ها، ماهها و سا لبها پشت سر هم گذشتند و بچه هاهم آهسته آهسته بزرگ شدند، کوچه هاشکل و قیافه دیگری بخود اختیار کرد، بسیاری از باشندگان خانه های کهنه شان را با ارسی های رنگ و رو رفته اش ترک گفتند و به گوشه های دیگر شهر پناه

بردند، عدهای زیادی از بچه های کوچه دیگر از جمع بچه هادور شدند و من با فامیلم نیز از جمله همین اشخاص بودیم.

چند سالی ربانی و هیچ یکی از کوچه گها را ندیدم، گاهگاهی که تنها می شدم فکر ربانی مرا بخود مشغول میکرد بیادم می آمد که ربانی میگفت:

- (سرم خنده کنین ریشخندم میسازین) و خنده ام میگرفت و قول دادن هایادم می آمد و باز:

- (خنده کنین، خوب خنده کنین مه دیوانه استم، مه بری خنده شماستم، مگم مه دل ندارم؟))

گیج می ساخت و در فکر فرو میرفتیم که چرا ربانی قصه هایش را در گوش سگش می گفت؟

چرا اینقدر نسبت به هر چیز دیگر به (پایی) اش علاقه مند بود؟ و این چرا هاهمه

برایم بی جواب بودند و احساس عجیبی به من دست میداد.

پس از چند سالی بدیدن ربانی رفتم تا شاید مرا بشناسد و ایستار قصد داشتیم پای صحبتش بنشینیم و بدر دلتش گوش دهیم.

کوچه ما دیگر رونق سابقه را نداشت، نی از آن بچه ها الری بودونی از خانه هایش از دور چشم بینگی از کوچه گی های سابقه

خود مان افتاد به کریم که از همه ما بزرگتر بود، او از همان بچه گی به مکتب علاقه

نداشت و روز ها از صنف و مکتب فرار میکرد حال هم او را در دو کانی دیدم، به او نزدیک

شدم، تاخواستیم خودم را معرفی کنم، کریم پیش از من به نام صدایم کرد و مراد بقل خود فشرده، منم خوشحال شده بودم و تادیر

ساعاتی باهم بودیم، دستم را گرفت و بدرون دوکان برد و برایم جای خواست، از کوچکی

عاصبت کردیم، از گلشته ها، از توپ دنده ها و از مشغولیت ها و سالی که به سرعت برق از نظر ها گذشتند.

هیچ دلم نمیخواست از دوکان کریم خارج شوم، هر دوی ما احساس مشترکی داشتیم تا خواستیم از ربانی بپرسیم، روی لبهای کریم لبخندی نقش بست و پشانی فراخش فراختر شد و گفت:

- (کاکا یش یکسال پیش از اینجا رفت)

پرسیدیم:

- (ربانی چطور اس؟)

- جواب داد:

- (یکشو زمستان که هوا بسیار سرد بود و برف می بارید، ههو پایش مریض شد و مرد و صوب که ربانی فامید سگش (پاپیش) مرده بسیار گریه کرد و مرده سگ خود



لاریستان



فصل چهاردهم

اثر : م . ت آ ی بیک

ترجمه : ح . ش

علیشیر نوایی

خبر باز گشت علیشیر نوایی بهرات و انتصاب او به حیث میر دار دولت ، چون حادثه مهمی انعکاس میکند . اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند وبا وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها) شهر هرات را اشغال نماید .

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کف رفته (ادوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و كافة مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میروید.

لزمی ندارد، به مطلب پی بردیم - صاحب دارا حرف جوان را برید - لحظه ای صبر کن.

جوان در کنار جوی رفت و بیانشسته محو تماشای باغ شد، مثل این بود که دلش نمی خواست از مناظر لطیف و جاندار باغ بزرگ چشم بردارد. صاحب دارا ریش خود را خاریده به تبیلی از جابر خاست . بارامی چین نازگی را که بر شاخه درخت سیب آویخته بود در بر کرد و دستار سفید بزرگ خود را بر سر نهاده جوان را مخاطب ساخت :

بیا، تاهر دولتهای در کنار (انجیل) برگشت و گذار پردازیم. آیا آنجا رادیده ای؟ تعریفش را شنیده ام ، اما تاکنون نتوانسته ام خودم آنرا ببینم .

هرات، خود یک دنیا است، اما حضرت نوایی میخواهند دنیای نوینی در آن برپا دارند ... هان ، معذرت میخواهم، نامت چیست؟ حتما از نزدیکان سلطان مرادی ...

نامم ارسلانکول است از آشنایان جناب مدرس میباشم

بعد از آنکه به «انجیل» رسیدند، ارسلانکول در میان انبوه جمعیت وهای وهوی سازندگان بنای عمومی ، همراه خود را گم کرد، و بعد از آنکه مدتی اینطرف و آنطرف به جستجو پرداخت ، بی اختیار تحت تاثیر کار بزرگ پر جوش و خروش قرار گرفت و به گشت و گذار آغاز کرد. به امتداد کناره «نهر» در ساحه ای وسیع ، کار جوش میزد. چند صد نفر غرق در عرق، با جوش و خروش در حرکتند: صدای عرابه های حامل بار، غره های خشمگین شترها، گامهای سنگین و بر صلابت قیل ها و فریاد های تند (باشی ها)، حواس ارسلانکول را بغود متوجه ساخت. او مثل اینکه مسحور شده باشد، بی اختیار در برابر سنگتراشان توقف کرد. در اینجا استادان سنگتراش با دقت و اهتمام

شگفت انگیزی بر سنگهای مربع و مستطیل شکلی که از حیث حجم باهم متفاوت بودند، انواع نقوش میکشیدند، برخی سطح درست سنگها را میسائیدند و صیقل میدادند و مانند سطح آینه لشم میساختند. برخی از استادان بر سطح صاف و هموار تخته سنگهای مرمر، به کشیدن گلهای ریز ریز اشتغال داشتند. ظرافت و نفاست گلهای برجسته ای که بانوک خامه های فلزی استادان بر روی تخته های مرمر می شگفت ، ارسلانکول را به حیرت فرو برد. او با خود می اندیشید: «من تصور میکردم که هیچ کاری

دستوارتر از زرگری در جهان وجود ندارد، اما کار اینها از آنهم دشوار تر بود است!»

نوسط قیل عاستگهای بزرگی را انتقال میدهند، جوانان تنومند در تحت هدایت فیلبانان بارهای سنگینی را فرود می آوردند و آنها را بدوش گرفته با قامت خمیده انتقال میدهند. در گوشه ای دیگر خرا دان مصروف کارند: صدای انواع تیشه ها ، چکش واره با آهنگی عجیب هرسو پنین می آنگند.

ارسلانکول در بین آدمها که بسان مورچگان در رفت و آمد بودند، حیرت زده به تردد پرداخت و در هر قدم با معجزه های هنر و فن مواجه گردید و نا گهان چشمش به صاحب دار افتاد که در مقابل بیشتاق مدرسه نویسیاد بانوجوانی خوش لباس سرگرم گفتگو بود. کمی دورتر از آنها استاده مانند، به مهارت و سرعت کار استادان بناکاری که دستار و کلاه بسر داشتند و بالای بیشتاق مرتفع و شکوهمند مدرسه، بجایکی «داربازان» مصروف کار بودند، چشم دوخت. در میان آنها پیر مردان ریش سفید و خمیده قامت نیز بنظر میرسیدند. این پیر مردان که پنهان نیز روی خاوزه هابسان جوانان تنومند و پرتوان ، بایی پروایی در حرکت بودند. بر روی دروازه بزرگ و پدیدوار های با عظمت جانب کوچک، ده ها تن از نقاشان مصروف کارند. تابش رنگارنگ نگاره ها در پرتو خورشید میدرخشد و چشم ها را خیره میسازد ارسلانکول برای اینکه صاحب دارا را در میان این جمعیت مزدحم برهیا هو مفقود نکند، خود را بوی نزدیکتر ساخت. صاحب دارا با جوان خوش لباس چنان سرگرم مباحثه بود که به آمدن ارسلانکول متوجه نشد ارسلانکول لحظه ای بگفتگوی آن دو گوش نهاده بآبسمی معنی دار روبر گردانید و بساخود اندیشید :

«باز هم غزل! باز هم معما! آه، هرات، هرات! هر جا نگاه کنی چشمش به شاعر می افتد، هر جا بروی - در مسجد، در مدرسه، در بازار و در آشپزخانه، می غزلخوانی است و جنجال غزل! حتما این هردو هم شاعرند!»

بالاخره جوان خوش لباس مثل اینکه نتوانست مباحثه بیشتر را تحمل کند و همینکه با صاحب دارا باوضعی نسبتا سرد وداع نمود ارسلانکول سرفه ای کرد و روبروی او گذاشت. صاحب دارا خنده کنان گفت:

- برادر، اصلا نمیشود در اینجا راه

خود را گم نکرد، بیا بیشتر برویم .

ارسلانکول و صاحب دارا لحظه ای راه پیموده نزد مرد میانه سال لاغر اندامی که از زیر تکرختی با چشمان تیزبین خود حرکات گروهی از کارگران را بدقت تحت مراقبت قرار داده بود، رسیدند .

صاحب دارا ارسلانکول را نشان داده گفت: - سرکار، این برادر خود را بتو می سپارم از وی کارخواهی گرفت و مانند دیگران برایش حقوق خواهی داد .

سرکار چشمان خود را که به اطراف دوخته بود، لحظه ای به جوان متوجه ساخت .

- جوان پرکاری بنظر میرسی، اما اگر تنبلی کنی، شاهات را نوازش خواهم داد، آنوقت وای به حالت .

ارسلانکول با جدیت پاسخ داد :

- برای نوازش موقع نخواهم داد، برادر - خوبست، حالا گم خود را محکم ببند و بکار شروع کن - بادست طرف کارگرانی که مصروف انتقال دادن خشت بودند، اشاره کرد. ارسلانکول یک توده خشت را پشت دوش خود برداشت و بدون آنکه زیاد خم شود، از روی خاوزه با گامهای استوار و سریع به بالا رفتن شروع کرد، در این موقع یکی دو نفر از پائین صدا کردند :

- های جوان نوکار، زور پیچیده میان میکشند آهسته تر راه برو!

ارسلانکول مثل اینکه از چشمان خشم آلود سرکار ترسیده باشد، بدون آنکه این توصیه معقول را در نظر بگیرد، با اینکه هر قدر بالا میرفت ناگزیر میشد بیشتر خم شود، همانطور براه رفتن ادامه داد. توده خشت را در بیشتاق گذاشته بانگهای مرغانه بپائین و اطراف نظر انداخت. جوان با دیدن امواج سبزگون باغهای غرق در انوار خورشید هرات که در کرانه های افقهای رنگارگون ناپدید نمیشد، مثل اینکه عقده های قلبش گشوده شده باشد، آرامش روحی عجیبی احساس کرد. تصور کرد سینه فراخ و تنومندش، درین جایگاه بلند بانوازش نرم نسیم ملایم برجسته تر میگردد. باز هم سرعت از خاوزه پایدان رفت .

بعد از ظهر در تمام ساحات، کار متوقف شد. کارگران باتکاندن جامه های کار و پلا کردن عرق روی، در کنار «انجیل» در حلقه های وسیعی دور هم نشستند. ارسلانکول بعد از آنکه دست و روی خود را در آب نیمه گمل آلود «انجیل»

وقتی هنر به مردم

ستار جفایی قدی بلند دارد، او صمیمی است، خوش برخورد است و صراحتی در گفتار و کردارش دیده میشود...
او عکاس ماهر است، یاب و عبارت دیگر، جفایی عکاس حالت هاست، در همه عکسهای که او گرفته چهره ها، چشم ها و منظره ها، حالت دارند...
وقتی تفرش را، درین باره می پرسیم، میگوید:

همانطوریکه گفتیم، وظیفه های، که در گذشته به تئاتر و هنر تئاتر، در کشور ما و ما سبب گردید تا هنرمندان بکار های دیگری مصروف شوند... من هم روی تصادف با عکاسی آشنا شدم... چون عقیده دارم، که مهارت و هنر یک عکاسی در سرعت و تیزی اوست و عکسی می تواند ارزش هنری داشته باشد، که حالت های درونی، یک چهره را - چه پیروزی باشد، یا شکست، چه شادی باشد،



یاغم، بروی کاغذ ضبط کند، لذا همیشه به این اصل توجه داشته ام.
می پرسیم:

- تو عکاسی را، هنری خوانی؟
میگوید:

- بلی! عکاسی امروز، علاوه از خیر و وسیله تبلیغات بحث رشته بی از هنر شناخته شده و در جهان عکاسی را، از جمله هنر های زیبای شمارند.

او موهای بیج بیج و قدی بلند دارد، بر شقیقه هایش، تارهای سپید مو، دیده می شود، وقتی از او می پرسیم:

- عشق، به نظرت چیست؟

او که تازه سرشوخی را گرفته، میگوید:

- یک مصروفیت جالب!

میگویم:

- حتما آنرا هم جزو هنرها می شماری؟

میگوید:

- بلی، بلی! عشق خود یک هنر است...

میگویم:

- تو که پسر شده ای، چرا ازدواج نمی کنی؟

میگوید:

- من اصلا تصمیم ندارم که ازدواج کنم.

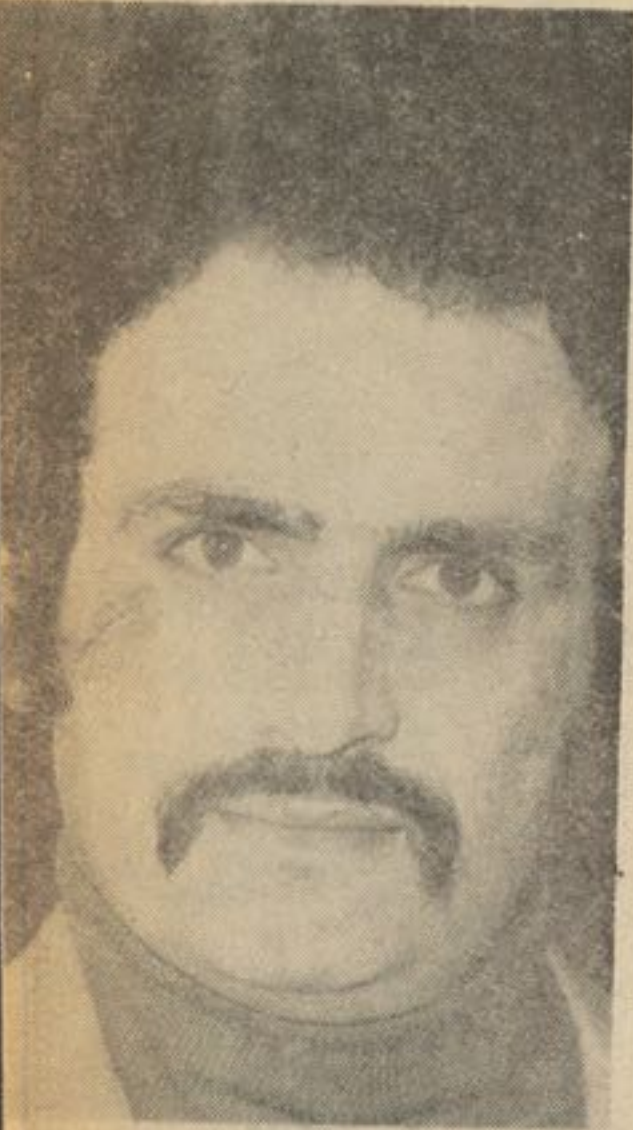
می پرسیم:

- پس زندگی را چه میدانی؟

میگوید:

- یک تراژدی!

از جابم بر می خیزم، میگویم، وقتی تو اینطور



سوزمین گل و بلبل

از جمله اهل این کشور ۳۰ فیصد با موز زراعت و ما لداری، ۳۳ فیصد در صنایع و ۲۵ فیصد با موز تجارت و حمل و نقل مصروف اند.

از بهترین شهرهای اروپا در آورده است یکی از خصایص مهم بنایی و ساختمانی ویانا این است که جاده ها و عمارات شعاع نیمه دایره ای را تشکیل داده اند که (رینگ) و (گورتل) از زیبا ترین آنها بوده که ۹ جاده شعاع آنرا تشکیل داده اند، در بین او این نیم دایره یکی از بازو های دریای دنیو ب (کانال دونال) مرکز شهر قرار گرفته است که عبارت از جرم قدیمه ویانا میباشد درین حصه شهر به نواحی عجیب و غریب زنجیری قرون وسطی که کوچه های باریک و دارای خم و پیچ زیاد میباشد با عمارات جدید و عصری، دکان و - رستوران های مدرن در بین منازل قدیمی بر میخوریم. در میان بسیاری از یادگارها و آثار قدیمه کلیسای معروف (استیفن مقدس) که با اساس مهندسی و معماری قرون وسطی تعمیر گردیده میتوان یافت بلند ی برج این کلیسا که بهترین نمونه این شهر را نشان میدهد به ۱۴۰ متر میرسد دور تراز آن فواره (رافا ایلادونر) که از قشنگترین ساختمان

این شهر میباشد میتوان مشا عده کرد بعد از قصر معروف هو فبورگ بر میخوریم که ساختمان عمارت مذکور اشکال ادوار مختلفه را نمایندگی میکند در یکی از میدانهای داخلی قصر تاریخی مذکور کتابخانه ملی ویانا که در ۱۵۲۶ آباد گردیده است قرار دارد.

بزرگترین قسمت ویانا را نیمه دایره ای تشکیل میدهد که جاده عرض ۶۰ متره رینگ را در بر گرفته است این جاده بجای خرابه دیوار کهن ویانا در ۱۸۵۶ بنیافته است. از - ترین عمارات این شهر و عا لی و یانا که خیلی طبیعی تعمیر گردیده اند عمارت شهر داری، او برای ویانا، عمارت یونیورسیتی که با اساس دوره رنسانس ایتالیا آباد شده است موزیم صنایع نفیسه کلیسای کارل از بناهای عالی و دلچسپ این شهر اند.

در زمان جنگ دوم جهانی ویانا خرابی های زیادی را بر داشته است در حدود ۳۰ هزار عمارات بکلی ویران و ۷۰ هزار خراب شده بود و تقریباً تماماً پلهای دنیو ب در اثر رسانی شهری متوقف ماندند بعد از جنگ بمباران از بین رفتند. ترانسپورت و آب سرعت کار فوق العاده ای جهت اعمار مجدد شهر دیده میشد که بین سالهای ۱۹۴۶-۱۹۵۹ در حدود ۵۳ هزار عمارات چند منزله در - ساحه شهر ویانا عصری و مدرن آباد گردید. ترانسپورت شهر از قبیل تراموای ۳۰۰ کیلو

متر، قطار شهری ۲۶ کیلو متر که یک قسمت آن زیر زمین و متبانی در سطح زمین به ۳۰۲ طبقه بی آباد و یکارنداخته شد. سرویس ها داده شد. منظم ساخته شده و به ۲۰۰ کیلو متر امتداد



از این نوع خوش های آب بازی می توان در هر گوشه و کنار آنرا یش یافت.

پوست های نوع چقماقی که قبلا در حدود سه فیصد صادرات را تشکیل میداد، خریداران زیادی دارد و ارزش آن هائیک بلند است. خوشبختانه توانسته ایم که در تولید این نوع پوست، مالداران را تشویق و رهنما یی کنیم و امسال در حدود بیست فیصد صادرات مارا، پوست گرانهای چقماقی تشکیل میداد. این نوع پوست هاسه شکل دارد، که به اصطلاح ما چقماقی میله گل، مابین گل و کلان گل باد میگردد.

همچنان پوست های قرقلی در بازارهای خارج نظر به رنگه نیز، ارزش های متفاوتی دارد. امروز بیشتر طراحان مود و علاقمندان پوشاکه های قرقلی پوست های کیبود را بیشتر می پسندند و تفاوت قیمت فی جلد پوست کیبود از سیاه در حدود پنج دالر می باشد.

وی علاوه میکند:

قبل براین سی فیصد پوست های قرقه قلی افغانستان را سیاه و صرغی فیصد آنرا، کیبود تشکیل میداد، ولی خوشبختانه امسال هفتاد فیصد صادرات ما پوست های کیبود بود، که این رقم قلی بل تو جه و رضایت بخش است.

رئیس انکشاف قرقه قلی در مورد عاید اسعاری از راه تجارت قرقه قلی، میگوید:

قبل از خشکسالی های اخیر، رقم صادرات ما بالا بود و از همین رو، گراف عواید اسعاری نیز بلند می رفت، ولی در خشکسالی اخیر، بیشتر ربه های مالداران تلف گردید، امسال در حدود پانزده ملیون دالر، از این راه عاید افغانستان گردیده است.

وی در مورد ازدیاد نسل قرقه قلی، چنین توضیح میدهد:

در گذشته مالداران برای ازدیاد گوسفند های قرقه قلی، گوسفند های عربی را، تحت تربیه میگرفتند، که متاسفانه نتایج آن، رضایت بخش نبود، ولی در سالهای اخیر، مالداران از نسل

در قیلام های سال ۱۳۵۳ حدود سی فیصد فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده پوند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قرقه قلی، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک ملیون پوست قرقه قلی از افغانستان، به خارج صادر گردیده است.

ممالك عمده مصرف کننده قرقه قلی افغانی را آلمان، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند. که هفتاد فیصد قرقه قلی افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در اروپای شمالی مصرف میگردد.

شاعلی رجاء می افزاید:

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده، تا خریداران بسیاری، در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم یابا و رندو امیدواریم که در سال های آینده، هنوز هم قیمت قرقه قلی افغانی در خارج صعود نماید.

رئیس انکشاف قرقه قلی میگوید:

گوسفند قرقه قلی بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند. در هنگام تولد بچه های قرقه قلی، پوست آن ها جمع آوری شده و در آستخانه هایی که در ولایات کندهار، مزار شریف، اندخوی و میمنه وجود دارد، آتش داده می شود.

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آستخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند.

وی افزود:

سیسی پوست های قرقه قلی توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازک، نازک، پرنی، پرنی و چقماقی جدا بسته بندی می گردد.



قرقه قلی افغانی در قیلام های بین المللی

از گک سراب

زیبارویان اروپا شیفته قرقه قلی افغانی

- افغانستان از جمله سه کشور بزرگ صادر کننده قرقه قلی در جهان بشمار میرود.
- در مارکیت های بین المللی همه قرقه قلی افغانی رامی پسندند.
- سالانه در حدود پانزده ملیون دالر از این راه نصیب کشور می شود.

چسته جسته... بر صفحات مجلات خارجی، عکس هایی از مانکن های زیبا روی غریبی را می بینید، که با پوشش گرتی، واسکت، پسا جمیری از پوست زیبای قرقه قلی را نمایش میدهند... خوب است بدانید که افغانستان در قطار سه مملکت بزرگ صادر کننده پوست قرقه قلی در دنیا قرار دارد.

صدور پوست قرقه قلی، بدرجه اول، توسط افغانستان، اتحاد شوروی و آفریقای جنوبی صورت می گیرد. در مارکیت های بین المللی و خاصا مارکیت عمده پوست قرقه قلی در لندن، پوست های افغانستان، شهرت به سزایی کسب کرده است و سال به سال بر ارزش آن افزوده می گردد.



ربه های قرقه قلی



سورت می گیرد و خریداران قره قل از ممالک اروپایی و آمریکایی به آنجا می آیند.

میگوید:

سالبته باید تذکر دهیم که نوعیت پوست قره قل کشور ها، در بین سایر ممالک صادر کننده و در بین دو کشور بزرگ صادر کننده، موقف خاصی را، در بین مارکیت های بین المللی دارا می باشد. چه قره قل افغانی در اعلام های لندن بدرجه اول بفر و ش میرسد.

از طرف دیگر سیستم سورت بندی قره قل افغانی، در جهان بحيث يك معيار تجارتي قبول شده و این نوع سورت، در سایر ممالک صادر کننده و مارکیت های فروش، مورد استفاده قرار می گیرد.

می برسم:

از پوست قره قل، در جهان چه استفاده می برند؟

رئیس انکشاف قره قل میگوید:

طوری که میدانید، لباس های پوستی امروز در جهان ارزش زیادی دارند و حتی معروفترین زنان و مردان از بالا پوش ها، جاکت ها و سایر پوشاک های پوستی استفاده می کنند.

قره قل صرف به منظور پوشاک استفاده می شود و لباس هایی که از آن ساخته شود فوق العاده قیمت بها و زیباست. وی در آخر میگوید:

با وجودیکه پوست قره قل در جهان موقف خود را بدست آورده، ولی برای بلند بردن قیمت آن، در نظر داریم تا پروگرام های تبلیغاتی خود را در اروپا و آمریکا ازدیاد بخشیم و با معرفی مزیت های این نوع پوست ها، توجه بیشتر علاقمندان آن را جلب کنیم.



بالا پوش های قره قل افغانی در جهان علاقمندان زیاد دارد.



دو نمونه از بالا پوش های زیبای قره قل

گوسفند هزارگی استفاده می کنند. این نوع گوسفند هادر طی دوتا سه سال، به نسل قره قل، مبدل می شوند. همچنان گوسفند داران، در سال های اخیر متوجه نوعیت پوست نیز گردیده اند، چنانچه پوست های قره قل امسال، چه از نگاه سبزه و اندازه و چه از نگاه رنگ جلا و گل بسیار خوب و قناعت بخش بود.

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو انکشاف قره قل سوال دیگر را در باره ایلام های بین المللی، اینطور پاسخ میدهد: لندن امروز بحيث مارکیت جهانی پوست قره قل قبول شده، چه این شهر به بسیاری ممالک علاقمند این متاع نزدیک است. همه ساله دو ایلام یکی در ماه سپتمبر و دیگری در ماه نوامبر در لندن



سازگاری

جدول کلمات متقاطع

الفی :

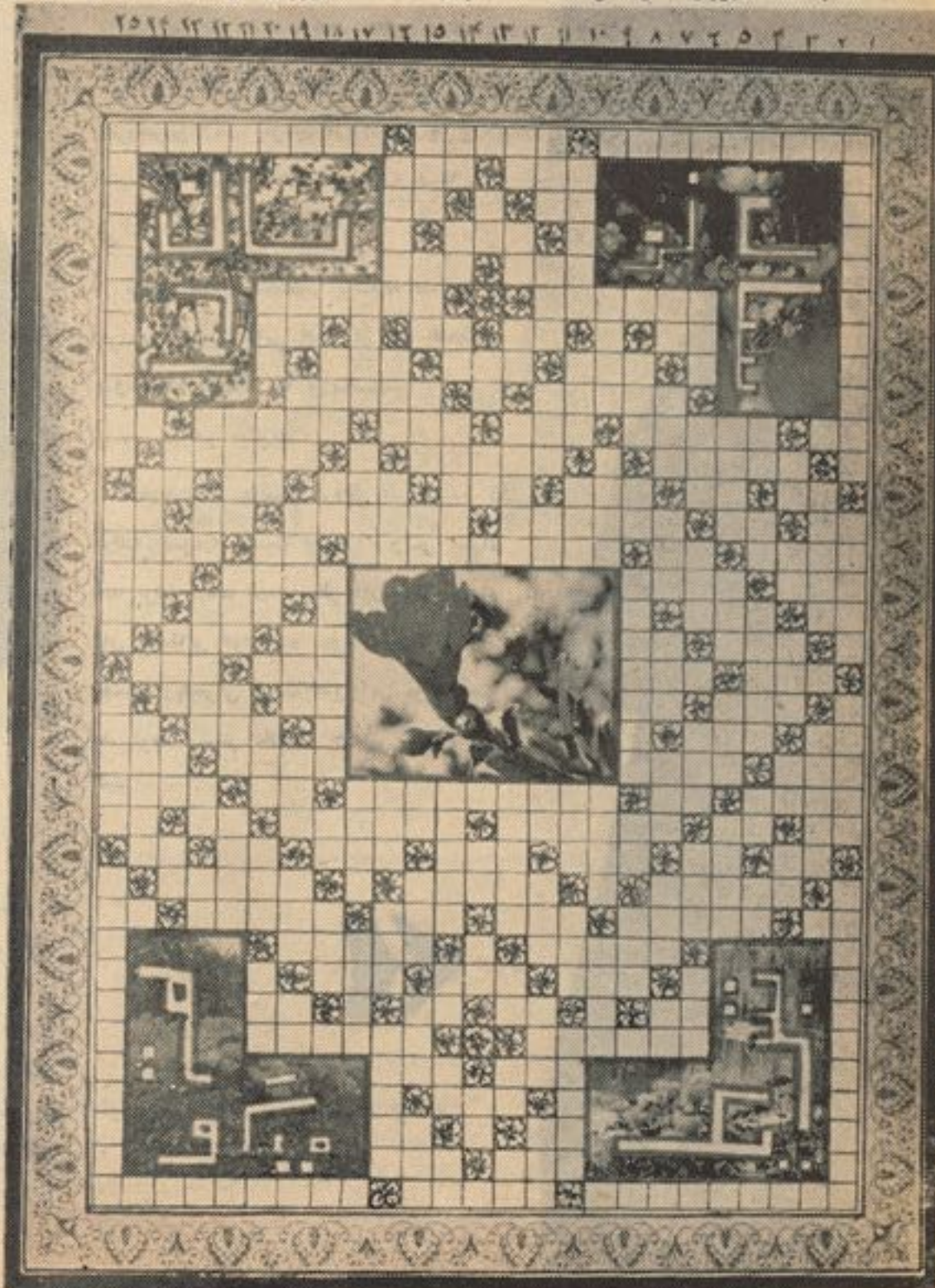
۱- سلب آمیلا اولین روز سال نو - سرزمین آزادگان - ۲- یادداشت ونوعی از پول - دوست رفیق - ۳- اگر مخفف باشد - آخر اول الفبای ابجدی - ۴- لاله در دل دارد - ۵- پسر (عربی) - عضو از بدن - ۶- از ولایات کشور - از قلمهای شرقی - ۷- مقابل روز است - توده خاک - حوت (پشتو) - کاهو (عربی) - ۸- از میوه های خوشبو - پرندگان دارند - با چنگیز آمده بودند - ۹- یکی از غذاهای خاص وطنی - تداوی - ۱۰-

باغ وحش - برای بیخشن حیوانات بکار میبرند - قرن - پرنده ای که دشمن ملخ است - وسیله ایست برای تعیین سمت حرکت طیاره - جامش معروف است - ۱۱- فلز مایع - علامت - دلفی بر سر زبان است - ۱۲- بهار فصل آن است - مادر (عربی) - امر از رفتن - طلبه املاء غلط - کمک میزدن پایه - هستم (پشتو) - ۱۳- طرف - مقابل انس - از کشور های افریقای که در حال گرفتن استقلال است - اگر حرف اولش تبدیل به (ب) میشد یکی از ادویه یونانی میبود - کافی است - کس را تشخیص لجوج - ۱۴- هشتاد (پشتو) - این هم پرنده ایست - نام دیگرش سویس است - همراه (پشتو) - گردش دورانی - ۱۵- کم - یکی از آلات موسیقی - ترس - یک حرف مکرر شده - ۱۶- جیم بدون میم - برای نهادن چه ... وجه زرد - زیر پایت گریذانی حال ... همچو حال تست زیر پای فیل - بالای آب قرار دارد -

۱۷- صاحبش مریض است - قبول نشده - تمام شد (عربی) - و این مقابل شب است - ۱۸- معدن - از ماههای عیسوی - جای گل و درخت - منفعت - ۱۹- یاری دادن - متکلم مع الفیر - ازادات حصر - کتابها - ۲۰- با سه سفرش میشود - اقوام قدیم یونان - بازم یک حرف مکرر شده - علامت جمع غیر ذیروح - ۲۱- مخفف موسسه ملی متحد شیدا و حیران - گاهی به عقب موترمی بندند تا باد بیشتر ببرد - هم اکنون شاید دردست شما باشد - ۲۲- آنچه از یاران انتظار میرو - بز معکوس - بدون حرف آخر نام یکی از مثنویهای عاشقانه است - بوم سر بریده - از شعری بزرگ کشور ما - ۲۳- شرر بی مقدمه - محتاج سمعک - از ولایات امریکا - از ولایات خود ما - شب عامیانه - ۲۴- پرنده ای زیبا که پر آنرا در ترمی ولطافت موضوع ضرب المثل قرار داده اند - از ظروف مایات - سختی - یک حرف در سه خانه - درنده است - از آلات قدیمی موسیقی - خوب نیست - ۲۵- هم شاعر بود هم مبارز - بدون یک حرف کارداست - مسافر (پشتو) - ۲۶- گل پشت و ... ندارد - بخوان بخوان فصل زمستان گذشت - در (عربی) - معکوس بره است - نوعی از ادویه - بند - ۲۷- خود کشی - مرکز لیثان - ۲۸- شهر (عربی) - هم غذاست هم دوا - سیرت - ۲۹- از سلاحهای خطرناک - دهان (عربی) - ماهی (پشتو) - غذایی است وطنی - ۳۰- مراسم است با چینی اضافی - آسمانها - ۳۱- لین خراب - نکند دانام نخورد عاقل می - ۳۲- از خوانندگان معروف رادیو افغانستان - ۳۳- الهیای موسیقی - نیز - ۳۴- سرعت فهم - بین کوهها قرار دارد - ۳۵- طبر فاریابی آنرا زیر پای اندیشه میگذاشت تا به رکاب ممدوحش برسد - از ولایات سمت جنوب کشور - مثنوی شیوایی از ابو شکور بلخی -

عمودی :

۱- دانشمندی بزرگ از عصر غوریان که آرامگاهش در هرات است - نسبت سلمان - شاعر معروف - غنی شاعر نازکیال از آنجا بود - از آثار گورکی - ۲- کاشف کلر و فورم - از خوراکیهای کوهی و بهاری - ۳- عددی است (پشتو) - این هم عددی است (دری) - صیاد می نشاند - مرگ ناقص - ۴- بابت غیبت - محل - از آلات موسیقی - همان عدد سابق است - دروازه دهان - ۵- داستان طولانی - بنده است - ماه یازدهم - مردان - ۶- انسان - هر کس بیشتر داشته باشد برقی هم بیشتر است - خدمت - چه خوش نازیست ... خوب رویان - اول و آخرش کم است و وسطش لبالب است - ۷- ماده حیاتی - نوعی طرف است - جلای معکوس - مرکز ایتالیا - بال شکسته - نبل در هم ریخته - مرد بدون پا - ۸- نوش بر شما مبارک باد - مرکز آلمان فدرال - کتابی از پسر مولانا جلال الدین بلخی - از آنطرف بیست است (پشتو) - بازم کتابها - ۹- دارای غایت از کلهای خورشید - از آنکه تعمیر - بایک نقطه - نشستن است - ۱۰- از مالک اسکندریای - سنگی که کارد را وسیله آن نیز میکنند - تکرار یک حرف در سه خانه - فهرست خارجی - بهاریش میوز - مرکز ولایت فاریاب - ۱۱- روشنی - این هم فهرست خارجی است - نومی و نام گلی است - تکرارش نام معشوق مجنون است - بنسوک بابل - پیشرفت بدون آن ممکن نیست - حیوانی عظیم الجثه - نوعی سلاح است - ۱۲- فوت بی مقدمه - درنده - به غنچه تشبیه کرده اند - دارای امتیاز - پیدا نمیشود - تصحیف عم - امروز (پشتو) - تردید - ۱۳- مکان - اشاره به غایب - دیگر (پشتو) - شیر بی سر - از فلزات - حرارت شدید بدن - ۱۴- او - از شهادت یاد - همه - ساحل ها - رسیدم صد هزار - طرف - زمستان - ۱۵- پرنده ایست - از ماههای قمری - از حروف الفبا - حرف تدا - عکس مو - دروازه - از شهرهای تاریخی ولایت هلمند - از آنطرف اره است - ۱۶- خیرهارا از آن میثویم - تداست - منسوب به آن مدنی است - به بعضی دروازه هانصپ میکنند از جو ساخته میشود - مهان (پشتو) - ۱۷- از سبزیجات است - شدت دارد - شهری در هند است - روباه دم بریده - ۱۸- راه (پشتو) - علامت اشاره نزدیک (پشتو) - از مثنویهای شیوای امیر خسرو - اگر ناتمام - از حیوانات مضر - ۱۹- ملخ بدون سر - خوردنی است - پلنگ (عربی) - خزنده خطرناک - با آن یونان است - پخته کرد - تکرار یک حرف - ۲۰- حیوان اصیل - حیوان اهلی - از حروف الفبا - درد (عربی) - این نیز در آن است - صحران - ۲۱- عالم ادبیات - رنگ سرخ (پشتو) - بدون آن مزد نمیدهند - علی است - ۲۲- راه بی پایان - زهر - قریه - برادر گندم - حرف نفی (پشتو) - ۲۳- آلت موسیقی شبانی - روز گذشته - ذوب به املا - غلط - فالین بالین - موتر شهری - ۲۴- نرم و گوارا - از ولایات کشور - ۲۵- این هم اثری از گورکی است - نوعی از روز نامه - سطح مرتفع است در شمال کشور - اثری از ازلست همینگوی -



طرح کننده : صالح محمد کپسار

ازدوستکاران



از: هامون

شکست سکوت

زبای مرغکان بگست	عقابان از ستیغ قله های نور	بهار امسال رنگینست
بهار همپای نظم نو	خروشان بال افشان	وبوستانها نگار نیست
سرایای عروس آریانا را	باز گردیدند	جهان گویی ز آتشبازی گلها
بمزیورهای رنگارنگ	کلاغان، لاشخوران، ازکنار لاشه های	نگارین خانه چین است
از: م، هامون	نیمه جان	***
آذین بست	بار سفر بستند	چمنزاران شکوفان شد
***	***	ومرغان مست مست نغمه خوانیها
زمین ازسپهر	دگر ازکوچه های سپهر	وگلها همفلس بانغمه های جانفزای باد
شکوه بی بدیل نوبهاران را	واژ قلب بیابان ها وازبهنای کپساران	نهاده سربگوش کودکان سبزه های خام و
بیای شاخه های خشک	صدای سهمگین تو فان	نورس
فرازبرگهای زرد	بگوش رهروان ناید	قصه میگویند
کنار برکه های سرد	و شب هنگام	قصه کولکهای برف وبارانها و توفانها
میریزد	صدای زوزه ترس آور گرگان	قصه پائیز غارتگر
وخورشید جهان افروز	نلرزاند حصار قلب چوپانان صحرارا	قصه تاراج باغستان
جراغ زندگی در دست می آید	***	***
ونفش چهره زندگی شب نابود میگردد	سکوت دیر پا بشکست	بهار آمد
***	وزنجیر سپیده دی	و همراه بابهاران

بهار

عالم پیر بار دیگر ز نو، دست جوان شد،
سبز شد، هجانی در میان مردم پدید آورده
درختان شکوفه کردند، خزه ها بر لب جویها
روئیدند، نهر ها روان شدند، همه جا شور
وغوغا برپا شد، دریاغ بلبل برای شاخ
گل سرخی نغمه دل سر میدهد، قناری ها
پرو بال زنان ازین سو به آنسو به پروازدر
آمدند.

باغچه های پرگل شد نسترن ها یاسمن ها
بارایچه های بهشتی شان از هر زمین و ازمیان
هرباغ و بوستان سرپدر آوردند.

غنچه گل سرخ دلیری آغاز کرد، بر ای
بلبل که به فغان آمده بود آواز سرداد تا ز
فروخت غمزه درگارش افگند، تاوقتیکه دهان
گشود، ازهم باز شد، مثل یک دختر زیبا
که تازه از بلوغ گذشته و به مراحل زیبا یسی
رسیده باشد....

بلبل شوریده حال ناله سر داد، اشک
از دیدگان فرو ریخت زیرا که او را خوا به غفلت
دردیده بود. وقتی گل باز می شود، او از
اول شب بیای گلبرگی که هنوز باز نشده بودند
نشسته بود خون دیده فرو ریخته بود، اما
الوس که هنگام باز شدن نو گل زیبا او در
خواب بود، چه می شود کرد زندگی همینطور
است گاهی انسان دچار اشتباه می شود ولی
چندان آن آسان است هر چند که بلبل هرگز
نتوانستند اشتباه خود را چندان کند.

بهار آمد

بنال ای مرغ خوش الحان بهار آمد بهار آمد
گلستان از قندوش گشت سرسبز و مد هوش
دو چشمان سیه مستش دل و دین برداردستم
گرستم از سر شب تاسحر شد خشک اشک من
جوبسمل میطیم در زیر پایش کی نظر دارد
بگوید قطره خونم بمن، آن دل لکار آمد

نویس ای خمامه از آن موکمر هر چند میدانی
نمیدانم زبانت لال شد با آنکه یار آمد

از: سید ناصر (خامه)

با کشور های جهان آشنا شوید:

سرزمین گل و بلبل

ترجمه و تهیه: دیپلوم انجیر عزیزالله
کپکده

معن در لوبیز، پوهنخی تجارت، تکنالوژی
کاتولیک (رومان) در ژا لسبور کاکا د مسی
موزیک و درامه ویانا، اکادمی صنایع نفیس
همچنان دیپلوم افتخاری ژا لسبور کاکا
ترین مراکز علمی اتریش بشمار میروند علاوه
بر آن یکتعداد مکاتب حر فوی و مکاتب عالی
تخنیک، تجارت، تربیه معلم، هو تلداری
ارتستیک و هنر، این همه میشود که در
مدت چهار یا پنج سال رشته های مذکور را
پاس و دیپلوم های لازم را اخذ میدارند.

اتریش دارای کتابخانه های زیادی بوده که
اکثرا باسمای قهرمانان و اشخاص برجسته
کشور مذکور مسمی اند منجمله کتابخانه ملی
ویانا از بزرگترین کتابخانه های این کشور به
شمار رفته و در حدود دو میلیون جلد کتب
میباشد که اکثرا قلمی، خطی و پر ارزش در
همین کتابخانه تمرکز یافته اند در اکثر شهر

امپراتوری بزرگ اتریش - مجارستان
برابر معاهده متار که (سنت جرمن انلی) به
انفکاک و واداری یک قسمت عمدتاً ای -
امپراتوری خود مجبور شد. سلطنت قدیمی
آستریا، هنگری مشتمل بر آستریا، هنگری

تشکیل میدهد که در آن نواحی شهر ویانا
پایتخت جمهوری اتریش نیز شامل است
وادیهای دریای مشهور دنیو ب اتریش
عبارت از اراضی تپه زار و جنگل زار است
رود دنیو ب تقریباً تماماً ساحه اتریش را

سرزمین گل و بلبل، جایگاه کمپوزیتور های معروف جهان موزارت و بتهوون
کشور توریستی و کوهستانی، مرکز مواصلاتی زمینی و هوایی اروپا و آسیا کشور
موسیقی، سپورت و تندرست تو نهی مهم جهان آستریا، یا اتریش.

های معتبر تاریخی آستریا مجامع آثار
نفیسه و نقاشی وجود دارد که بیشتر شهرت
جهانی دارند. استیشن های رادیویی در شهر
های بزرگ موجود و در پهلوی تلو یزیون
به نشرات داخلی و خارجی خویش بزبانهای
آلمانی، فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی می
پردازند.



قصر شون بوهل که بالای صخره
سنگی در کنار جبل آبا د گردیده از زیباترین
قصر های آستریا می باشد.

آبیاری میکند و صرف شهر های لا یسن
ژنس و ما لچ بطرف دریای آلب جریان دارند
چون نهر های کوه آلب خیلی سر نشیب می
باشد بنابراین برای کشتی رانی مساعده
نیستند در بعضی قسمت های این دریا ها
فابریکات تولید برق تعمیر شده است.
آب و هوای اتریش بصورت عموم معتدل
و ببری بوده از طرف مغرب بعضی اوقات
باد وزیده و در طول سال بارندگی دارد.
در نواحی جنوب غربی زمستان شدید حکم فرماست
کوه های اتریش از ارتفاع ۲۵۰۰ متر بالاتر
دایما از برف مستور است. اتریش جنگل
های زیادی داشته در ارتفاعات بلند برف
دایمی دیده می شود.

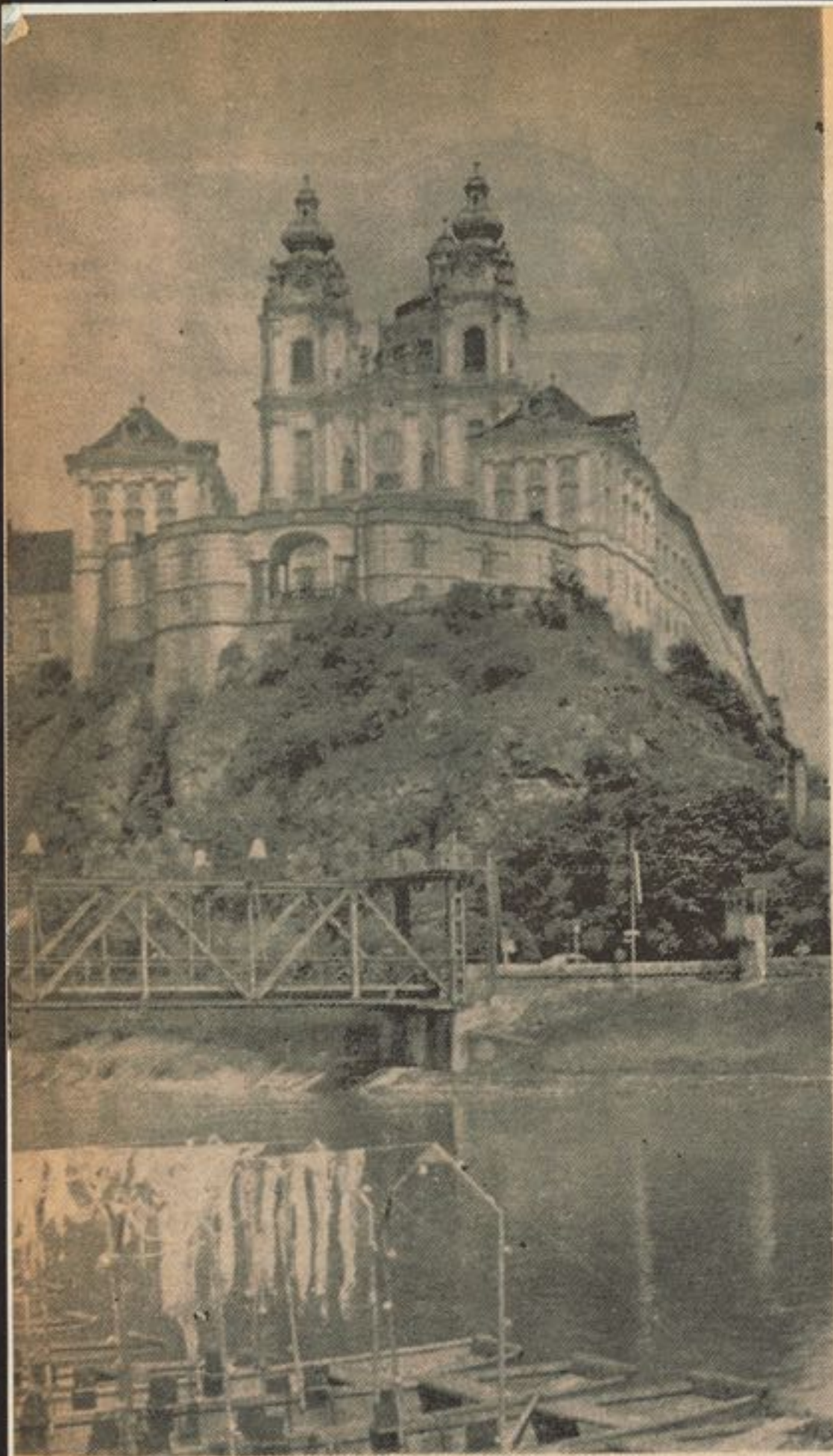
معارف درین کشور از زمانه های قدیمی
رونق زیادی درین کشور های اروپایی
داشته تدریس در مکاتب متوسطه اجباریست
اطفال بعد از سیری نمودن سن ۶-۱۰ داخل
مکتب میشوند. اتریش امروز دارای ۱۲ هزار
مکاتب مسلکی بیش از یک هزار مکتب متوسطه
۸ یونیورسیتی حکومتی و مکاتب عالی تخنیک
زراعت، بیطاری و غیره کافی دارد. اکادمی
سیاسی، صنایع، موسیقی و اکادمی علوم
طبیعی، تجارتی، تخنیک در بسیاری از شهر
های اتریش موجود اند. اکادمی علوم ویانا
از بزرگترین اکادمی های این کشور محسوب می
شود. یولی تخنیک ویانا و گرامی، پوهنخی

چکوسلوواکیا و یوگوسلاویا زیر حکم فرمایی
خاندان ساسی اتریش قرار داشت پایتخت
آن شهر وین (ویانا) بود بعد از ختم حرب
عمومی اول جهان سلطنت بزرگ آستریا
هنگری تجزیه شده به حکومت چکوسلوواکیا
که در آن اقوام مختلف سکونت داشته اقتصاداً
یکی، لکن از حیث وضعیت جغرافیایی و نژاد
های مختلفه در آن وحدت دیده نمیشد و -
جمهوریت آستریا که اهالی آن نژاد جرمنی
و یوگوسلاویا و هنگری تجزیه و تشکیل یافت
نواحی سفلی اتریش به چکوسلوواکیا و قسمت
جنوب با کوهستان جنوب شرقی
به یوگوسلاویا ملحق شد نواحی دره جنوبی
و قسمت کوه آلب اتریش بدولت ایتالیا
تعلق گرفت باین ترتیب دولت اتریش از
سهم داشتن به بحر محروم شد.

اتریش یک کشور کوهستانی بوده و
سلسله کوه های آلب در آن وجود دارد که
بعضی قلل آن از ۳ هزار متر متجاوز است که
اکثراً از جنگلهای غلو و قدیمه مستور اند.
از نقطه نظر ساختمان به سمت کشور مجارستان
سر نشیب بوده اراضی پست این مملکت را

۱- یکی از عمارات قشنگ ویانا که مقر
بلدی و پارلمان اتریش میباشد.
۲- اتریش کشور رقص و موسیقی -
ساحه ای از سالون و رقص بال.





کیلومتر مربع ساحه میباشد که با آلمان ، -
چکوسلواکیا ، انگری ، یوگوسلاویا ، ایتالیا
سوئیس و لیختنشتین همسر حد است .

۹۸ در صد نفوس این کشور اتریشی ۸۹۰
در صد اهالی به دین عیسوی کا تولىك مى
باشند . عایدات ملی یکنفر سالانه ۱۱۰۰
دالر میرسد . روز ملی جمهوریت اتریش به
۱۲۶ اکتوبر تصادف میکند . طرز حکومت -
جمهوریت اتحادیه وی که در راس آن رئیس
جمهور قرار گرفته و انتخاب آن هر ۶ سال با
انتخابات عمومی صورت میگیرد .

دولت اتریش از آبشار ها و دریا های
سرزمین خویش بقدر کافی فابریکات برق
تاسیس نموده است . صنایع آهن و ماشین
سازی اتریش خیلی مهم است فابریکات -
سامان برق دروینا امروز در قطار کشورهای
عالی قرار گرفته است . صنایع قطار ، واگون
سازی نساجی ، کشتی سازی در لنس ترقی
خوبی کرده اند همچنین چینی سازی در شهر
کنتل فلا رونق زیادی دارد چون مناطقی
کوه آلپ به نسبت کثرت جنگلهای غلومنیع
و افرجوب است بنابر آن صنایع چوبی اتریش
مخصوصا فرینچر سازی و سلولوز سازی
ویانا و هکدا صنعت کاغذ سازی در سالهای
اخیر انکشاف قابل ملاحظه نموده است .

اتریش درسا ختن آلات موسیقی و افزاد
جراحی و علمی که مرکز آن شهر ویانا است
پیش قدم و در تمام اروپا معروف است
اتریش دارای ۴۰ هزار کیلومتر جاده ۲۰
هزار کیلومتر راه آبی دریایی ۱۲۰ هزار کیلومتر
متر راه آهن دارد اتریش بعد از اکتوبر
۱۹۲۰ بر اثر معاهده سنت جرمن حکومت
شاهی منحل و بصورت یک کشور دیموکراسی
جمهوری در قطار کشورهای جمهوری جهان
درآمد .

کوه های آلپ با دره های روما نیک ، -
پوشیده از جنگلهای سرسبز و گلپای -
رنگارنگ و هوای لطیف ، رستوران ها ، استراحت
گاههای توریستی بصد ها کیلومتر شرقا و
غربا درین سر زمین خوابیده اند . جویبارها ،
دریاها و جیپل های آن دایما پر آب بوده برای
سیاحت و شکار حیوانات و ماهیگیری خیلی
مساعد است .

اتریش در چارهای سرکها ، راه آهن
و خطوط هوایی اروپا قرار گرفته و یکی از
مراکز مهم ترانسپورت اروپا و آسیا بشمار
رفته و مهمترین مراکز بین المللی رابهم
وصل میکند از میدانهای هوایی مهم آن بر
علاوه ویانا میتوان میدان هوایی تیرو ل ، -
سالزبورگ ، سارتیا و استریا دانامبرد .
سایتیایا بایتخت کل گنفوت دارای مناظر
فشننگ طبیعی بود . بزرگترین جیپل اتریش
بنام ورت در همین شهر قرار دارد هزاران
قایق و موتورگوت در آن به گردش اند و مرکز

سیورت های زمستانی نیز بشمار میرود . -
کلیسای معروف (بیرگ کریشی) و جایگاه
کمپوزیتور معروف اتریش جوزف هایدن
در شهر ایژن اشتات که یک شهر تاریخی
اتریش میباشد واقع شده است . آستریا پیش
از ۱۲ هزار هو تل و جای رها یش و پنجم
استراحتگاه کوهستانی دارد که همه مجهز
و با وسایل عصری آباد و مهیا اند . اتریش در
طبابت و سامان طبی سرآمد دیگران بوده
شفافخانه ها ، دکترین فعال دارد چشمه های
آبهای معدنی تقریبا در همه شهر های اتریش
موجود و رول بزرگی را در حیات طبی این
کشور بازی میکند .

طوری که قبلا ذکر شد آستریا درسا ختن آلات
موسیقی پیشرفت زیادی کرده است از اینرو
مردمان این سرزمین را (ملت موسیقی و
رقص) میدانند .

عموما در موسم تابستان پروگرامهای
کانسرت ، اوپرا و بازیها در اتریش برپای
شود که درین نمایشات معروفترین هنر
مندان جهان در اتمو سفر بسیار صمیمی
اشتراک می ورزند که بعضی ازین نمایشات
هنری و کلتوری شهرت جهانی دارند . دولت
اتریش و موسسات هنری خصوصی سالانه
درین فستوالهای هنری از کشورهای دولت
دعوت میکند تا در فستوالهای مذکور اشتراک
کنند .

فستوالهای هنری اتریش از خود موضع
و اوقات معینه ای دارند که سالانه در همان
موقع و محل بر گزیده میشوند .

ویانا که بزبان آلمانی آنرا (وین) می نامند
بایتخت جمهوریت اتریش است که بالای
دریای دنیوب موقعیت دارد ساحه ۴۱۴
کیلومتر مربع را در بر گرفته است و از نگاه
اداری به ۲۳ ناحیه قسمت شده است نفوس
آن تکیه به دو میلیون میکند که ۲۲ فیصد
نفوس اتریش درین شهر جمع شده و ۳۹۳۰
نفر در یک کیلومتر مربع آن زندگی می
کنند .

ویانا استشنا رول بزرگ و مهم اقتصادی
کشور را بازی میکند که چهل فیصد تولیدات
صناعتی و نود فیصد سرمایه با تکیه در همین
شهرتجموع کرده اند و از نگاه صنایع دستی
ویانا پیشرفت زیادی کرده است . قبل از
جنگ دوم جهانی ویانا شامل صنایع ضعیفه
بوده که مخصوصا برای صادرات تخصص
داده شده بود . بعد از جنگ صنایع مذکور
ازین شهر رخت بسته و جای آنرا صنایع
ماشین گرفت که عبارت از صنایع آلات -
الکترو تخیلی ، اندازه گیری و انجیری ، -
پولیگرافیک و غیره بوده بر علاوه صنایع
کمایوی ، نفت مواد خوراکی درین شهر پیشرفت
قابل ملاحظه ای نموده است .

ویانا دارای ۴۶۰ موسسه پولی -
کریبتی و بیمه ها میباشد دوبانک بزرگو

از قصر های دوره رنسانس قصر
(مک ابی) در اتریش سفلی .

و مشهور آن کریبتانت استال ولندر بانک
به ده ها فابریکه صنعتی و موسسات
تجارتی را کانتروال میکند درسا لهای اخیر
به تعداد وسر مایه بانکهای امریکایی ، انگلیسی
و آلمان غربی درین شهر افزوده شده
ویانا دارای بهترین ارکسترت دوره های
انسانی ، مجسمه ها ، مینار ها ، فواره ها
مجسمه های سنگی عالی بوده زیبایی و اشکال
و رنگین آن این شهر را آراسته و در جمله یکی

یکی از حوض های شنا که جوانان اتریش
سخت به آن علاقمندند .

پنهان کردن خطاها و کمبودها...



سائیکه می آید



استدلال غیر منطقی یا منطق سازی و یا دلیل تراشی عملی است که از روی آگاهی شخص صورت نمی گیرد و آن عبارت از آنست که شخص برای موچه قلمدادن عمل نامطلوب و نامعقول خود یا برای حفظ ارزش شخصی و یا به جهت فرار از سرزنش چه بوسیله نفس خود و چه توسط دیگران به دلیل آوردن غیر حقیقی می پردازد.

روش منفی بودن یکی دیگر از روشهای است که برای پنهان کردن خطاهای خودبکار میبرند. دراین مورد شخص عکس آن میکند که از او انتظار دارند و با گفتن کلمه (نه) می خواهد خود را از زیر بار مسئولیت خارج سازد. این روش وقتی بصورت یک عادت در آید موجب می شود که شخص منفی باف، بار

یا گفتن کلمه نه، باید از مسئولیت های خودشانه خالی نه کنیم

هدف دور میگرد و جبران آن ایست: بعضی اینکه خود را از غایه خود دور بسازیم و خطاهای خود را مخفی کنیم و کارهای نامطلوب انجام دهیم بهتر است یا نقایص رو پرستیم و آنها را بپذیریم و اگر جبران آن امکان دارد بگوئیم که آنها را جبران نمیایم.

گاهی اوقات شخصی برای رسیدن به هدف یا آرزو، کج خلقی را پیش میگیرد و علت عمده کج خلقی از آنجهت است که مانعی برای رسیدن به هدف خویش می بیند چنین روشی البته باعث عدم احترام و بی میلی می گردد و شخص به عوض رسیدن به هدف از

که سال خود را باید با کار آغاز کنیم و دشت و دمن دیار ما به بازوهای توانای جوانان ما محتاج است اجتماع ما از جوان امروز ایثار می خواهد و از خود گذری توقع دارد و در توانیم در پر تو اتحاد همگانی در تحت پرچم زیبایی جمهوری خود جمع گردیم و جهانی خلق کنیم که بیش از همه در آن - سعادت و خوشبختی، کار و درد ملی موجود باشد و اولاد آینده خاک ما متوجه خالیکاهای پارینه خود گردند و بگویند که بیش از همه متوجه این نکته گردند که سعادت آنها، سر فرازی، آنها آرامش آنها مربوط به اجتماع نغمه آنها و صدای آنها نوید تازه به امید آنها است.

کنون که مادر استانه سال نو قرار گرفته ایم و بهار سال ۱۳۵۴ را با آرزوی های نوو امید های بی پایان استقبال میکنیم و امید داریم که طغنه بهاری برای وطن ما و اجتماع ملت این حقیقت روشن گردیم که وظیفه مادر خیال وطن ما و اجتماع ما چه بوده و چیست. و کشور جمهوری ما از ما چه توقع دارد. آیا هنوز موقع آن فرا نرسیده است که از خواب های پارینه بیدار گردیم و درین دمیکه طبیعت می خندد و فضای طرب انگیز بهار از عطر های شکوفه مملو است و چهره پرندگان در شاخسار آن بلند، بلند است ولی کنون نغمه آنها و صدای آنها نوید تازه به امید آنها است.

پیکهای بهاری



فضل احمد صیقل

شاغلی فضل احمد صیقل فارغ التحصیل لیسه غازی که بیشتر به مطالعه کتابهای علمی علاقه دارد، می خواهد که سال نو، بیشتر به کتابخانه ها مراجعه و به مطالعه اش بپردازد. او سالی را که گذشت، برایش یکسال دلچسپ و از هر نگاه خوش آیند خوانده گفت: (من درین سال نسبت بسا لهای گذشته بیشتر درس خواندم و لغره آنها برایم فضاغت بخش بوده).



بیغله فوزیه واحدی

بیغله فوزیه واحدی فارغ التحصیل لیسه زرتوبه طی صحبت سال ۱۳۵۳ را یکسال نیکو خوانده گفت: (آرزو دارم، تا در سال نو در کانکور پوهنتون موفق شده به فاکولته مورد نظر خودنا مل شوم و به این ترتیب سطح و اندخته علمی خود را بالا ببرم). بهار علاقه خاصی دارم، میخواهم با فانیل خویش از مناظر زیبای کشورم بیشتر مستفید گردم و در قسمت پخت و پزمخواهم نوآوری های باورم.

عقاید جالب درباره مود



«عده از خوانندگان ما طی نامه های جداگانه درباره مود نوشته اند:

شاعلی محمد عثمان از قیرویان می نویسد: در بسیاری از مجالس خواه ناخواه صحبت از مود میشود ازین ر هکتر بنظم مود مینی ژوپ طرح برازنده ای است اما فقط برای دختران جوان که سن شان بین بیست و پانزده تا سیست است نه برای خانمهای چهل ساله. بهتر است خانمها این مود را برای دختران شان بکنند.

«شاعلی محمد نذیر از کار ته پروان می نویسد:

(توتیکی) پدیده تازه است اما من آنرا قبول ندارم زیرا از نظر قانون کلی و تقسیم



مینی ژوپ خوبست اما...

آدمها به دو جنس مرد و زن تقسیمه دارم ولی این دخترک (توتیکی) نه یک پسر است و نه یک دختر چون یک پسر تا حد او نمی تواند شکسته و ظریف باشد و یکد ختر کامل هم مانند وی نمیتواند و نه باید فاقد جاذبه زنانگی باشد پس بهتر است یا مرد باشد یا زن.

«پیغله ماری از لیس زو گونه درین مورد نوشته است:

به عقیده من مود بیشتر برای زنان و دختران مورد بحث است تا به مردان ولی دیده شده که عده از پسران گوی سبقت را از دختران درین قسمت ربوده اند و چنان درین قسمت معلومات دارند که دست دختران را از پشت بسته اند.

برگل و سبزه زارهای زیبای سال.

بهار لبخند میزند

کنون روزهای روشن و پرشور بهار آغاز میشود زندگی لبخند میزند.

کنون بهار است ماه حمل بهار میخندد ماه ویکتور هوگو!

روزهای آسنا که خاطرات دلفریب بهاران گذشته را بیدار می آورد و از روزهای جوانی حرف میزند.

درختان چترهای گل بسر کرده اند در دشت ها گلپای سرخ روئیده است مرغکان آرام آرام نغمه زندگی را میسرایند.

تاج افتخار و سربلندی فصل سال بانسیم صبحگاهی و طلوع آفتاب بهاری توام شده در شاخهای درختان هوای عطر آلود آنرا بخوبی میتوان حس کرد.

غروب آن از عشقهای سر است جوانی سرشار است ز بهای شب که به آسمان نگاه میکنم صدای فرخنده دل انگیز سازی را میشنوم که میخازد بهار لبخند میزند.

مترجم: ر. اعتمادی

سخنران برگزیده درباره عشق از

مردان بزرگ

خوشبخت آنکسی است که خداوند به او دلی بخشیده که شایسته عشق و سوز و گداز است هر کس که اوضاع عالم و قلب انسانی را در آینه دوری عشق و درد ندیده باشد هیچ حقیقت ندیده و از دنیا چیز نفهمیده.

عشق سلطانی است که از مرکز قلب به سایر اعضای بدن حمله نموده زردی را در رخساره لکنت و در زبان و ضعف رادر عقل بیدار میگذارد و معائب و خطایای معشوق را در نظر عاشق محاسن جلوه میدهد.

(ارسطو)



محمد عظیم هاشمی

همسپری گرامی!

البته طلعه بهار و سال نو برای همگان فرخنده و امید دهنده است درین ماه سال است که امیدها بیشتر و آرزوها بی پایان ترمی گردد.

ببخشید که میگویم آرزوها بی پایانه زیرا یک جوان که پس از فراغ تحصیل قدم در مرحله اولین ماموریت خود میگذارد می خواهد برای خود جهانی خلق کند که مطلوب اوست و به انتظار او درس خوانده و شبپا و روزهای رنج آوری را سپری نموده است.



رحمت الله

یا پیامهای سال نو

شاعلی رحمت الله قرطاسیه فر و ش میگوید:

(آمد وارم بهاری را که در پیشرو داریم به همه هموطنان گرامی نیک و دلپسند باشد آرزو دارم که سال نو و بهار نو یکسال پسر خیر و برکت باشد من آرزو دارم که درین سال با استفاده از موقع از بعضی ولایات کشور دیدن کنم زیرا گفته اند که سفر خودش یک درس است. درس برای زندگی و درس برای یک زندگی پر تحرک.

فال حافظ

ترتیب از: حسن بهنام

خوانند گمان گرامی!

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (تفرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید. مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده میشود بیت «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیت مربوط به روز یکشنبه در صفحه احوال حافظ مراجعه کنید.



بهارت را تبریک

میگویم

و به تمنای

سال بهتر

سال آرام

وزندگی خاطر

خواه

از چشم

کمره عکاس

دور نمی رویم





شنبه

- ۱- شگفته شد گل جمر او گشت بلبل مست
صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست
- ۲- روتق عهد شبایست دگر بستان را
میرسد مژده گل بلبل خوش الحان را

- ۳- گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و بین
که از تپول زلفت چه بفرار اند
- ۴- ساقی حدیث سرو و گل ولاله می رود
وین بحث با آلاله ناله می رود
- ۵- شد از خروج رباعین جو آسمان روشن

- ۶- بهار و گل طرب انگیز گشت و تو به شکن
به شادی رخ گل بیخ غم زد دل بر کن
- ۷- دیگر ز شاخ سرو سبزی بلبل صبور
گلپانگ زده چشم بد از روی گل بدور

یکشنبه

- ۱- کس ندیده است ز اشک دهن و افاده چن
آنچه من هر هر از باده صبا می بینم
- ۲- خواهم شدن به بستان چون غنچه بادی تنگ
و آنجا بایک نامی پیراهنی دریدن

- ۳- آسایش دو گیتی تفه میر این دو حرف است
بدوستن مروت بسا دشمنان مدرا
- ۴- معاشران گره از زلف یارب باز کنید
شب خوش برین قصه اش دراز کنید
- ۵- یارب کجاست محرم رازیکه یک زمان

- ۶- ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
روزی تفقدی کن در ویش پیشوا را
- ۷- زان باده که دومکنده عشق بفروشد
مارا دوسه ساغر بدموگو رمضان باش

دوشنبه

- ۱- بر سر تربت من بامی و مطرب بنشین
تا بیویت ز لعلد رقص گشتان بر خیزم
- ۲- در خرابات مغان نور خدا می بینم
وین همه از نظر لطف شما می بینم

- ۳- پیران سخن ز تجربه گویند گفت
هان ای پسر که پیرشوی پند گوش کن
- ۴- دلربایی همه نیست که عاشق بکشند
خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش
- ۵- هر که خواهد که جو حافظ نشود سرگردان

- ۶- کس نیارد بر او دم زند از قصه ما
مگرش باده صبا گشوی گزاری بکند
- ۷- بدرد عشق بساز و خوش کن حافظه
رموز عشق مکن قاش پیش اهل عقول

سه شنبه

- ۱- زیر بار است درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
- ۲- مراد دل ز نهادنای باغ عالم چیست
بست مردم چشم از رخ تو گل چین

- ۳- در بیان طلب گرچه زهر سوخته خریست
مروود حافظ بیدل به تو لای تو خوش
- ۴- هر که خواهد که جو حافظ نشود سرگردان
دل به خوبان نهد از پس خوبان نرود
- ۵- سخن درست بگویم نمی توانم دید

- ۶- ساقی بیا که یار و یار پرده بر گرفت
در چراغ خلوت بیان باز در گرفت
- ۷- دوره منزل لیلی که خطر هست در آن
شرط اول آنست که مجنون باشی

چهارشنبه

- ۱- من ترک عشق شهادت و ساغر نمی کنم
صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم
- ۲- به زنگ سیه گردی هزاران رخنه در دینم
بیا گز چشم بهارت هزاران درد بر چینم

- ۳- باغ بهشت و سبانه طوبی و قصر و حور
با خال کوی دوست برابر نمی کنم
- ۴- اگر آن ترک شیرازی بدست آورد دل مرا
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا
- ۵- من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

- ۶- که عشق از پرده عصمت بیرون آرد زلیخا را
مخرورج حسنت اجازت مگر نداد ای گل
- ۷- که پرشی نکتی غنایب شیدا را
دمه شب درین آمیسم که نسیم صبحگاهی
- ۸- به پیام آشنایان بنوازد آئین را

پنجشنبه

- ۱- میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
جو بار ناز نماید شما نواز کنید
- ۲- سخن سر بسته گفتی با حریفان
خدا را زین معما پرده بر دار

- ۳- بسا و خیال اهل درد بشنو
بلفظ اندک و معنی بسیار
- ۴- کام جان تلخ شد از صبر که گردیم بی دوست
عشوه زان لب شیرین شکر باد بیار
- ۵- عشق بازی کار بازی نیست ای دل سرباز

- ۶- زانکه کوی عشق نشوان زد بجوگان هوس
دارم از زلف سیاهش کله چندان که میرس
- ۷- که چنان زود شده ام بی سرو سامان که میرس
زلف را حلقه مکن تا کنی درونم
- ۸- طره را تاب مده تاندهی بر بادم

جمعه

- ۱- طریق عشق بر آشوب و فتنه است ای دل
بیفتد آنکه در سن راه با شتاب رود
- ۲- مادر بیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

- ۳- زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
- ۴- در بیان طلب گرچه زهر سوخته خریست
مروود حافظ بیدل به تو لای تو خوش
- ۵- تلقین و درس اهل یک اشارت است

- ۶- کفتم کنایستی و مگر نمی کنم
هر سروموی مرا با تو هزاران کار است
- ۷- با کجایم و ملائکگر بسکار کجاست
منم مکن ز عشق وی ای معنی زغان
- ۸- معلوم دارم که تو او را ندیده ای



است ولی کلمات از دهانم خارج نشد. بر دیگر او رانیدیم.

روز بعد برف شروع به آب شدن نمود. نظرات آن از روی خانه های ویران گاللیو مردی می جکید مانند اینکه بحال این خانواده می گریست.

لنوکس و مادرش بستر می شدند.

کنار بستر لیدی گرات نشسته بودم. ناگهان دروازه اتاق خواب باز شد و ایوا بل برون آمده پرسید.

«در چن خوب هستی»

لیدی گرات با احتیاطی که از آن نفیست باریک گفت.

بیشتر است باردیگر این کلمه را بزبانم نیازی. جانی سعی کرد تورا بیاید و لی تو همه را زیر پایت گذاردی و فرار کردی. فکر نکن تو رانشناختم. جانی بیچاره بتو علاقمندی پاک داشت. اونمی خواست قصه های نفرت آوری که بر اطراف تو یغش شده بود باور کند.

تو همیشه برای او یک لکه سیاه بودی. همه کس راجع به روابط تو و شوهرم می دانند و حتی همه همه مردانی که بدورت می گشتند. آن سفر طولانی به تو و خانواده ات تعبیل شده بود زیرا تو حامله دار بودی و آنهم از خسرت. بعد همه چیز رابه جانی گفتی و آن حادثه شوم را بار آوردی ولی حالا دردد بگری وجود ندارد که توبه آن عرو سی کنی. تو نتوانستی لنوکس را بچنگت بیاوری و به همین سبب تو اجازه نداری کلمه (مادر) را بکار ببری».

سکوت ترس آوری بر همه جا پال گسترده بعد صدای خش خش پ راهس و بسته شدن دروازه شنیده شد. مانند ما ندیم.

چشمان لیدی گرات باز بود و لی از آن توری بیرون نمی چید. و لحظه بعد چشمانش برای خواب بسته شد.

بسوی اتاق لنوکس برای افتادم. و خواستم که برایم بگوید که دوستم دارد.

دروازه را باز کردم. لنوکس بیدار بود و منتظرم. بسادگی گفت:

«آرا دوست دارم. هلن با من ازدواج می کنی؟»

بسویش خم شدم. بعد لبهاش بمن تماس نمود و بالاخره مزه آرامش را بعد از مدت های طولانی باز یافتم.

کسی را از زینته ها پایین کرد. هوا سرد بود و انعکاس حلقه ای در برابر سگ. بعد صدای سینه ای سعی کردم از دست این کوس خرد رادها سازم ولی تهری نبخشید. از لیام فریاد های بی شکل برآمد. مغز به اهمیت و شادمانی و رازهای می یافت ولی لذت بهمانی نداشتیم. غمزه بمن اظهار میداد که چیزی انجام بده.

ناگهان چرخ زدم (مرا افکار کردی) و چشمانم باز شد.

باورم نمی شد ولی درد واقعا وجود داشت و همچنان بوی مشعلی به مشام میرسید و چیزی باکسی در گوشه ای مشغول کندن زمین بود... فریاد کردم و صدایم طنین عجیبی نمود و دوباره این کار را کردم شبی که مشغول کندن زمین در آنظر ف (فیل باکره) بوده طرفم آمد. او دینش با صدای خشک و آمرانه گفت:

(چرخ نزن)

مرا به میخ های آهنین صلب و اریه دیوار بسته بودند و نمی دانم که در هنگام بیپوشی چه بسر مانده بود و لی اکنون به صورت درست دینش و دیوا نگی هایش را در کمر می کردم.

برسیدیم:

راز من چه می خواهی. تو مریض هستی بگذار بتو کمک کنم.

(تو دیگر نباید از آن نگاه های که دیشب به لنوکس انداختی. ببندازی تو باید از من باشی.)

در همین موقع صدای لنوکس آمد. (دست نگه دار اگر او را آزار بدهی ترامی کشم.)

دست تپیدم که دینش سست شد و بروی چپره و گردنم سایه درازی انداخت.

(دینش تفنگچه ای که از جنگ گریه ها آوردی بدستم است. آن را به پای لنگت آتش خواهم کرد و همینجا می گذارم تا با درد جانکه جان بدی.)

(او چطور فهمیدی؟)

(البسی درد که اتاق هلن روشن است و من اینجا مکه بسترش را خالی یافت. همه را بیدار کرد و متوجه شدیم که تو دینش نیز گذاشته بودی. بعد تفنگچه ات را برداشتم و اینجا صدای هلن را شنیدیم.)

تفنگچه را مانند و بند ها را از دستم هایم برداشتم. من آزاد شدم.

...

البنا سعی کردند اعتراض کنند و لی من گوش نکردم. بسوی ستون دود دیدم. جانی ناگهان از بین دود برآمد و روی دست هایش لنوکس قرار داشت. من و موری کمک نمودیم و دوباره برای یافتن ایوا بل برون آتش زدم. من سعی کردم بگویم او مخلوط

سجاری ۵۲

... و دانی دوباره درخاخره ام زنده شد که:

سگم سرم خنده کنه. گیایه گوس «یکه...»

یک وانی متوجه شدم که کریم هم بمن خیره شده نگاه میکند. خواستم بسویش لبخند بزنم که کریم با لحن سوخی گفت:

«آی که توام دیوانه شدی. مکم بچم ناخالی سگ پیدا نکردی».

چره نبود هر دو بلند بلند خندیدیم و آواز خنده های ما میان دو کان کریم باهم

آتش و جوی می شد. پایان

صفحه ۵۱

در روز اد دهان خانمان پرو بسا و

بود. ام رفتم که چی کب اس از یکی از او

مردم پرسیدم که چه شده؟ گفت: برو درون

خوابگاه برو. و ختی درون رفتم...»

کریم نگاه بی مکت کرد و پرسیدم: دیگر

چی دانی؟

«آره دانی ره کفر ق خون بود و مثل کج رو ش سفید بزد کاکا بشام گریه میکرد. این کم گریه چیده گشت: خودش خود»

کریم گفتی که دا میخا...»

دگر از قصه کریم چیزی نفهمیدم و کب

بقیه صفحه ۵۷

دیوانه در..

ده بغل گرفت و گریه کنده ده دامنه کوزه برد و زیر خاک و سنگ باکاش

به او روز تا وقت گذشت بودم و گریه کنده سبیل می کردم. ده آخر برش می کشتم:

خواس دکه سگ پیدا شده از پایت کنه خوش و اورم گفت:

نی دکه سگا سرم خنده کنن. دگایش ره دیوانه کنن.

دیوانه کنن.



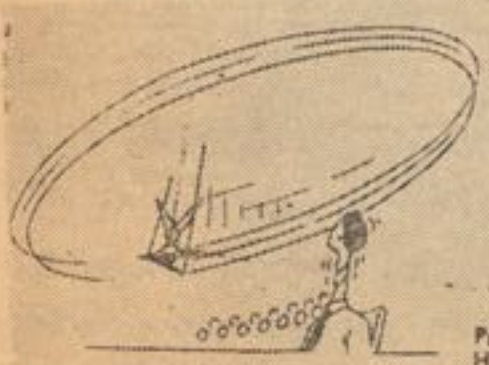
بدون شرح

با چار پا

شخصی از دوستش پرسید:
- راست است که شما یکی رادو میبندید؟
در جواب گفت:
- آری! چنانچه شما را با چار پا می بینم!

من رفتم خدا تکمیل دار ... رفقا
تأثیر کتاب

شخصی گفت: زخم سه گانه بدنی آورده و
اتفاقاً روزی قبل از وضع حمل هم کتاب سه
تفنگدار میخواند، از این قرار تصور میکنم،
سه تفنگدار کتاب مولری است!
شنونده لبخندی زده گفت:
اگر مطالعه کتاب تا این حد مؤثر باشد،
پس باید خدا را شکر کنید که کتاب چهل طوطی
نمی خوانده است!



مردن درازی بلای جان آدمی

ژوندون



قرابت

يك وقت شخصی بر جعفر بر مکی وارد شد و تقاضای کمک کرد، پس از چند روز که برای
اخذ نتیجه موفق شد جعفر را ببیند، به وی گفت:
چرا این قدر در پذیرفتن من و انجام مسئولیت تعلل میوزی؟ در صورتیکه بین من و شما
قرابت نزدیک وجود دارد!
جعفر با تعجب از چگونگی قرابت پرسید و مرد در جواب گفت:
پدرت در جوانی از مادر من خواستگاری کرده بود، و اگر ازدواج آنها سر می گرفت حالا من،
توبو بودم.

بخل و امساک

شخصی بخیلی را گفت:
سبب چیست که باین دوستی و رفاقت،
مرا مهمان نکرده ای؟
بخیل گفت: به جهت آنکه از قوه استیصال
توباخبرم! هنوز لقمه به دهانت نرسیده لقمه
دیگر برمی داری!
دوستش گفت: مرا مهمان کن، شرط میکنم که
در میان هر دو لقمه دورگفت نماز بجای آورم

کارت ویزیت

روزی یکی از اشخاص از خود را کسی در غیاب
(ولتر) نویسنده شپیر فرانسوی بدیدنش رفته
بود، برخلاف انتظار دید که وضع اطاق ولتر
بسیار درهم و آشفته و گرد و خاک زیاد روی میز
تحریرش نشسته است!
از فرط ناراحتی با انگشت خود روی همان
میز گرد آلود نوشت (احمق) و رفت.
فردای آنروز تصادفاً ولتر را در سرک دید
و گفت:
دیروز خدمت رسیدم تشریف نداشتید!
ولتر بانگاهی فیلسوفانه بر او گفت: بلی،
کارت ویزیت شما را روی میز تحریر دیدم!!

خرس و دزد

صاحب باغ انگور وارد باغ شد و دید يك
دزد و يك خرس مشغول خوردن انگور هستند،
صاحب باغ، دزد را گرفته به دوخت بست و
خرس را بیرون کرد و چوب را برداشت که دزد
را بزند.
دزد گفت: چرا تبعیض قایل شدی؟ کاری
به خرس نداری و مرا میزنی؟
صاحب باغ جواب داد: برای اینکه خرس
میخورد و میزود، مگر تو میخوری و هم می بوی



برخی که بهار آمده!!

آرایش و پیرایش

اقسام کریم، پودر، لبسریسن، توریید بعضی مواد خام مانند اسپاناس سرخی و غیره نیز تهیه و عرضه می‌کند. تصمیم گرفته شده است که تمام

چون بار دیگر اموال خارجی بازار های مصر را پر ساخت صنایع محلی بایک رقابت شدید روبه رو شده کارگاه های دستی جای خود را به کارخانه های بزرگ گذاشت و عده بی هم در این رشته تخصص یافتند و میزان تولیدات بلند رفت. مثلاً از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ از قام تولیدات از ۵۶۷۲ درجن لوازم آرایش به نه هزار درجن رسید. سرمایه های ملی برای تولید عطر های لوکس به کار افتاد و سه فابریکه بزرگ به وجود آمد.

صنعت آرایش پیش از هر چیز دیگر فن و هنر است ما ساز، توفی، و رنگ آمیزی موی و آرایش روی عملیاتی است که باهم اختلاف دارند و هر یک مستلزم وقت و اهتمام خاصی است. بالاخره متخصصین مصری به تمام اسرار صنعت آرایش پی برده اند و از سال ۱۹۵۶ به اینطرف تعداد متخصصین آرایش خارجی در مصر کاهش یافته است.

چون این فن در ممالک مترقی به موسسات آرایش منحصر نمائده به پوهنتونها نیز راه یافته است و به حیث یک علم فرعی در پوهنهای طب تدریس می‌گردد. با اینکه آرایش در جمهوریت عربی متحد از هر لحاظ پیشرفت نموده و لی بازم گاهی مشکلاتی مخصوصاً از رهگذر

تورید بعضی مواد خام مانند اسپاناس عرض و جود می‌کند. تصمیم گرفته شده است که تمام این مشکلات و لو به هر قیمتی باشد از میان برده شود چنانچه در این اواخر برای ذرع بعضی نباتات خوشبو از قبیل یاسمن، نیلوفر و انواع مختلف گلها به پیمانه و سیعی در ناحیه شرقی اقدام به عمل آمده و این فعالیت در ساحه وسیع ناحیه نیز به سرعت روبه افزایش جریان دارد.

دختران جنگلهای سیاه در شب عروسی موی خود را در چنگ آرایش گران می‌گذازند تا تار از سرشان برکنند و رشته های مهره های رنگین را با چنان فشار بصورت های متقاطع به چهره های شان ببندند تا در گوشت رخسار شان فرو برود و بندیش جریان خون در ورید های چهره برافروختگی و آماسی به سیمای شان ببخشد.

این رنگ آرایش، زیبا ساختن باکندن موی و فشردن و بالاخره زیبا ساختن با استفاده از رنگ های گلها و گیاه های وحشی صورت بسیار ابتدایی آرایشگری بود که روزگاری هم دختران انگلیسی باگزیدن لب سرخی و رنگینی بدن میبخشیدند.

و در مصر نیز هر چند مراحل تکاملی خود را پیموده است اما با مقایسه با فن آرایش اروپا ثبات می‌توان اصالت های آنرا شناخت.

بقیه صفحه ۶۱

قصه‌ای از غصه‌ها

های آن لذت ببریم.

وامعطف برگشته بزرگان که: هر قدر بر تجربه افزوده میشود بصیرت و آگاهی شخص گسترده تر و ژرف تر میگردد.

پس آروزمندیم گذشته هارا بباد فراموشی سپرده و از بهار عمر خویش که با بهار طبیعت یکجاذراه میرسد. صفحه جدیدی را در زندگی خویش گشوده و به امید اهداف عالی و زندگی سعادتمند پیش بروئید.

به امید موفقیت

صفحه ۵۳

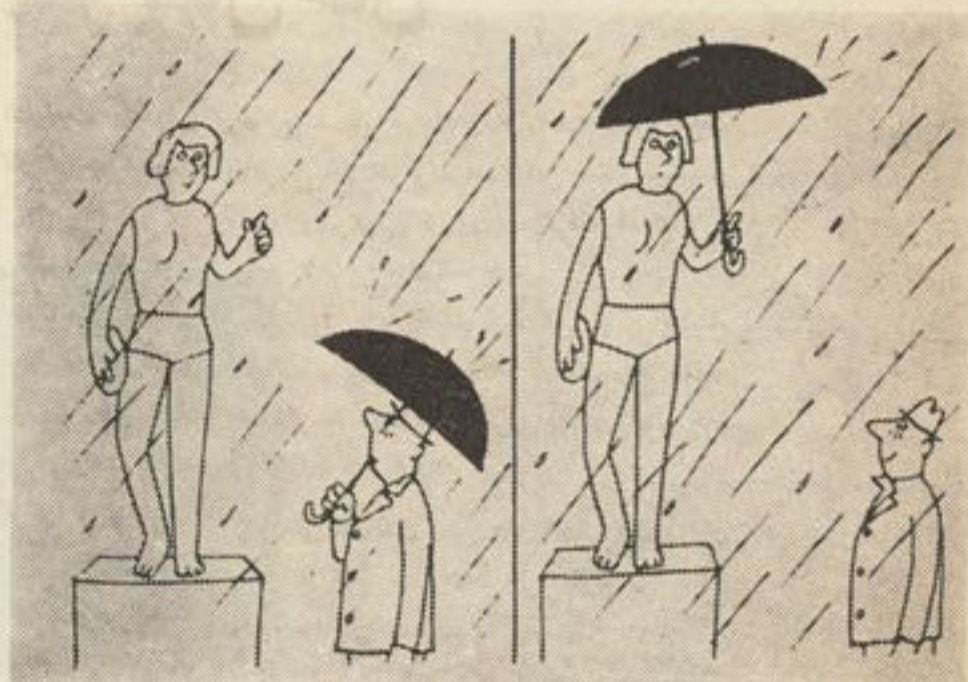
خواهر:

اکنون که نامه شما به اخیر می‌رسد می‌خواهم نظریات خویش را پیرامون افکار، نظریات و عقاید شما بنویسم.

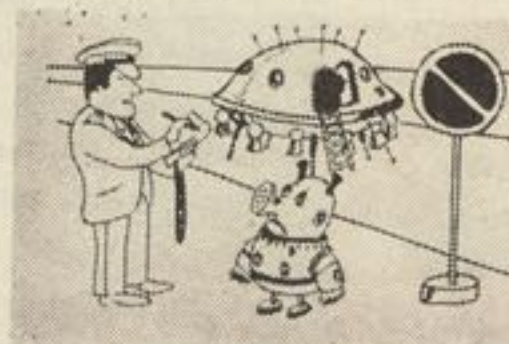
شما میدانید زندگی دوپهلو دارد یعنی خوشی هاوغم ها این دو کلمه زشت و زیبا همیشه باهم رفیق اند هرگاه لذتی از تلخی ها و ناگواری و شکست های زندگی رانه بینم چطور ممکن است از خوشی ها و پیروزی ها و شادکامی

حق مشوره

خانمی وارد دارالوکاله می‌شد از وکیل دعوی پرسید: جناب وکیل، جریمه یک بچه بی‌که با سنگ شیشه پنجاه افغانی را شکسته چقدر است؟ وکیل لحظه فکر کرد و گفت: پنجاه افغانی از پندش مطالبه کنید! خانم گفت: بسیار خوب، خواهش میکنم پنجاه افغانی مرحمت کنید زیرا این هنر از پسر شما سرزده است. وکیل بلافاصله گفت: ببخشید خانم، شما باید پنجاه افغانی دیگر لطف کنید، زیرا حق مشوره قضایی من در هر نوبت صد افغانی است!



بگیر که تو مستحق تر از منی!



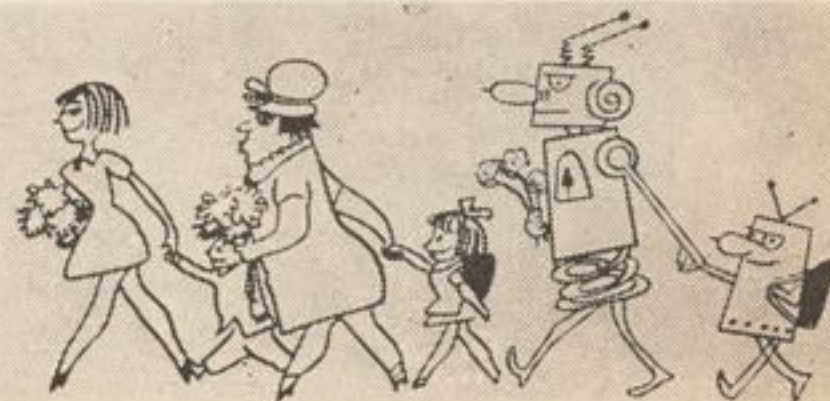
بدون شرح

دو افغانی دعا

خانم بیماری دو افغانی به سائل داد و گفت: این را بگیر و برای سلامتی من دعا کن! سائل نگاهی به دو افغانی و نظری هم به سرو صورت خانم انداخت و گفت: رنگ و رویت خیلی پریده، فکر نمیکنم دو افغانی دعا دردتورا دوا کند!

جواب انوشیروان

کسی مژده به انوشیروان عادل آورد و گفت: شنیدم که فلان دشمن ترا، خدای عزوجل برداشت! گفت: هیچ شنیدی که مرا بگذاشت؟! اگر بمرد علو جای شادمانی نیست که زندگانی ما نیز جاودانی نیست



بدون شرح

افسانه جهیل سیستان

دختر صابر شاه و پسر کمال خان

رود هامون هلمند باموقعیت جغرافیایی خود بااراضی پهناور مسیر خود از چندین هزار سال پیش مامن اصلی مردم ما بوده و باداشتن آب فراوان و خاك حاصل خیز شرایط مساعد زندگی مردم ما را فراهم ساخته و برای استقرار و تمرکز بیشتر نفوس امکانات بهتری را فراهم نموده است.

رود هلمند باشمول معاونین خود با سرعت زیاد به قلعه ی بست میرسد ازاینجابه بعد، ازوسط دشت مرگ و گرمسیر میگذرد، در حین عبور ازین مناطق وضع جریان آن متغیر است. دشت مرگ و گرمسیر به کنار راست رود هلمند واقع است، نسبت به حصص گرمسیر ارتفاع زیاد دارد، دشت مرگ و گرمسیر در حقیقت باعث يك سطح مرتفع به ساحل سیستان افغانی گسترش یافته است. رود هلمند در وسط این دشت جریان دارد بعد از این رود هلمند خود را آهسته آهسته به ساحل کم ارتفاع و فرو رفته هامون هلمند میرساند و به آنجا میریزد.

بست، نادعلی و زرنج که شهر های مهم تاریخی سیستان بوده اند، عامل اساسی شهرت تاریخی این مراکز اجتماعی و سیاسی و اقتصادی قدیم را میتوان در مساعدت با وسایل گاریهای طبیعی آبهای جاری رودخانه های این حوزه مطالعه کرد.

دروقت آبخیزی آب دریاچه هازیاذ شده هامون بزرگ هلمند (سیستان) را تشکیل میدهند درموسم بهار زمانیکه مقدار آب هامون هلمند زیاد میشود، آب آن لبریز شده بیک حوزه فرو رفته ی دیگر که درچند کیلو متری شرق آن موقعیت دارد، سرانبرگردیده، هامون دیگری را که بنام گودزره معروف است، بوجود می آورد.

رود هلمند در اوستا بنام (تومانت) یادشده است، مورخان کلاسیک بنامهای مختلف چون (اتیامند) و (اتیامندرس) آنرا یاد کرده اند. جغرافیه نویسان اسلامی این رود را رودخانه هزار شاخه خوانده اند.

با اکتفا باین مطالعه ی هیلو گرافی بعد

ازمقدمه مختصری افسانه فولکلوریک پیدایش جهیل سیستان رابه خوانندگان عزیز تقدیم میکنیم:

جهیل سیستان که درواقع کاسه آبهای باقیمانده دریای هلمند است به نامهای مختلف مانند هامون هلمند و هامون صابری نیز یاد میشود، این جهیل که قسمت زیاد سرحد افغانستان و ایران را میسازد، درگوشه جنوب غربی افغانستان میان (میل کرکی) و (سلیمان) واقع شده است.

عمق جهیل هنوز پوره معلوم نشده است و ملاحان و کشتیبانان ازروی تجربه باین نظر هستند که چاهایکه آب آن کبود و بی گیاه به نظری آید عمیق تر است.

مردمیکه دراطراف واکتاف جهیل زندگی میکنند خانه هاومحل بودوباش افسانوی و جالبی دارند که بعدا ازنظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت.

درچاهای گم عمق جهیل، نی، لُخ و تَرگ میروید، این گیاهها دربهار و تابستان آهسته آهسته روبه زردی میرود و تاقوس همچنان دوام میکند و بعد همانجا فرسوده شده ازبین میروند. دراطراف جهیل مالداران و صاحبان گله های گاوزندگی میکنند. بعضی ازاین هاسه ماه را آنجا ها گذرانده در تاستان و زمستان دو باره به خانه های خود بر می گردند.

گاوداران اکثر تمام سال در آنجا باشند و بوده برای خوراک گاوهای شان از گیاه های خشك استفاده می کنند، خانه های این مردم از نی و لُخ ساخته شده است.

برخی مردمان آنجا از نی چیری هایی میسازند که (اسیل) گفته میشود و به صورت عموم مردم کنار جهیل از خود خانه ندارند و در (اسیل) ها زندگی می کنند و غذای شان باشکارهای و دیگر برندگان دورادور جهیل تهیه میشود.

آواز فیرتنگ شکاریان در کناره های جهیل روزها و شب ادامه دارد و در لحظه ها آوای وحش برندگان آبی آن کرانه هارا قطع میکند و خیل های بزرگ مرغان را برانگنده میسازد.

زندگی باشکار هرچند زیاد راحت بخشی نیست اما مردم با آن خو کرده اند و این شکار شکل پیشه و سرگرمی ضروری را گرفته است.

افسانه جهیل

بودنبود يك پادشاه بود نام این پادشاه صابر شاه بود و در آن زمان در کنار رود هلمند و چهار برجك پادشاه دیگری بود که کمال خان نام داشت.

دریای هلمند از زمین های کمال خان راهش را تا زمین های صابر شاه باز میکرد و فیضش رابه هر دو می رسانید.

روزی کمال خان برای آبیاری زمین های بی حاصل خود زن و مرد را به ساختن بند بزرگی فرمان داد، هیاهوی مردم، روز ها از صبح تا شام در دو کنار هلمند پیچید و بند بزرگی آباد شد که نامش را بند کمال خان گذاشتند.

آباد شدن این بند بیکالها زمین صابر شاه را از آب رود بی بهره ساخت و او را برای سالها به خشك آبی گرفتار کرد. از قضا کمال خان پسری داشت که در دلیری و مردانگی بلند آوازه بود و صابر شاه هم دختری داشت ماهروی و بشکین موی. روزی چشم این پسر به صورت زیبای آن دختر افتاد و یک دل نه صندل عاشق بقرار او شد. پسر کمال خان دست به دامن پدر انداخت و از آتش سوزانش رابه وی باز گفت، همان بود که اسپان خاصه با زروسیم آراسته شدند و خواستگاران با نطقه های گران بها راه حصار صابر شاه را پیش گرفتند.

گاهی که این خبر به صابر شاه رسید، خواستگاران کمال خان را نزد خویش خواست و گفت که دخترم رابه شرطی به پسر کمال خان میدهم که کمال نیم زو آب مرایک زو بسازد یعنی به اندازه نیم خشت آب رواریک خشت بسازد چون پسر کمال خان نزد پدرش نهایت عزیز بود این خواهش را کمال خان پذیرفت و نیم خشت آبرو را به اندازه يك خشت بزرگتر ساخت.

منجمان آن روزگار پیشگویی کردند که

علیشیر نوابی

ست. به گروه خود پیوست و بر فرش های یابی که زیاد زیر درختان گسترده شده بود اوزان و نشست. آدمهای خسته از کار در حالیکه در هوا میدادند بزبانهای دری، ترکی و السنه فری که برای ارسلانکول بیگانه میشد، به صحبت غول بودند و گاه - گاه بسوی دیگر بزرگی بفاصله چهل - پنجاه قدم دورتر قرار ست و در اطرافش مردم حلقه زده بودند و بخار از روی پریشانی، نگاه میکردند.

سرکار بابروهای درهم کشیده بعد از آنکه می به دوره افکند آشپز را مخاطب ساخت: - شروع کن!

پیر مردی که وظیفه گسترش خوان و اس داشت، پیشروی هر کس یک، یک نان ملایم گذاشت و بعد از آن در طبق سفالین گلداز «مستاده» کشیده شد.

ارسلانکول بر طبق عادت از صرف غذا ست از دیگران فراموشی یافت و چون با ناراض خویش «نان و نمک» شده بود، بدون در انتظار آنها بنشیند، از جا برخاست.

در تمام ساحات کار، سرو صدا خفته شد. فقط بچه های شوخ در اطراف شترها لیدهای که مصروف استراحت اند، گرد و برای حیوانات مزاحمت ایجاد میکنند.

اینجا و آنجا آدمهای بیکار برای تماشای رت جدید قدم میزنند.

از سلانکول به محل کار چند لحظه قبل آمد. اینطرف و آنطرف گشت و خودش متوجه نشد که چطور ناگهان از راه خوازه آمده است. از مهارت استادانی که ن گنبد با عظمتی را نظیر اطفالی که گنبد می سازند بدون کمترین تردد و تشویش تمام و اطمینان خاطر بر پا میدارند، دچار می شد.

سپس به خوازه هائی که در اطراف گنبد با گردیده بود، تکیه کرد و بدور دستها هم دوخت. هر قدر به دقت بنگری، مدرسه بگین، مناره های سر افراشته به آسمان شک های قشنگ پر نقش و نگار شهزادگان گنگره های دزهای شکوهمند، در میان اج سبز درختان و سبزه ها، یکی بعد از در نظر مجسم میگردند. با اینسکه سلانکول اکثر این جاهارا از نزدیک دیده بود، با آنهم از فاصله دور دست زیباتر و لوهمند تر بنظر میرسیدند. ناگهان در برابر او اوساحه بزرگی که با درختان سرو محاصره دیده بود، مشهود شد. از سلانکول خود بود گفت: «هان، مگر این «باغ جهان آرا» ست؟ فقط خود آنست...»

آنجا... خیابانها دیده میشوند: او خود را به چوب خوازه تکیه داده، مانند بیکه خویشتن را از دست داده باشد، در دست ها چشم دوخت: «که میداند شاید

بقیه صفحه ۳۵

هنگامیکه بهار میر قصد



در تمام نمایشهای انفرادی او داخل گر دید. تماشا چنان همیشه برای باقی ما نند بیشتر او روی سنج کف میزنند تا این رقص (مناجات - راز و نیاز) را برای شان اجرا نماید.

م. تور غو بنایوا بعد از آنکه بصفت رفاصه ای چیره دست شهرت یافت به طرح تنظیم و پرود یوس رقصهای دستجمعی پرداخت. در سال ۱۹۳۶ بهر اهی استاد علیم رقصهای گروهی نمایشنامه (گل سره) را تنظیم کرد.

در سال ۱۹۳۷ با ایگور مو سیف در گروهی که زیر نظر وی کار میکردند به کار آغاز نمود. در سال ۱۹۵۴ دسته کوچکی را از فارغان انستیتوت رقص متشکل ساخت. این دسته کوچکی هسته انسامیل (بهار) را تشکیل دادند.

در سال ۱۹۵۷ یعنی قبل از شروع فستوال جوانان و دانش آمو زان در مسکو، تعداد اعضای گروه دو چندان گردید. اکنون تعداد آنها به پنجاه نفر میرسد آنها پیشرا زده پروگرام و بیش از دو صد نمایش مختلف را اجرا میکنند. هر سال به تعداد نمایش ها افزایش بعمل می آید. انسامیل در طی سفر های هنری خود به یافتن رقصهای جدیدی موفق میشود. این رقصها بر اساس سنن ملی که باز مانده قرون و اعصار گذشته میباشد، با آمیزه ای از رنگهای زندگی معاصر تنظیم میگردد.

م. تور غو بنا یوا تاکید مینماید که باید در اینجا تناسب و هماهنگی بعد اعلی رعایت شود تا رقص مورد نظر خصوصیت ملی خود را از دست ندهد و اسلوب خاص آن مختل نگردد.

رقصهای نو

.. در آنجا دفتر چه های یادداشت دلد ارمن در اینجا بسر ببرد، شاید او همین حالا آراسته و پیروسته بسان پری، روی این خیابانهای سرو در گشت و گذار باشد. بالانکه صدمین همسر خاقان خواهد بود با آنهم همان نمیرم مرا کاملاً از یاد برده باشد!..

سبل غم و اندوه جانکاه بر قلب جوان فشار آورد. آهی عمیق اژدل کشید.

بعد از آن برای اینکه خویشتن را تسلی بخشد چنین سرود:

«ناتهام»

رقص زبان تنست ورقا صه گوینده ای آن.

کوچکی بنظر میرسد که روی ورقهای نفییش با خطوط و نقطه های متعدد نقشیهای کشیده شده است - این نقوش عبارت از طرح ابتدایی رقصهایی است که هنر پیشه تور غو بنا یوا به ایجاد و ابداع آن دست می یابد.

رسوم و اشکال رقصهای جدید

هنگامیکه مصروف تمرین میشود آهنگ موسیقی در ذهن نقش می بندد نه تنها موسیقی ملی، بلکه بار چه های کلاسیک نیز درین زمینه بها الهام می بخشد بعد از استماع موسیقی در حالیکه چشمها نم بسته میباشد، رقص جدید (متکامل) را در برابر خود (مشاهده) میکنم و بلا درنگ به کشیدن خطوطی نظیر اینها و گذاشتن نقطه هایی برای تثبیت حالاتی چون قرار گرفتن رفاصه ها روی سنج.. حالت پراگندگی.. تلاقی در وسط.. والی آخر شروع مینمایم. هنگامیکه بار دیگر با آنها ملاقات میکنم، طرح رقص آینده تکمیل شده میباشد اما این کار کافی نیست، باید ادای حرکات را عمق بخشید و صیقل داد. طبعاً اینهمه ریزه کاریها در جریان تمرین و مشق بسر میرسد.

چنانچه بهر يك از رفاصه ها تو صیه می شود تا هنگام اجرای نقش خود حرکت تمام رفاصه های گروه را در تصور داشته باشند.. فقط در چنین صورتی ممکن است انسجام و هماهنگی حقیقی را تضمین نمود. روی سن امکان (پنهان شدن) در عقب هماینها وجود ندارد هر چند تعداد آنها به ۵۰ میرسد اما باز هم هر حرکتی بواسطه حرکات در معرض دید و قضاوت تماشاچیان قرار دارد. بنا بر آن هر يك از اعضای گروه درست همانا نظیر یکه به تنهایی میرقصند، در هنگام رقص دستجمعی با گامال دقت و رعایت تمام ریزه کاریها باید برقصند.

بگیرد
فلم تا
ولی
درخشیدن گرفت که یکی از ام
کریمه را در یک ساختمان نفیس
بمعرض نمایش قرار داد و طر
توجه واقع شد.

«کاتیا» بعداً به آواز خوانی متو
شد و مخصوصاً در امریکا هنر
خوانی او بقدر کافی مورد تأیید
گردید ولی این آواز خوانی های
بدایره شهرت خواستنی نرسید
که بیک ازدواج بی سرو صدا گیر
شوهر او «کریستان برون» نام
که آرزو ندارد همسرش باز هم
بجهان هنر منسوب باشد. درج
دیگر این حادثه باعث گردید که
ریکاره لانگ پلی «کاتیا» بازار
پیدا کند.

فلم بوبی و گلدن جوبلی آن
فلم بوبی محصول دایرکت
پرو دیوس را جکپور یکی از پر
صدا ترین فلم سال ۱۹۷۴ در
قبول شده و با استقبال بی سار
مواجه گردیده است. چنانچه
همین استقبال گرم بود که چن
قبل پنجاهمین هفته نمایشی خو
تکمیل و در دایره جایزه گلدن جو
واقع گردید.

گلدن جوبلی جوایز اختصاص
است و به فلم های داده میشود
پنجاه هفته بصورت فول هاوس
نمایش قرار بگیرد.
جوایز گلدن جوبلی معمولاً از
پرو دیوسر فلم تهیه و طی محفل
مجللی بکار کتان فلم توزیع می
و در خصوص گلدن جوبلی فلم



راچکپور از دهمیل کپادیا هرو
فلم بوبی فقط تشکر کرد.

حلقه های نزدیک سینمای هند
عقیده بر این بود که راچکپور
گلدن جوبلی فلم خود شاید
کم یک هفته جشن پر شکوهی تر



ماری شیلز و همکار دایمی او

مخصوصاً کار فلم نیمه تمام او را
یکسره مختل ساخته است.
جریان موضوع از این قرار است
که «نیل آدف» همسر سابق او که از
کوئین دو فرزند هم دارد به محکمه
شکایت برده و از محکمه تقاضا
نموده تا به استغاثه او رسیدگی
نموده و در مورد بیعدالتی که کوئین



«کاتیا» بدون عشق ازدواج کرد
این موضوع بازار فروش ریکارد
های او را گرم تر ساخت.

نسبت باو نموده حکم عادلانه صادر
نماید.

شکایت «نیل» از زندگی مشترک
کوئین باستاره معروف فلم «لف
ستوری» آلی میک گراف مایه میگیرد
و در شکایت نامه تصریح شده که
کوئین باید این حرکت خود را بایک
مقدار پول قابل توجه جبران نماید.
چون تاکنون حکم محکمه در

اینمورد صادر نشده و کوئین مجبور
است پهلوی وکیل دعوی خود در
محکمه حاضر باشد از اینرو کار های
هنری او بر کوه مواجه شده است.

ازدواج بدون عشق :-

«کاتیا ایشیتین» یکی از ستار گانی
احجار کریمه ذوق و علاقه بخصوص
المان بشماري آید که در گرد آوری

رؤیسور فرانسوی و ازدواج چهارم:

«رو گروادیم» رؤیسور فرانسوی
که شهرت بین المللی داشته و غالباً
علاقمندان سینما و هنر پیشگان او را
کاشف بر زیت بار دو هم خطاب
میکنند سر انجام یک بار دیگر در
دایره ازدواج قرار گرفته و تاجاییکه
نشرات فرانسه گواهی داده است
اینمرد چهل و شش ساله آرزو میکرد
که ازدواج او بصورت خیلی خصوصی
و مخفیانه بشکل یک راز پوشیده
صورت گیرد ولی این آرزوی او پوره
نشد زیرا بعد از جدائی خیلی
محرمانه از همسرش اخیراً دوشیزه
«کاترین شنایدر» را بدام عشق خود
انداخته است.

«کاترین» اصلاً دختر یک میلیونر
پوره و صاحب چندین فابریکه های
تولیدی و بافتندگی میباشد که تاکنون
در حال تجرد زندگی میکرد و ۲۹ سال
عمر دارد که از همه جزئیات زندگي
«وادی» آگاهی داشتند و به جریده
نگاران بصراحت گفته است هرگاه
چیزی در باره ازدواج او می نویسد
بی زحمت کلمه همسر چهارم وادی
را پهلوی نامش علاوه نمایند.

زنان «وادی» عبارت از بررست
بارو، انتی ستربرگ، جنی فوندا
بودند که رسماً باو شان ازدواج نموده
بود و حالا همسر چهارم او «کاترین
شنایدر» است که بقول خودش تا آخر
عمر باو پسر خواهد برد.

سیتو میک کوئین در محکمه :-

سیتو میک کوئین هنر پیشه
معروف امریکائی این اواخر بیک
مشکل بزرگ گیر شده است که
گفته می شود این موضوع باعث
رکود کار های هنری او شده و

مترجم: مهدی دعاگوی

ستاره

گان

افسانه

ساز



سیتو میک کوئن از زندگی مشترک با آلی میک گراف به مشکل

بزرگی مواجه شده است



حسابی پول مالیات دولتی که بعد از طرف مقامات مربوط قیمت اصلی فروش کشف شد پرو دیو سر به جرمه نقدی محکوم گردید.

«مای» در یکی از مصاحبه های خود گفته است از این رویداد جدا متاثر است و این جریان هم وابسته به شیوه کاریک موسسه تولیدی فیلم های آزاد است که او را در آستانه یک افتتاح قرار داد.

«مای» تصمیم گرفته بعد از این در موضوعات خرید و فروش شخصاً خودش حصه بگیرد تا در آینده چنین یک موضوع تاسف آورو بدنام کننده خلق نشود.

«او گر وادیم» رئیسور معروف فرانسوی و همسر، چهره مش «کاترین شنا یدر»

بگیرد و انعامات ابتکاری هم بکارکنان فلم تقدیم نماید.

او زلی علی الرغم این حدس راجکپور از ام محفل ساده ترتیب و از عموم کارکنان میسر فلم ابراز امتنان نموده و در اخیر طر محفل اعلام نمود که بخاطر موفقیت فلم خود مبلغ يك لك كلدان هندی فی مترو را به مقامات دولتی تسلیم خواهد هنرا نمود تا دولت به حاجتمندان توزیع کند راجکپور ضمناً گفته است این های کار را بخاطری نموده تا دیگر رسیده سازندگان فلم بعوض تشکیل محافل مدگیر خورد و نوش باید کاری کنند تا خدمتی نام به طبقه محروم و مستمند انجام شده از هر بتواند.

برژیت باردو و عاطفه مادری :

«کاترین دینوی» ستاره افسانه بازار ساز فرانسوی که از چند سال باین طرف تصمیم داشت مادری باشد آن برای اطفالی که والدین شان آرزو ندارند آنها را داشته باشند پیاس این مفکوره میخواست ریکاردی در این موضوع قایم نماید. چنانچه در پهلوی چند طفلی که از دیگران گرفت یکی هم فرزند برژیت باردو بود که محصول از دواج او با روگروادیم میباشند.

کاترین از چندین سال باینطرف دخترک را تحت مواظبت و لطف خاص خود قرار داده بود که برژیت هم از آن رضایت خاصی داشت. ولی این اواخر که موضوع ازدواج کاترین با مار چلیو گرم شده برژیت باردو پیغامی به «کاترین» فرستاده که تصمیم دارد دخترش را از او بگیرد زیرا او نمیخواهد مادر دخترش که قلم منظورش از کاترین است از دواج نماید.

ناظران اظهار عقیده نموده اند که برژیت باردو این پیغام را به کاترین صادر نموده که خود او نظر خاصی به مار چلیو دارد در غیر آن از برژیت بار دو بعید خواهد بود که اسیر عاطفه مادری شود.

گریز از مالیات دولتی :-

«مای شیلز» پرو دیوسرو سازنده سی ساله فلم های اخباری و مستند که چندی قبل يك فلم برای تلویزیون تهیه نموده بود اخیراً از طریق شعبات مالیاتی شدیداً مجازات شده است. «مای» با همکار دیرینه اش از مدتیست که موضوعات جالب روز را برای تلویزیون انتخاب و از آن فلم تهیه کرده و فلم را بفروش میرسانند. چنانچه چندی قبل فلمی بنام «من با دومی» تهیه و آنرا بقیمت دوصدهزار مارك آلمانی بالای دستگاه تلویزیون بفروش رسانید که بنا بعدم پرداخت

هرو

ترس در اطفال

وبه وضع تعرض دراید . در اینجا نخست موضوع ترس را مورد بحث قرار میدهم و بعدا راجع به خشم سخن خواهیم زد .

اطفال از چه میترسند -

اطفال خورد سال از بسیاری چیزها ترس دارند از آنجمله شنیدنی ها و دیدنی های است که برای آنها تازگی داشته باشد مانند رعد و برق - قیافه های ناشناس و بازیچه های که جاندار بنظر می آید و غیره . خیرگی نگاه و لرزش لب ها و گریه آنها دال بر این معنی است هم چنین از جابجاشدن میترسند و تنها در نتیجه عادت است که قرار گرفتن روی شانه یا پرتاب شدن به هوار امیتو انند تحمل کنند مشاهده حیوانات هم در و جمله اول آنها را به وحشت میاندازد و این ترس را (داروین) ارثی میدانند. از دیگر چیزهای که موجب ترس اطفال میباشد تاریکی است چه آنها مملو از موجودات عجیب و غریب می بینند علت آن این است که قوه تخیلی آنها قوی میا شد و افسانه های وحشت انگیزی را که شنیده و یا خوانده اند در تاریکی بنظر آنها میاورد و چون حس باصره آنها نمیتواند با آن مجادله نماید صور خیالی خود را دارای حقیقت خارجی میپندارند .

خطرات ترس -

ترس اگر شدید باشد هم از نگاه روانی و هم از نظر عقلانی و اخلاقی مضاره انگیز و زیان آور میباشد تغییرات بدنی که همراه با این انفعال است نمایان ترین آثار ظاهری آن عبارت است از پریدگی رنگ صورت تنگی نفس - گرفتگی گلو - لرزه اندام - خشکی دهن و راست شدن موبرتن ترس پریشانی اعمال مختلف بدن را باعث گردیده شخص را مریض میکند و گاهی او را بطرف مرگ می کشاند .

ضرر عمده آن از نظر عقلانی اینست که غالبا سستی و ضعف حافظه و عقل را باعث شده و گاهی نیز استثنائا منجر به جنون میگردد . از لحاظ اخلاقی ممکن است سبب شود که اطفال پس رفته و موهم پرست و ترسو بار آیند .

معارض حس (باصره و لامسه) در خواب است .

انلیس

يك نام مانوس

وصف می

در مطبوعات کشور

انلیس شما را با جریانات داغ روز

آشنا می سازد

از اشتراك انلیس پشیمان نخواهید شد

در ولایات پول اشتراك بحساب (۶۰۰۱) به نمایندگی دافغانستان بانک
تحويل وسند تبادل توام با درخواست مشترک با آدرس واضح و خوانا عنوان
مدیریت توزیع ارسال گردد .

مشترکین مرکز می توانند پول حق الاشتراك خود را بمدیریت توزیع
در عمارت مطبعه دو لسی تحويل و رسید اخذ نمایند .

در مرکز سالانه ۲۲۰ افغانی

در ولایات ۲۴۲ افغانی

متعلمان مرکز ۱۵۰ افغانی

متعلمان ولایات ۱۶۰ افغانی

وسایل مجادله با ترس

در طفل ایجاد شود ممکن است بطور مختصر اینک راجع به آن چنان در نهاد او ریشه بگیرد که تا
آخر عمر او دوام نموده و همیشه بحث میشود .

اجتناب از تهدید - از همه او را رنج دهد .

مهمتر باید متذکر شد که تهدید سر مشق شجاعت - چو

وسيله تربیه برای اطفال قرار نگیرد اطرافیان طفل از هر حیث در تربیه او

خصوصا تهدید به چیزهای موهم موثر هستند آنها را است که سر مشق

مانند دیو - بیلو - مادر آل و غیره و نمونه شجاعت واقع شوند .

ترسی که در نتیجه اینگونه تهدید

اظهارات متنان



بدینوسیله از دکتر اسعد احسان
غبار متخصص امراض روحی و اعصاب
دیپلومه لندن استاد فاکولته طب که
در قسمت کم کردن وزن بدن اینچنان
از هیچگونه سعی در بر نموده اند
تشکر نموده و موفقیت بیشتر شان را
تمنا دارم .

(عبدالمنیر واثق)

(۱۹۸) ۱ - ۱

دوکتور اسعد حسان غبار



عیب پای مصنوعی

پسر لی شو

پسر لی شو هری خواگی کلان ښکاری
مینان وبله عیش کا شادان ښکاری
خوا یوژه یم ، چی دهر لمبو وړیت گرم
سوی زړه میوهر چاته له موکله بریان ښکاری
(غیثی)

راغی پسر لی

راغی پسر لی دبلبلانو له نفو سره
ووتل شپانه دښت ولاښوته ترانو سره
غواړی هم له تانه ای خلمیه : هیواد زیاروکار
لارل تیروختونه خپلو تیروافسانو سره



اوسنی ادب:

د پسر لی ننداره

شین زرغون شو شا او خوا واپه وطن بیا
مطر په سوږ د کلو شو چمن بیا
دبید یاله سپر و خوا ورو رابهر شو
غاټو ل خیری کړه دځا ورو زوړ کفن بیا
دبلتون تنده یی ماته په وصال شوه
دبلبل اود گل وشو لو دیدن بیا
گل ، بلبل ، نسیم ، شبنم ، ښکلی ملگری
ټول راجمع شول په غوږی دگلشن بیا
ساز آواز او ترا نی د عشق سندرې
چو ، دمنی ، محبت شو انجمن بیا
خدا پرو خوا مړه ډیر اثر دپسر لی دی
په راتگ یی کړ خو شعاله هرغمن بیا
مستو پیغلو په اوربل کښیښوه گلونه
آراسته په ښو جامو یی کړیدن بیا
داشنا له لور چی مېرو وفا نشته
(رفیع) خیری کړ له غم خه یغن بیا
(حبیب الله رفیع)

د پسر لی گله !

ستا ښایسته او گلالي خیره په جهان کی خومره قدر لری ، آسمان له دومره لو یوالی
سره هر سحر د شبنم په پاکو وړو څاڅکو ستا ښکلی مخ وینخی اوزمکه دخپل زړه له
نمه اوبه درکوی .
دزمکی مخ په تابنا یسته دی ، هو استایه ستاینه په جامه کی مقبول شوه ، ښکلو پیغلو
تاته پخپل اوربل باندی ځای درکړ ، بو راستایه مینه په غزلو کی وستایل شو .
په شعر اوداد کی ستا برخه ډیره زیاته ده ، دمنی او محبت ډیر ښه سوغات ته یی .
مگر موږه چی پخپل جمال اوکمال مفروونه شی اوله باغه ونه وزی .
تاغوندی ډیر ښکلی او ښایسته گلو نه دهیواد په غرو وغو کی پیدا شول ، چی نه
چا ولیدل اونه چا وستایل .
کده هم له دغه چمن نه ووتلی او په غرونو کی دی ځای ونیو ، نه به بلبل پیدا کړی ،
اونه مالبار .
ته دخلقو له نظره مه لیری کړه اوځا نته مالبار پیدا کړه !
د انسان دا عادت دی ، چی مطلق ښه نه ستایی ، اوهر ښه څیز ښه نه گڼی .
هو ! دی هماغه شی ښه بولی ، چی ده ته نژدی وی ، اودده خپل وبلل شی ، دلته هر
څوک خپل ښاغلی گڼی اوهر یو دخپل باغ گلونه ستایی .
ته هېڅ کله دخلقو له نظره لری کړه مه ! ستا ښایسته دخلقو د توجه او التفات
نتیجه ده .
کده غواړی چی هر څوک دی قدر وکړی ، او دخپل سر دپامه ځای درکړی ، لکه نرگس
هر چاته په ښه سترگه موږه اولکه دباغ غوږی هر سحر خلقوته خاڼده !
په دغسی التفات اویوه خوله خندا سړی دخلقو زړونه خپلولی شی ، په یواز یتوب او
گلالتوب هېڅوک قدر او منزلت نه مومي ، اونه په تش ښایسته دلیری او دلیریایی کړی .
راښه زما دبا غچي گل شه چی هر سحر دی په دین اوبه کومه
(الفت)

نوی کال مبارک

زې مو ټی ستا شه نوی کال مبارک
لومړی بهار دی دوصال مبارک
ستا دماغي دناکامیو په یاد
ستا دکامیابی مینی حال مبارک
په زیرو بڼم دزړو هیلو کی ستا
نوی آهنگ او نوی ټال مبارک
دنوی ژوند له ولو لوسره دی
دا نوی فکر او نوی خیال مبارک
دپښتو نخوا په هک نیلی افق کی
ستاد احساس نوی حلال مبارک
چی پلو شو یی زما ژوند رڼاکې
دوطن لاره کی غواړی زیار تالاره
تما می عمر په هر حال مبارک
دوکتور مجاور احمد زیار

بهار راغی

گل په سر پیاله په لاس کی تکار راغی
مبارک می پرستانو ! بهار راغی
دا کو چونه یی دحسن را ښکار یی
چی دخط یی په مخ باندی غبار راغی
په ورغوی به سرو نسو هو سی
که دلبر چیری په عزم دښکار راغی
توری زلفی سپین غیغ وتری شونډی
ورنه لری بد نظر په سینگار راغی
دایی خط تر سرو لبانو راجایر شه
که په قندو دمنی یو قطار راغی
توری زلفی سپین رخسار یی گنج ومار دی
معزالله صرفه هېڅ مه کوه وار راغی
(معزالله مومند)

ژاندارك

در حدود ۱۴۱۲-۳۰-۳۰ ۱۴۳۱



یوحنا (دختر جوان اورلیان) بعثت یک
دوشیزه ساده دهانی در دهکده دومیر عیای
در سرحد لوئیزیان حیات بسر میبرد.
هنگامیکه در انتای کار زار یکصد ساله
فرانسه بورگنی وانگلستان درخشش تاج
پادشاهی فرانسه را در بزرگوار مشاهده کرد
احساس نمود که خداوند او را برای احیای
سرتوشت و اقبال فرانسه برگزیده است او به
کمال خلوص نیت و اعتقاد این ندای درونی و
دعوت آن ذات توانا را بجان و دل قبول کرد و
بتغییب دساتیر آن میان خدمت پرست تاج
مبارزین قشون فرانسه را به قوت قلب و
توانایی جدید بازوی کارا را بدهد و فرانسه را
با بیانه جذاب خویش از دعوت الهی
آگاهی رساند.

اولا با استیلا و تسخیر، با تردید و امتناع
پذیرایی شملی با وجود آن توانست قلب
ضعیف ولرزان کارل هفتم را بر هم زند و آنرا
به حرکت درآورد و به بیرق زنیق مانند
قشون اعتماد و اطمینانش را جلب کند.
او فرانسوی ها را با تجهیز و سلاح شجاعانه بی
رهبری گرد تالپوت انگلیس ها را به شکست
و غزیت و حشمت و دستجمعی مواجه ساخت
و سپس پادشاه را برای تاجپوشی به ریمو
هدایت نمود و تقریبا تمام ساحه اراضی
فرانسه را از زیر سلطه و فرمانروایی انگلیسها
آزادانید.

اعتقاد فرانسوی ها بر سالت او از عالم بالا
بر جرات و جسارت فرانسوی ها افزود و حس
اعتماد به نفس را در آنها ایجاد و احیا کرد اما
معاندانش به او نسبت سامری و جادوگری و
فریبکاری را میدادند.

هنگامیکه ژاندارك در سال ۱۴۳۰ دسته های

در ۳۰ ماه می ۱۴۳۱ شعله های آتش زبانه روان بود.
کشید و پیکر دوشیزه قداکار را پاک سوخت
چند سال بعد پاریس آزاد شد. و فرانسه هم
در راه رسیدن بقدرت یکی از ممالک قوی اروپا گردید.

السیبیادس

۴۵۱-۴۰۴ قبل المیلاد

«من باید اعتراف کنم که فایده بسیار حاصل و فضایل انسانی هستم.
باید اعتراف کنم که از خود غفلت کرده ام.»

(السیبیادس - در فضیلت افلاطون)

افلاطون فیلسوف و شاعر گرانمایه یونان در «فضیلت» خویش حلقه ای
از اشخاص را که در پیرامون «اکاتون» نویسنده بسیاری از تراژیدی های آن
در بزمی نشسته بودند، توصیف میکند در لحظات آخر، السیبیادس در حالیکه
مستانه نعره میکشید غوغا میکرد و در چنین حالتی در وصف سقراط فیلسوف
و استاد نامدار که در مجلس حضور داشت مدحیه ای سرود و کردار سقراط
حکیم را بزرگترین گواهی نامه رفاقت و دوستی انسانی شمرد.

این پسر باتر سیر آتنی «۱» را از نظر خصایل چنین توصیف کرده اند:

خوب، شیرین و بد - دارای فهم و ادراک منجمد، بعد افراط به «بیشبخت» علاقمند، صاحب استعداد و قریحه
درخشان، هرگاه بین او و دوستانش بر سر مساله ای اختلاف ایجاد میشد این اختلاف تا سر حدی ادامه می یافت
که احتمال پدید آمدن شگافی در دیوار دوستی آنها احساس میشد، بکمال شجاعت در هر وضعی که قرار داشت با
فداکاری و ایثار جلو آنها میگرفت.

السیبیادس بعثت پیشاهنگر ادیکال دیه و گراهای آن، کشور ما لوف خویش را بسوی نبرد خونینی کشانید
تادر قتلگاه پر آشوب بتواند شهرت و افتخار رزم آوری را برای خود کسب کند. اندکی بعد از بیرون سازی
کشتی های جنگی، دولت آن به جزیره سیسیلی (۴۱۵ ق.م) بعثت عدم اعتناء به اعیاد مذهبی که در آنها حرمت جنگ
و خونریزی توصیه شده بود، مخاصمان بشمار السیبیادس علیه او اقامه دعوی کردند تا از طرف محکمه، بمرگ
محکوم شود ولی السیپیادس بطرف اسپار تا متواری شد و سپس از آنجا به حمایت دربار ساتراپها پناهنده
گردید.

چندی بعد بار دیگر با مردم آن راه آشتی و مصالحت را پیمود و به صف آرایی قشون یونانی او را نامزد
کردند.

در آن نبرد که تقریبا دارای قدرت نامحدود فرمانفرمایی بر قشون آتن بود موفق شد، پس از جدو جهد زیاد
بر دشمنان خویش ظفر یابد اما سموعاقبت، بار دیگر جانبداری عامه را از او سلب کرد و مردم آتن را علیه او
برانگیخت و در نتیجه از کار برکنار ساخته شد و در سال ۴۰۴ قبل المیلاد هنگامیکه اسپارث رقیب آتن برانگیخته
شد، علیه السیبیادس نیز فتنه انگیزی و دسیسه سازی خاطر ناکی آغاز گردید این دسیسه شوم مردم آتن بالاخره
در این گمرو دار حاصلداد و در فریبگاه واقع شهر مدیسه، بقتل رسید.

ترجمه و نگارش حسین هدی



قصه‌ای از غصه‌ها



دوستش پدرم .

این مرد رفیق برادرم بود، زمانیکه برای اولین مرتبه اورادیدم بسان برق گرفته هادر سرا پا یسم نا گمان احساس گنگ و میهمی جوانه زد. با تکرار هر روز دید و بازدید ها نگاه های که ناشی از درد درونی ما بود این احساس عمیق و عمیق تر گردید و ما هر دو به هم نزدیک و نزدیکتر میشدیم تا جاییکه برادرم و دو خواهرم از موضوع اطلاع یافتند.

وقتی با وی خیلی صمیمی شدم فرار به این شده که به خواستگاریم بیایند. ناگهان ناپدید شد و درمانده و سرگردان مرادر صحرای ازیاس و ارمان رها کرد. گویی قطره آبی شعله زمین فرو رفت. ضربه اش خرد کننده و کشنده بود. و اما... دوماه قبل اورادیدی از فروشگاه های بزرگ شهرداری، وقتی متوجه من شد نا خود آگاه تکانی خورد و لحظه متردد در جایش ایستاد بعدا چند قدم نزدیکم آمد و گفت :

— من خیال فریب ترا نداشتم ولی گناه از خودت بود ...

این را گفت و دوباره چون بار اول نا پدید گردید . اکنون این منم و این بار غمیکه سرنوشت بر ایم ذخیره نمود است . و این بار ننگینی را که هر روز به و ز نش افزوده میشود بدوش میکشم و چون دهر و ان شب در تاریکی غم آلودیکه زندگی برایم قلم زد و (او) به تکاملش رسانید در حرکتیم و احساس میکنم نا خود آگاه ندای در درو نم ناله میکند که :

دیگر بهاری برای تو وجود ندارد و زندگی برای تو چون سیاه چالی چیزی دیگری نخواهد بود.

بقیه در صفحه ۵۳

پنجره هارا بکشاید و بوستان هزار رنگ بهار را که باد امن دامن گل به استقبال شما می آید، صادقانه بنگرید و با اولین نسیم سحری نوروز کدورت ها، اختلافات، جنگ - ها و جدال های راکه آئینه مصفا دلتان را مگر و تیره نموده است شستشو دهد و صمیمانه با لبخندی پراز خوش بینی و مملو از هم نو عی از فصل نویکه در فضایش عطر دل انگیز شکوفه های بهار ی پراکنده است لذت ببرید.

این هفته در اواخر سال نامه ای داشتیم از یک خواهر همسیری که در مقدمه نامه ایشان تاکید کردند، که انتظار پاسخ و رهنمایی را از ما ندارند. بلکه میخواهند نشر نامه ایشان تسلی برای خودشان و هوشداری برای دختران جوان باشد و پس .

نامه چنین آغاز می یابد :

۱۹ سال زیاد تر ندارم و با بهار نو وارد بیستمین سال زندگیم میگروم. ولی چه بهاریکه متفاوت از بهاران گذشته است . در این بهار از آن همه شور و شعفی که وجودم را بهاران گذشته سرشار ساخته بود خبری نیست . اکنون در بهار زندگی احساس میکنم همه چیز رنگ اندوه و دردهای پایان ناپذیری را به خود گرفته است .

وقتی با او آشنا شدم چون کبوتری سرمست سال زنان بسو یش شتافتم و فارغ و بی خیال از روز های مگر که در انتظام بود. دانه های راکه برایم می پاشید چون گرسنگان دیرینه آنها را می چشیدم و (او) هر روز به من نزدیک میشد و دانه را مهربانانه بگامم میریخت و من عجلانه تراز او تلاش داشتم که هر چه بیشتر

مطالب جالب

آغاز اعمار اهرام :

عجایب هفتگانه جهان قرار داشته و هزاران شاهان مصر کار اعمار اهرام معروف و تاریخی شانرا که تا کنون در جمله می آیند . ۳۰۰۰ سال قبل از مسیح آغاز

کردند .
نخستین هرم که اعمار گردید بنام هرم
جیزه معروف است که آنرا «چیوپز» بناء
نهاد . دو من هرم از حیث بزرگی بنام
جفرین اعمار گردید و پس از آن ابوالهول
تقریباً در سال ۲۹۰۰ قبل از مسیح ساخته
شد .

۲۰۲۵ تا ۲۰۶۷ قبل از مسیح:

هومو رابی که قسمت غرب بابل پایتخت
کلده را اداره میکرد قوانین معروف بولادش
تدوین نمود که تا امروز بنام قوانین
هومو رابی شهرت دارد.

سال ۱۴۵۰ قبل از میلاد:

در این سال حضرت موسی مردم اسراء
تل را در خروج از مصر را همنونی نمود.

سال ۱۳۶۰ قبل از میلاد:

اخناتون عبادت نیایش خدایان را در آتن
و پرستش خور شید را در مصر آغاز
کرده مردم رابه این کار تشویق نمود.
بعداً جانشین او بنام توان خامین کسانیرا
که در عقاید شان شرک به نظر میرسید
تحت تلقین گرفت و سعی کرد که شرک را از
دل آنها بیرون کند اما اجل برایش مهلت
نداد و در سال ۱۳۴۴ پدرود حیات گفت:
اورا در تسبیح دفن گستر دهند بعداً
از طرف هوارد کاردوولارد ، کار نارخو بن
مقبره بزرگی به پاس خدمات او اعمار گردید که
اکنون سیا حان زیادی از آن دیدن میکنند.
۱۳۴۴ ق، م مسیح:

درین سال بنابر نوشته هومر
مؤرخ معروف یونانی برای (حصار معروف)
دست یونان فتح گردید .

این حصار غالباً ده سال در محاصره
یونان قرار داشت . پادشا هان
مختلف یونان در این ده سال زحمات زیادی
را برای درهم شکستن آن متحمل شدند .
هومر در اشعار ، حماسی و رزمی معروف
خودش شرح این جنگ را به تفصیل نوشته
است بنابر نوشته هومر جنگ های زیادی
برای فتح این حصار در یک گوشه ای
آسیای صغیر صد میل دور از هلکن پونت
(در دانیل) گنونی اتفاق افتاد بعداً شهر
(الیوم) مربوط به برای از طرف اسکندر کبیر
به حیث مرکز حملات استعمال گردید . سپس
باستان شناس آلمانی بنام «شلی من خسمن»
ضمن حفاریات خود آثار برای رادرتیه هراتراریک
یونان پیدا نموده و مخصوصاً هفت شهر
معروف را (بنابر نوشته هومر) در آنجا
کشف کرد و بعداً به کشف دوشهر دیگر
نیژ توفیق یافت.



دروازه های مکاتب راباز کشید تا در زندان هابسته شود . با سال نو، سال جدید تعلیمی
مکاتب آغاز می شود .

مشاور مفید

یاری کردی و از دام حسد و بغض و ارستم
تمام سال با فکری مجرد از هر اغشوی
دیگر درس خواندم و بقدر کفایت بمعنی و
مطلب رسیدم، اینک که از کانکور بسا
موفقیت گذشته ام آمدم تا مزده بدهم که
میتوانی مشاور مفید و دوست صدیق
باشی در آستانه سال نو این مقام کریم
برای تو و توفیق را هیابی بسوی اعدا ف
و منازل مقصود بر من مبارک گردد ...
هر دو توفیق جوانان کشور و نیرومندی
جامعه را از وجود آنان تمنا کردیم و سال
نو را برای همه سال پیروزی و صمیمیت
ها و بجای هم چشمی ها سال یاری و
تعاون بیک دیگر آرزو نمودیم ...

انجمن

توندون

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤول عبدالکریم رو هینا

معاون: پیغله راحله راسخ

مهمتم: علی محمد عثمان زاده .

تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵

تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹

تلفون دفتر مدیر مسؤول ۲۶۸۴۹

تلفون منزل مدیر مسؤول ۲۳۷۷۳

سوچپورد ۲۶۸۵۱

تلفون ارتباطی معاون ۱۰

تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰

مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴

آدرس: انصاری واپ

وجه اشتراک:

درداخل کشور ۵۰۰ افغانی

در خارج کشور ۲۴ دالر .

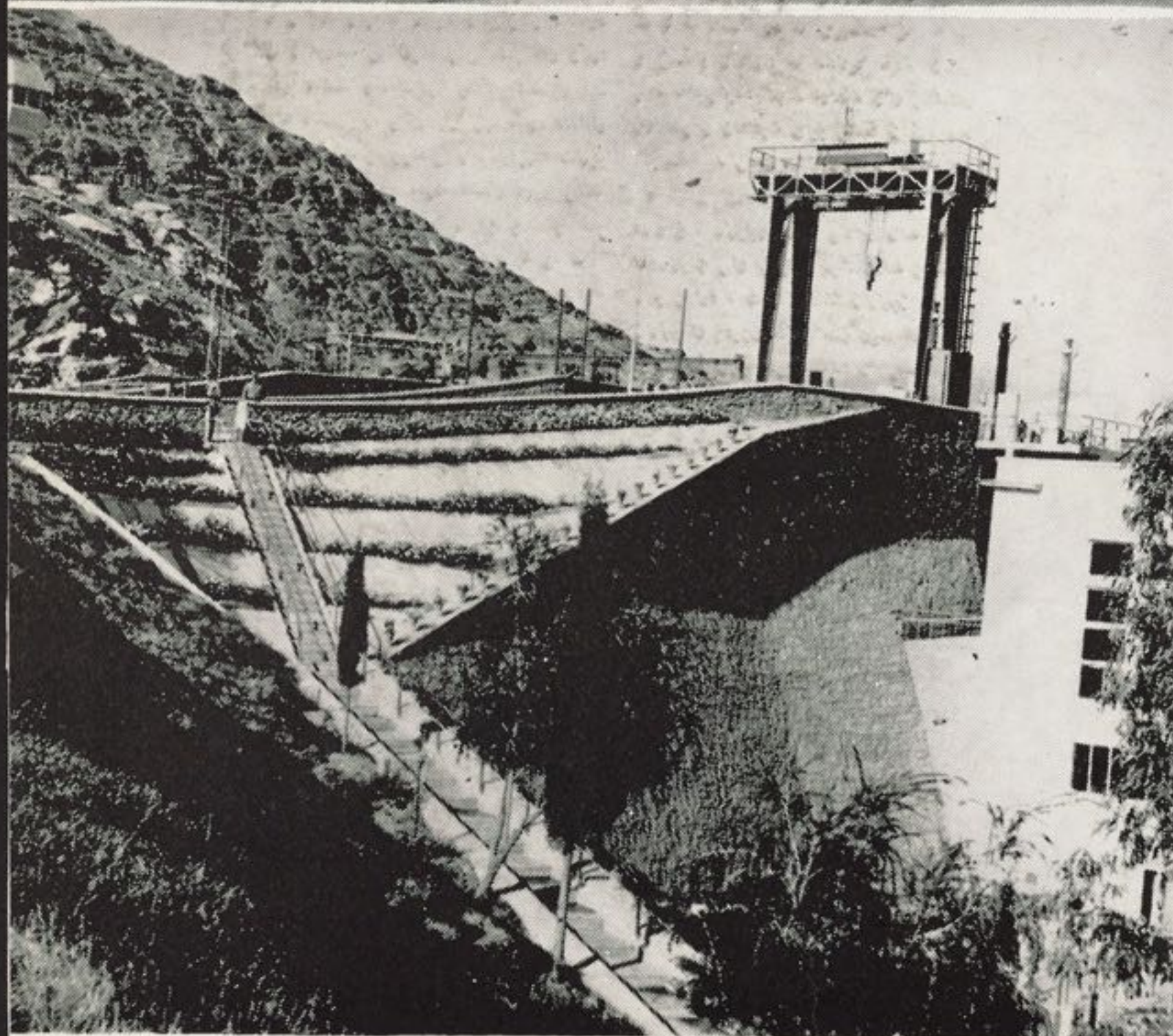


دو منظره زیبا از بهار جلال آباد

بالا: گوشه ای از بند درو نته

پایان: قسمتی از فابریکه برق
ننگرهار

دولتی مطبعه





Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library